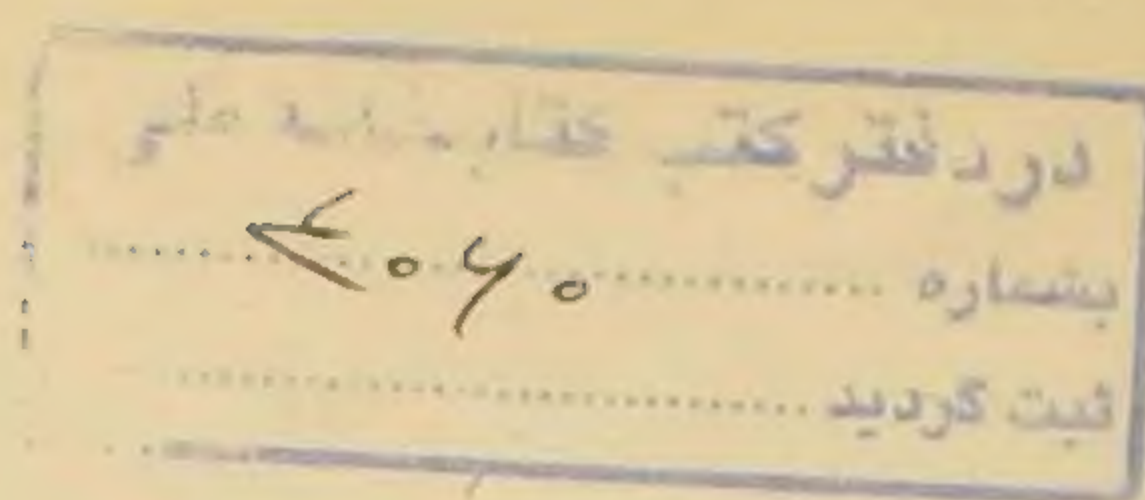




با عرض ادب و احترام دست گرامر آثار منوچهر بزرگمهر تقدیم میگردد
هر مقدم



ایران کورده

گروه آورده

مقدم

استاد زبان و استاد فارسی باستان
دور آشگاه تهران

جزوه شماره ۷

چند نمونه از متن نوشته های پهلوی



هدیه منوچهر بزرگمهر

کتابخانه گروه فلسفه و اندیشه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

آبانماه ۱۳۱۵ یزدگردی

چاپخانه بانک ملی ایران



جزوه شماره ۷ ایران کوده

چند نمونه از متن نوشته های پهلوی با واژه نامه

و سه پیوست درباره آم دبیره و مزوارش و رقمهای آم دبیره

از

محمد صادق کیا

دانشیار زبان پهلوی در دانشگاه تهران



فهرست

صفحه

۵	پیشگفتار
۸	حرفهای آم دبیره متن های برگزیده
۱۴	از اندرز آذرباد مهرسپندان
۱۷	از یادگار زویران
۲۱	از شهرستانهای ایران
۲۲	از مینوی خرد
۲۳	از کارنامه اردشیر بابکان
۳۰	در آمدن شاه بهرام ورجاوند
۳۲	از زند فرگرد دوم وندیداد
۳۴	واژه نامه
۱۰۷	رقمها
۱۰۸	پیوست ۱ - آم دبیره
۱۱۵	پیوست ۲ - هزوارش
۱۲۶	پیوست ۳ - رقمهای آم دبیره
۱۳۱	غلط نامه و چند یادداشت
۱۳۳	فهرست واژه های فارسی



این جزوه برای نوآموزان زبان پهلوی فراهم گشته و برای آنکه بسبکهای گوناگون نوشته های این زبان آشنا شوند در آن از متن های ذیل قسمتها فی برای نمونه برگزیده شده :

۲- یادگار زریان سور سور و دل (اذنیاتکار
زریان): شرح جنگهای دینی ایرانیان مزدیسین با تورانیان
(خیونان) دیوین در راه پیشرفت دین زردشت است. این
نامه را دقیقی بشار فارسی در آورده و در شاهنامه فردوسیست.



۷- زند فرگرد دوم و نذیراد در شرح پادشاهی جمشید در سیدن زیستان
ملکوش است. (تمام متن و ترجمه آن با شرح دانه ۱ در شماره ۲ ایران کوده
نشر یافته است.)

آم دبیره

نوشته نامی که از زبان پهلوی بازمانده بدو خط "کشته دبیره" و "آم
دبیره" است. کشته دبیره در نوشتن قبالة و بنیاق و سکه و مهر و
سنگنوشته و طراز جامه بکار میرفت. (رجوع شود به کشته دبیره -
شماره ۵ ایران کوده.) آم دبیره که خط کتابهای پهلویست برای
نوشته های همگانی و روزانه بود. حرفهای این دو خط مانند خطهای
ایرانی دیگر (بجز خط سیخی فارسی باستان) از کشیدن بُرشهای
گوناگون لب و دندان و زبان و کام و غیشوم ساخته شده.
در آم دبیره بیشتر حرفهایی که از یک خرج یا ^{از پنجای} یک بهم ادا میشود
بیک صورت درآمده و بهین جهت شماره حرفهای آن کم است.
(رجوع شود به آخر همین جزوه - پیوست ۱.)

ردیف علمی حرفهای آم دبیره که در خط فارسی کنونی نیز تاسده
چهارم هجری رواج داشته از حرفهای حلقی آغاز و بحرفهای لبی ختم
میشود. (رجوع شود به دبیره - شماره ۲ ایران کوده: صفحه ۱۴۱.)
این ردیف در صفحه ۸ داده شده و در حرفهای پیوسته (صفحه ۹
تا ۱۳) نیز رعایت میشود.

برای سهولت رجوع به دانه نامه بُرشهای مشترک فقط یک بار
(در اولین بار که به آن برسیم) داده میشود. برای نمونه: حرف ر و که
غ-گ-ج-ی-ز-د-ذ خوانده میشود فقط در جای غ که پس از و پیش از
آن داده شده خواه غ یا گ یا ج یا ی یا ز یا د یا ذ خوانده شود.

حرفهای آم دبیره : جدا و پیوسته

ردیف ذیل درواژه نامه رعایت شده است

حرفهای جدا

۱- ۴- خ

و ق- ک

۲ غ

۳ و غ- گ- ج- ی- ز- د- ذ (گاهی برای باز شناختن علامتهای

ذیل به این حرف افزوده شده :

ت = گ ی = ی ژ = د

(این حرف گاهی بصورت ج یا ک

دیده میشود.)

۴ چ- ج- ژ- (ض) ز

۵ و ش

۶ ی- ب

۷ ر- ل

(ل گاهی باین صورت ل دیده

میشود. درواژه های هزارش حرف

ر یا ل بصورت ک یا ح

دیده میشود.)

۸ ز- ل- ن- و

۹ و س

۱۰ ژ- ز

۱۱ ت- ث

۱۲ ف- پ

۱۳ م

حرفهای پیوسته

د

از راست به آن پیوسته میشود:

د+د : دد د+د : دد د+د : دد
 د+د : دد د+د : دد د+د : دد
 د+د : دد

از چپ به آن پیوسته میشود:

د+د : دد د+د : دد د+د : دد
 د+د : دد د+د : دد د+د : دد
 د+د : دد د+د : دد د+د : دد
 د+د : دد د+د : دد د+د : دد

و

فقط از راست به آن پیوسته میشود:

د+و : دو و+و : وو و+و : وو
 د+و : دو و+و : وو و+و : وو
 و+و : وو

ر و ز

از راست به آن پیوسته میشود:

د+ر : در د+و : دو د+ز : دز
 و+و : وو و+ز : وز و+و : وو
 د+ر : در د+و : دو د+ز : دز

(و: و) و+و: و و+و: و
 و+و: و و+و: و و+و: و
 و+و: و یا و و+و: و و+و: و

از چپ به آن پیوسته میشود:

و+و: و و+و: و یا و و+و: و
 و+و: و و+و: و و+و: و
 و+و: و و+و: و و+و: و
 و+و: و و+و: و و+و: و
 و+و: و و+و: و و+و: و

۹

فقط از راست به آن پیوسته میشود:

و+و: و یا و و+و: و و+و: و
 و+و: و و+و: و و+و: و
 و+و: و

و، و

از راست به آن پیوسته میشود:

و+و: و یا و و+و: و و+و: و
 و+و: و و+و: و و+و: و

از چپ به آن پیوسته میشود:

و+و: و و+و: و و+و: و
 و+و: و و+و: و و+و: و
 و+و: و و+و: و و+و: و

۱۰+۱۱: ۱۲ یا ۱۳ ۱۴+۱۵: ۱۶ یا ۱۷ ۱۸+۱۹: ۲۰ یا ۲۱

—

فقط از راست به آن پیوسته میشود:

۱۰+۱۱: ۱۲ یا ۱۳ ۱۴+۱۵: ۱۶ یا ۱۷ ۱۸+۱۹: ۲۰ یا ۲۱
۱۰+۱۱: ۱۲ ۱۴+۱۵: ۱۶ ۱۸+۱۹: ۲۰

)

از راست به آن پیوسته میشود:

۱۰+۱۱: ۱۲ یا ۱۳ ۱۴+۱۵: ۱۶ یا ۱۷ ۱۸+۱۹: ۲۰ یا ۲۱
۱۰+۱۱: ۱۲ ۱۴+۱۵: ۱۶ ۱۸+۱۹: ۲۰
۱۰+۱۱: ۱۲ ۱۴+۱۵: ۱۶ ۱۸+۱۹: ۲۰

از چپ به آن پیوسته میشود:

۱۰+۱۱: ۱۲ یا ۱۳ ۱۴+۱۵: ۱۶ یا ۱۷ ۱۸+۱۹: ۲۰ یا ۲۱
۱۰+۱۱: ۱۲ ۱۴+۱۵: ۱۶ ۱۸+۱۹: ۲۰
۱۰+۱۱: ۱۲ ۱۴+۱۵: ۱۶ ۱۸+۱۹: ۲۰
۱۰+۱۱: ۱۲ ۱۴+۱۵: ۱۶ ۱۸+۱۹: ۲۰

۱

فقط از راست به آن پیوسته میشود:

۱۰+۱۱: ۱۲ یا ۱۳ ۱۴+۱۵: ۱۶ یا ۱۷ ۱۸+۱۹: ۲۰ یا ۲۱
۱۰+۱۱: ۱۲ ۱۴+۱۵: ۱۶ ۱۸+۱۹: ۲۰
۱۰+۱۱: ۱۲ ۱۴+۱۵: ۱۶ ۱۸+۱۹: ۲۰
۱۰+۱۱: ۱۲ ۱۴+۱۵: ۱۶ ۱۸+۱۹: ۲۰



۱۱

از راست به آن پیوسته میشود:

$۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$ $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$ $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$
 $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$ $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$ $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$
 $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$

از چپ به آن پیوسته میشود:

$۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$ $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$ $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$
 $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$ $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$ $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$
 $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$

۱۰

از راست به آن پیوسته میشود:

$۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$ $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$ $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$
 $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$ $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$ $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$
 $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$

از چپ به آن پیوسته میشود:

$۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$ $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$ $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$
 $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$ $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$ $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$
 $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$

۹

از راست به آن پیوسته میشود:

$۹ + ۹ : ۹ + ۹$ $۹ + ۹ : ۹ + ۹$ $۹ + ۹ : ۹ + ۹$
 $۹ + ۹ : ۹ + ۹$ $۹ + ۹ : ۹ + ۹$ $۹ + ۹ : ۹ + ۹$
 $۹ + ۹ : ۹ + ۹$

از چپ به آن پیوسته میشود:

$۹ + ۹ : ۹ + ۹$ $۹ + ۹ : ۹ + ۹$ $۹ + ۹ : ۹ + ۹$
 $۹ + ۹ : ۹ + ۹$ $۹ + ۹ : ۹ + ۹$ $۹ + ۹ : ۹ + ۹$
 $۹ + ۹ : ۹ + ۹$

$۱۴۵ : ۱+۵$ $۱۴۶ : ۱+۶$ $۱۴۷ : ۱+۷$
 $۱۴۸ : ۱+۸$ $۱۴۹ : ۱+۹$ $۱۵۰ : ۱+۵+۰$

فقط از راست به آن پیوسته میشود:

$۱۴۱ : ۱+۴$ $۱۴۲ : ۱+۲$ $۱۴۳ : ۱+۳$
 $۱۴۴ : ۱+۴$ $۱۴۵ : ۱+۵$ $۱۴۶ : ۱+۶$
 $۱۴۷ : ۱+۷$ $۱۴۸ : ۱+۸$ $۱۴۹ : ۱+۹$

فقط از راست به آن پیوسته میشود:

$۱۵۱ : ۱+۵$ $۱۵۲ : ۱+۲$ $۱۵۳ : ۱+۳$
 $۱۵۴ : ۱+۴$ $۱۵۵ : ۱+۵$ $۱۵۶ : ۱+۶$

از راست به آن پیوسته میشود:

$۱۶۱ : ۱+۶$ $۱۶۲ : ۱+۲$ $۱۶۳ : ۱+۳$
 $۱۶۴ : ۱+۴$ $۱۶۵ : ۱+۵$ $۱۶۶ : ۱+۶$

از چپ به آن پیوسته میشود:

$۱۶۷ : ۱+۶$ $۱۶۸ : ۱+۸$ $۱۶۹ : ۱+۹$
 $۱۷۰ : ۱+۷$ $۱۷۱ : ۱+۷$ $۱۷۲ : ۱+۷$
 $۱۷۳ : ۱+۷$ $۱۷۴ : ۱+۷$ $۱۷۵ : ۱+۷$
 $۱۷۶ : ۱+۷$ $۱۷۷ : ۱+۷$ $۱۷۸ : ۱+۷$



[illegible]

[illegible]

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ १ ॥
 कथं वदामि त्वं शृणु ॥ २ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ ३ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ ४ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ ५ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ ६ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ ७ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ ८ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ ९ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ १० ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ ११ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ १२ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ १३ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ १४ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ १५ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ १६ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ १७ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ १८ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ १९ ॥
 अथ कथं वदामि त्वं शृणु ॥ २० ॥

• 3165, 166

∴ 1211

[illegible]

واژه‌نامه

در این واژه‌نامه لغت‌های پهلوی که در متونهای برگزیده این جزوه است شرح شده. هر واژه پهلوی نخست به آم دبیره داده شده و پس از آن در میان () از آم دبیره بخط فارسی برگردانده شده و اگر هزوارش است اول علامت "هز" در میان () گذاشته شده و پشت دو نقطه : برابر ایرانی آن آمده. پس از () پشت دو نقطه : معنی فارسی هر واژه داده شده. این معنی فارسی اگر هم‌ریشه واژه پهلوی باشد در میان علامت " است. ذیل هر واژه ریشه آن ازادستا یا فارسی باستان داده شده و لغت‌های فارسی هم‌ریشه آن نیز در میان علامت " ذکر شده است. عدد ثانی که در این متون آمده پس از واژه‌نامه داده شده است.

در آخر این جزوه فهرست لغت‌های فارسی که ریشه آنها در واژه‌نامه بگشت شده افزوده شده است.

درباره واژه‌های هزوارش رجوع شود به آخر همین جزوه پیوست ۲.

در واژه‌نامه 'ستا' بجای 'اوستا' و
'فب' بجای 'فارسی باستان' بکار میرود.

س ۱۳۵ (هز: پس): "پس". همریشه های فارسی: "پسین، پس".
 ست: دد دد دد.

س ۱۳۶ (اهرود، اهرودب): "اشو، اهلوبوب": بلفت زند
 و پازند بهشتی را گویند. (برهان قاطع) ست: دد و بیع دد دد دد ا.
 همریشه فارسی: "اهل".

س ۱۳۷ (خانک): "خانه". همریشه های فارسی: "خان، خون، خن"
 و جزو اول "خانوار، خانواده، خانقاه، خانچه" و جزو دوم
 "گلخن، بادخن". شاید از ریشه ودا "کندن".

س ۱۳۸ و ۱۳۹ (اهنجیدن): "آهنجند": کشند.
 از ریشه فاند سهند (فاند سهند): کشیدن.
 از این ریشه است: "هنجیدن، انجیدن، هینختن، اختن،
 اخته" و بایشوند در "آهنجیدن، آهنختن، آهنختن،
 آختن، آهنگیدن، آهنگ، دودا آهنگ، آهته، آهزیده
 (بازیدن)" و بایشوند "فر" در "فرهنجیدن، فرهنج، فرهنج،
 فرهنگ، فرهختن، فرهختن، فرهختن، فرهختن" و با
 پیشوند "بر" در "برهینختن، برهینختن، برهینختن، برهینختن،
 برهینختن".

س ۱۳۹ و ۱۴۰ (هاوشتنه): شاگردی.

"هاوش، هاوشت": است پیغمبر.

ست: س دد در دد: شاگرد، نوچه.

س ۱۴۱ (آهور، آخور): "آخور، آخر".

(صورت آهور در آهور همارد فیره در کتاب التنبیه علی حدوث

التصیف حمزه اصفهانی ضبط است.)

س۱۱۱ (آهور سردار، آخور سردار) : "آخور سالار".
نگاه کنید به س۱۱۱ و س۱۱۱.

س۱۱۱ (هز: ان) : دیگر. ستا: مدارد.

(در کارنامه س۱۱۱ مانند س۱۱۱ به معنی 'پس' بکار رفته.)

س۱۱۱ (هاموگین) : "همگی، همگان".

جزء اول از اوستا س۱۱۱ : "هم، همه". از این ریشه است :

"هماد" و "نام = عام = آم" و "امت" و "عمده".

س۱۱۱ (آکاسیه) : "آگاهی".

ستا: س۱۱۱ + و س۱۱۱. با پیشوند در "نگاه". نیز از این ریشه است

"پشتم (چش، چشم، چم)" س۱۱۱ + و س۱۱۱.

س۱۱۱ (کنج) : "بی کنج". با بد نفی. همیشه ای فارسی : "کنج،

کنز" و در "کنجه، کنجینه، کنجور" و در نام شهر "کنجه".

س۱۱۱ (آی) : آی : باین معنی که. (در عربی نیز بکار میرود.)

س۱۱۱ (هز: گان، جان) : "جان".

ستا: س۱۱۱ در رد. "جان" از ریشه قح (کار) "زیستن". از این

ریشه است : "زنده، زیت، کیوژرت، حی، حیات، حیوان،

حیات (گیا)" و "زی" بمعنی جان و حیات و در "زیرک،

چیر (بار، آژیر، جیوه، ژلوه، زیبق".

س۱۱۱ (آدان) : "نادان". با بد نفی. از ریشه س۱۱۱ (فارسی

باستان دَن) "دانستن". از این ریشه : "قرزانه" با پیشوند (س۱۱۱).

س۱۱۱ (آگاس) : "بی گاه" : بد نفی.

ستا: س۱۱۱ + و س۱۱۱، فارسی باستان گاد. از این ریشه است "گاه

جاه، جا، کت".

سَع (هز: کو) : "که، کو"، کجا. سَآ : وِلا.
 سَع ۶ : کم سَع ۷ : کت سَع ۸ : کش
 سَع ۹ : کمان

سَوَر سَلَوِد (آذیاریه) : "یاری".

همیشه ای فارسی : "یادری، عیاری".

سَوَر سَلَوِد ۱ (اسوباران، اسوداران) : "سواران".

نیز "سوار = اسوار" و "اسوبار" بخت زند و پازند بمعنی سوار

است (برهان قاطع). در عربی "اسوار و اسوار" بمعنی سوار است.

فب : آسَد بَار. سَآ : دَد و دَد. در فارسی "اب" و

"اپ" و "اسف" در اسفرب و اسفرف و بایبوند

و در "اسک" و "اشک" بمعنی خر (اب کوچک)

+ سَآ : رَسَد ۱. از ریشه رِید "بردن".

سَوَر سَلَوِد (اسوباریه، اسواریه) : "سواری".

سَوَد ۱ (هز: آذگ) : پس، آنگاه. فب : آذْ دَرِی.

سَوَد ۲ (اذکم) سَوَد ۱ یا سَوَد ۲ (اذکش).

سَو (ایچ، هیچ) : "هیچ". نیز در فارسی : "ایچ و هیش".

فب : آَر و + چَرِی. سَآ : دَد و دَد. "یک" + ۲ ر. ۴.

سَع ۱ (هز: گس) : "گس".

فب : دُشْ دَرِی. همیشه چَرِشْ دَرِی : "چیز".

سَع ۲ (هز: کسی) : "کسی".

سَع ۳ (ایشم، هشتم، نهم) : "خشم". سَآ : دَد و دَد ۶ د.

در عربی : "خشم" : خشم گرفت و "خشمه" : خشم آورد و را.

سَع ۴ (خشمین) : "خشمین".

سدا (اَذَر) : "زیر"، پست. از این ریشه است "ذیل".

ستا: سدا در دَر.

سدا (خیر؟) شاید بمعنی خیرگی.

سدا (ایران) : "ایران" (نیز بمعنی ایرانیان).

ستا: سدا در دَر داند. از سدا در دَر داند: "آریا". از این ریشه

است "ایرج" (ستا: سدا در دَر دَد دَد) و "عراق"، اراک

(ستا: *سدا در دَر دَو دَد. با پیوند و دَد).

سدا و (ایرانک) : ایرانک : عراق ؛ نگاه کنید به سدا.

سدا به سدا (ایران گشپ) : نام خاص است.

نگاه کنید به سدا و سدا.

سدا (ایرانوچ) : "بینه ایران" : مرکز ایرانیان یا

آریاییان. ستا: سدا در دَر داند. سدا به سدا.

سدا (اَذَرتن) : فروتن. نگاه کنید به سدا و صا.

(در اصل نخبه سدا است.)

سدا (ایرپتیه، هیرپتیه) : "هیریدی".

ستا: سدا به سدا (هیرید) : "هیرید (هرید)".

از ستا: سدا به سدا بمعنی آموزش و دانش ("هیر") : طاعت

و عبارت [برای قاطع] + ستا: سدا به سدا بمعنی مهر

و خداوند. در عربی بصورت "هیرید" مانده بمعنی قاضی یا خادم

اتشکه سغان و مجاور آتشکه هندی و یا مردم با قدر و عالم ایشان.

سدا (ایواچیا) : "واژه ها". از ریشه ستا: سدا به سدا.

سدا = سدا به سدا. از این ریشه است: "واژه"، واج،

واج = باژ (وزنزه) ؛ با پیوند در "اوا، آوا، آوای،



آواز، آوازه، بیواز، پشرداک، پچواک، (پچوه؟)، نوا،
نواز، نواختن، گواز، گواژه (کواز، کواژه)، "وختور" با
پوند. در عربی "باج" یعنی آواز کرد.

۵۵ و (ایوک) : "یک". ستا: ۵۵ دد + پوند و د.
همیشه های فارسی: "یکه، یکونه، یه، یو" و جز اول "یازده" و
آ و آ در "اگر و آدم".

۵۵ و ۵۳ و (ایوکاک) : "لگانه". برای ریشه نگاه کنید به ۵۵ و.

۵۵ و ۵۳ و (ایوکاکیه) : "لگانی".

۵۵ و ۵۳ و (ایودکیه) : "یوت" یعنی گاوسیری.

(اینیکیه) : "عنا" یعنی رنج.

(ایویکیه) : "عیب".

۵۵ و (ادوین، اذوین) : "آئین".

۵۵ و ۱۹ (اذوینک) : "آئین".

۵۵ و (صورت دیگریت از ۵۵ و ۱۹ + ۵۵ و ضمیر سوم شخص).

۵۵ و ۱۱ (خیون، هیون) : "خیون" : نام خاص است.

۵۵ و ۳۱ جمع آنت. ستا: ۵۵ و ۳۱ دد. نام قبیلۀ تورانیست.

۵۵ و (ایوپ، اذوپ) : یا.

۵۵ و ۱۱ (ایتون) : "ایدون".

همیشه ستا: ۵۵ و ۳۱ دد ۵۵ و ۳۱ : اینچنین، اینقدر.

۵۵ و ۱۱ (هز: هت) : "هت". ستا: ۵۵ و ۳۱ دد. از ریشه ۵۵ و.

۵۵ و ۳۱ (هز: گز) : کی (چودقت). ستا: ۵۵ و ۳۱ دد.

۵۵ و (بج، آج، آژ، آج) : "از، ز". ستا: ۵۵ و ۳۱ دد. ف: هیا.

۵۵ و : "ازش".

سسپاوا یا سسپاوا (اپاشنیک) : "بایسته".
 سسپاوا (اپاشنیک تر) : "بایسته تر".
 شاید از ستا: پیشوند دهده + ریشه در در بمعنی رفتن و آمدن
 که "آی و آید و بیا" از ان ریشه است.
 سسپا (اپایت) : "باید". همریشه فارسی: "میواد = میباید".
 برای ریشه نگاه کنید به سسپاوا.
 سسپا (اپاچ، اپاژ، اپاز) : "باز". همریشه فارسی: "وا".
 ستا: دهده. (دهده، دهده، دهده، دهده، دهده، دهده، دهده، دهده، دهده، دهده).
 سسپاوا یا سسپاوا (اپاریک) : دیگر.
 ستا: دهده. بمعنی بیش تر، پس تر.
 سسپا (آزات) : "آزاد". همریشه: "آزاده". ستا: دهده.
 سسپا (آزات چهرک) : "آزاده چهر". : آزاده نژاد.
 جزو اول نگاه کنید به سسپا. جزو دوم سسپا از ستا: ۲ رها اند.
 و فب: چهره پد. بمعنی نژاد و تخمه. از این ریشه است: "چهر،
 چهره، چرده، صورت" و جزو دوم "هزیر، بهیر، خیر، و در
 عرب "خبر" بمعنی چهره و جمال و "صهر" بمعنی خویشی و قرابت.
 سسپا (اپام، افام) : "وام".
 همریشه های فارسی: "وام، اوام، بام، ابام، فام، پام".
 سسپا (اپد، افد) : "افد". شگفت. همریشه های فارسی: "افند
 و افندین". ستا: دروید.
 سسپا (اپوس، افوس) : "افوس". مسخرگی.
 همریشه های فارسی: "فوس، فوسیدن".
 سسپا (اپیزک، ایچک، اپیزک) : "ویژه".

همیشه های فارسی : "ویر، ویره، اویره، آویره، ویرش، بیره".
ستا : دیدن و دیدن : بی گناه .

س ۳۳ (اپی بیم) : "بی بیم". جز اول : س ۳۳ (اپی) : "بی، ابی".
جز دوم : س ۳۳ از ریشه ستا : س ۳۳ (ویر) بمعنی ترسیدن و ترساندن.
از این ریشه است "باک".

س ۳۳ (اپیر) : بیار . برای ریشه نگاه کنید به س ۳۳ .

س ۳۳ (اپی دناس) : "بی گناه".

جز دوم : س ۳۳ : "گناه = جناح (جنه)" از پیشوند ستا : س ۳۳ +

ریشه س ۳۳ بمعنی تباها شدن، هلاک شدن، محو شدن .
از این ریشه است : "گنه، گنای، نشت، نغش، نخس،
نا، ناسیون (در نفقه ناسیون)". نیز در عربی "نخس"
معنی سستی رای و جسم و کاسکتی بازار ؛ "نخاس" : خواب یاستی
خواس ؛ "ننه" : ست شدن ؛ "نخش و نخص" : لاغر
شدن ؛ "نخش" : کهنه و پوسیده شدن .

س ۳۳ [شاید س ۳۳ + س ۳۳] (افزونیت) : زورت .

از ستا : س ۳۳ : "زاو" بمعنی پرزور و قوی . از این ریشه

است : "زاور، زور، زوش". نیز نگاه کنید به س ۳۳ .

س ۳۳ (اپش) : پس، و، چنین، نیز .

(س ۳۳) (اپ) همیشه پیش از ضمیرهای شخصی می آید . ستا : س ۳۳ .

س ۳۳ (اپشان) : در معنوی خود بمعنی وایشانرا، و برای ایشان .

س ۳۳ یا س ۳۳ (اپت) : و ترا .

س ۳۳ (ایم) : و من .

س ۳۳ (اپمان) : و ما، و ما را .

- س ۱۰۰ (ایر، افر) : "اثر". ستا : بدکده لید.
- س ۱۰۱ (هز : خاک) : "خاک".
- س ۱۰۲ (اپرنای) : "برنای". ستا : بدکده لید و دررد.
- صورت‌های دیگر آن در فارسی : "برنا، برناک، برناه، پرناک، ورنه".
- س ۱۰۳ (هز : کنیم) : "کنیم"، خراب کنیم.
- از ریشه ستا : ودا۱ : "گذن"، پ + ودا۱ : خراب کردن
- از این ریشه است : "کان، قنات، خانی، خندق، چاه، چاله، خط، کد، کده، کت، کث" و "کند و قند" در نام شهرها؛ و بایشوند : "فرکند، فراکن، فرکن، فرغن، فرغانه" و در عربی "فَرِکَن" : خانه و سرای.
- س ۱۰۴ (؟ اپرماند) : "برمانده". جزو اول : اپر : نگاه کنید به کله. جزو دوم : ماند از ریشه ستا : کدا۱ : "ماندن و ماندن". نگاه کنید به ودا۱ و نیز ذیل کدا۱ و ودا۱.
- س ۱۰۵ (آفرین) : "آفرین". صورت‌های دیگر : "افری، فری، فریش" و بانفی در "نفرین".
- ستا : بدکده (ر د د د ا د) ؛ (س د + ل ا پ ا د).
- س ۱۰۶ (آپوستن) : "آبتن". صورت‌های دیگر : "آبت، آبتان، آبتة". ستا : بدکده د ا ل ا د. از پیشوند د + ودا۱ لید : "پسر، پُس، پور".
- س ۱۰۷ (اپیار) : "سپار". همیشه ؛ "سپردن، سپاردن، سفارش".
- س ۱۰۸ (افزونیک) : "افزاینده". (در برابر ستا : ودا۱) ودا۱ ا ر د ا د. آمده در صفت اهورمزد : مینوک افزونیک. از پیشوند ودا۱ ر + ریشه ستا : ودا۱ (د) : "افزودن".

از این ریشه است: "افزای، افزائیدن، اوزودن، افزون،
 فزون، اوزون، افزایش، اوزایش، فرایت، زیاد".
 ۱۱۱۱ (آپزن): "آپزن": ظرفیت از مس و اشغال آن بمقدار
 قامت آدمی که پزشکان بیمار را در آب خوابانند و آب گرم با ادویه
 جوشانیده در آن کنند و موضعی کوچک. (برهان قاطع).
 در شاهنامه در این مورد چنین آمده: "بدو گفت بابک به گرمابه شو
 همی باش تا خلعت آرند نو". در عربی نیز "آپزن و آپزن و
 آپزن": موضعی که در آن غسل کنند و گاه از مس باشد.
 برای مس نگاه کنید به کلمه و برای کم ۱۱ به ۱۱۱۱۱۱۱۱.
 ۱۱۱۱ (هچ پتر): "زبر": صورتهای دیگر: "زور، جور".
 ۱۱۱۱ + ۱۱۱۱ در ۱۱۱۱. نیز نگاه کنید به ۱۱ و ۱۱۱۱.
 ۱۱۱۱ (اشان) "شان" ضمیر شخصی. جمع ۱۱۱۱. نگاه کنید به ۱۱۱.
 ۱۱۱۱ (اشکمب): "شکم": صورتهای دیگر: "اشکم، شکمبه".
 ۱۱۱ (آی): "آی": باین معنی که. نگاه کنید به ۱۱۱.
 ۱۱۱۱ (هز: پتر): "پدر": صورتهای دیگر در فارسی: "پد"
 و "فر" در فرجه و "پیر" بمعنی پدر.
 ۱۱۱۱ + ۱۱۱۱. ۱۱۱۱۱. فب: پد: ۱۱۱۱.
 (۱۱۱۱۱۱) با آن جمع و آن نسبت.
 ۱۱۱ (هز: پیت): "پد: پدر". نگاه کنید به ۱۱۱۱.
 ۱۱ (هز): "هر": ۱۱۱۱ + ۱۱۱۱. و جزء اول
 ۱۱۱۱ (۱۱۱۱۱۱): "خرداد = ثروت".
 ۱۱۱ (هز: ما): "مه" (نهی) و نیز بمعنی مگر (مه + گز) بکارفته.
 فب: ما. ۱۱۱۱.

سَلَسِد (الای، هلائی) : "الا، هلا". صورتهای دیگر: "هله، صلا".
 سَلَسَوِو (آراستک) : "آراسته". همیشہ: "آراستن، آراید".
 ستا: سدا ریشه (سدو) بایشوند و در صور در "پراستن، پیرایه".
 سَلَو (الک، هک) : "هرک، هرزه". صورتهای دیگر در فارسی:
 "مار، هره، هرزه، مله، خل، خله، مارون (مارویندن)".
 ستا: سدا و سدا و سدا.

سَلَوِوِو (الکندر) : اسکندر. نیز نگاه کنید به سدا و سدا و سدا.
 سَلَوِوِوِو (هز: بخت همد) : "بخش کرده اند".
 از ریشه ستا: ردد. از این ریشه است: "بخشیدن، بخت،
 بهر، بهره، برخ، برخه، برخی، باغ، بغ، فغ، وقت".
 در عربی نیز: "بخت": طالع؛ "بغفور": پادشاه چین و سنگی که
 بر آن برای بت قربان ذبح کنند؛ "بخ": مرد مهر؛ "بخت
 و بختات": بختیار.

سَلَوِوِو (اردوان) : "اردوان" آخرین پادشاه اسکانی.
 جز اول آن "ارد" = جز اول اردشیر و اردیبهشت = "اشه
 یا اشک (ارشاک = عشق آباد)" از ستا: سدا و سدا.
 سَلَوِوِو (ارزانیک، ارچانیک) : "ارزانی": سزاوار.
 همیشہ های فارسی: "ارز، ارچ (ارجمند)، ارزان، ارزیدن".
 ستا: سدا و سدا و سدا: ارز.

سَلَوِوِو (ارجاسپ، ارجاسف) : "ارجاسپ" شاه خیونان.
 ستا: سدا و سدا و سدا. جز دوم "اسب" نگاه کنید به
 سدا و سدا و سدا و جز اول شاید بمعنی "ارج" نگاه کنید به سدا و سدا و سدا.

۳۳۶۶ (ادهریز: ا): "هریزد". صورتهای دیگر در فارسی: "اوریزد، هریر، هریرس، هریت". ستا: بدس + دل + د. هدی و سدس. فب: اء رَمَز د ا ه.

۳۳۶۷ و (خواستک): "خواسته": مال. همیشۀ های فارسی: "خواستن،

خواس، خواستی، خواستار، خواستگار، خوازه، خواز (در نام

کین خواز)، خواه، خواهمش"

۳۳۶۸ و سدس (خواستکیها) جمع آنست.

۳۳۶۹ و ۳۳۷۰ (هز: نهات هند): "نهاده اند".

۳۳۷۱ و ۳۳۷۲ (هز: نهات): "نهاد" از ستا: ارم سدس + بد. بمعنی

"نهاده" از اد + ریشه "سد" "دادن" بمعنی گذاشتن و قرار دادن.

از این ریشه است: "نهیدن، نهان" و جزو دوم: "پنهان،

بنیاد = بنداد".

۳۳۷۳ (انگار، هنگار): "انگار". ستا: سدس + ود + دل.

از این ریشه است: "انگاردن، انگاریدن، انگاره، انگارده،

انگاشتن" و بایشوند دوو: "کالیدن، اسکالش"

و بایشوند فار در "نکر" و نیز جزو دوم "ذکر".

۳۳۷۴ (هنجار؟): "هنجار" و شاید در اصل ۳۳۷۵ (خوئل)

بوده. "خوئل" بمعنی کج است که در صفت مو بمعنی پیچیده و مجعد باشد.

۳۳۷۶ (هنگام): "هنگام". ستا: سدس + ود + دل.

از این ریشه است: "هنگامه، انگام، هنگه، انجمن، گام"

و بایشوند لد: "آمدن".

۳۳۷۷ (اندرج، اندرج، اندرز): "اندرز".

۳۳۷۸ و ۳۳۷۹ (اندوگین): "اندوگین". جزو اول: "اندوه، انده"

بشوند "گین" که صورتهای دیگر آن * آگین، آگن، گن است

همریشه "آگدن، آگیدن، آگند، آگنش، آگنه"، همریشه
سکریت گمھذ بمعنی "آگنده".

۳۵۳ (هندوکان) : "هندوان". ستا : سه رسه و د. و
فب : هـ د. : "هند، سند". در فارسی نیز "هیند" بمعنی
هندوستان و از همین واژه است "هندو، هندوانه،
هندسان = هندوستان".

۱۵۳ (اوگون) : اینگونه. ستا : بد دد دد. بمعنی آن و او +
ن دد ادد : "گونه" که بصورت "غونه" (نیز در "والغونه")
و "یون" در "زریون" و در عربی "جون و جونه" آمده است.
۳۵۳ (انگوت) : "انگشت". ستا : دسه و دسه و دسه و دسه.
همریشه ای فارسی : "انگشته، انگتر، انگتری، انگتو، انگتوانه، انگل، انگلک".
۳۵۳ (هز : دانه) : "دانی". از ریشه ستا : ددا فب : دن ریشه
۳۵۳ (هز : دانت) : "دانت". اذانتی. نگاه کنید به ۳۵۳ ا.

۳۵۳ (هوچهرتر) : "خوب چهرتر (بزرگتر، بجزیرتر،
خجیرتر)" بمعنی خوبتر و یت. جزو اول : نگاه کنید به ۳۵۳ ؛ جزو
دوم : نگاه کنید به سه رسه و سه رسه و جزو سوم :
ستا : ص د ادد : "تر".

۳۵۳ (هنچینک، هنزینک) : "هزینه، خزینه، خزانه" بمعنی
خرج. ستا : سه رسه و ریشه ۲ (و لدر) : "چیدن"،
پس بمعنی رویم چیده و شاید هوچینک یا اوزینک از ستا :
دو + ریشه و بمعنی بیرون رفته : خرج.

۳۵۳ (اوجیت، اوزیت) : گذشت. پیشوند ستا : دو
(دی) + ریشه لدر (ر). از این ریشه است "آی، آید".

جزا اول : نگاه کنید به ۳۳ ؛ جزا دوم و دل ۳۳ : "سرود" به زند
 بازند سخن باشد (برآن قاطع) . ستا : ستاد - دودا دودا .
 از ریشه دودا ۳۳ : "سرودن" . از این ریشه است : "سرود ، سرودا ،
 سروداد ، سروداده ، شور ، شعر ، شهره ، سرودش ، سرودش ، سرودش" .
 ۳۳ دودا (خواست) : کوبیده ، لگد کرده . ستا : ستاد دودا ۳۳ : کوبیده
 (برای کوبیدن گندم برای جدا کردن گاه بکار رفته) . از این ریشه است :
 "خوزی" : کوفته ؛ "خواست و خواست" : راه کوبیده ؛ و جزا دوم
 "پای خست ، پای خسته ، پای خسته ، پخت ، پخته" : زمین یا
 چیزی که زیر پای کوفته شده باشد و در "آنجوت ، چکالنجوت ، چکالنجوش"
 ۳۳ دودا (اوستوار ، اوستوار) : "استوار ، ستوار" .
 از این ریشه است : "استوان ، ستوان" . ستا پیشوند دودا + ریشه
 دودا ۳۳ : "ایستادن" + دودا ۳۳ : "از ریشه دودا" : "برودن" .
 ۳۳ دودا (هوزیوشن) : "خوب زیش" . جزا اول : نگاه کنید به ۳۳ ؛
 جزا دوم از ریشه ستا : ۳۳ : "زیستن" . نیز نگاه کنید به ۳۳ .
 ۳۳ دودا (اوزد ستچاریها) : بتکده ها .
 جزا اول : ۳۳ دودا : بت و نماینده و شب از پیشوند ستا : دی +
 ریشه دودا ۳۳ : نشان دادن . از این ریشه است : "دیه"
 و "دس و دیس" بمعنی شبه و مانند در تنذیس ...
 جزا دوم : "تجر" : خانه زستانه و بزبان قزوینی گنجینه را گویند .
 فب : شجر .
 ۳۳ دودا (خوتای) : "خدای" ، پادشاه . (۳۳ دودا جمع آنت) .
 همیشه ای فارسی : "خداگان ، خداوند ، خداوندگار ، خدیو ،
 خدیو ، خدیش ، خاوند ، خاوندگار ، خوند" .

۳۳۳ سود (خوتاییه) : "خدائی" پادشاهی . نگاه کنید به ۳۳۳ سود .

۳۳۳ سود (خوتایوار) : "خدای وار" ، شاهوار . نگاه کنید به

۳۳۳ سود + وار از ریشه سد : "بردن" .

۳۳۳ سود (هوفرمان) : "خوب فرمان" . جز اول : نگاه کنید به

۳۳ : جز دوم : فب : فرمانا : "فرمان ، پرمان ، فرازمان"

نگاه کنید به سد ۳۳۳ .

۳۳۳ سود (هوما) : "هَمای" . صورت دیگر : "خانه" . ستا : ۳۳۳ سود در سد .

۳۳۳ سود (هوماناک) : "هَمانا" ، "هَمانند" . ستا : ۳۳۳ سود : "هم" +

ریشه سد ۳۳۳ : "مانیدن ، مانستن ، مانند بودن" . از این ریشه است "مانا" .

۳۳۳ سود (خوسر) : خواب : رویا . همیشه آن : "خار" .

۳۳۳ سود (خوسروچاران) : خواب گزاران . جز اول نگاه

کنید به ۳۳۳ : جز دوم : "گزاردن" از ستا : چار + سد (۳۳۳) .

۳۳۳ سود (هز : آژ) : من . ستا : سد ۳۳۳ . فب : آژم .

(در یادگار زیران بجای آن ۳۳۳ آمده و باید آنرا ازم خواند .)

۳۳۳ سود (هز : هیه) : "ای"

۳۳۳ سود (هز : هیی) : "ای" از ریشه سد ۳۳۳ : بودن .

۳۳۳ سود (هز : هَند) : "اند"

۳۳۳ سود (هز : هَم) : "ام"

۳۳۳ سود ؟ (در جای دیگر در یادگار زیران بجای ۳۳۳ سود

واژه سد ۳۳۳ آمده . نگاه کنید به سد ۳۳۳ .)

سد ۳۳۳ (آییه) : "آئی" . از ریشه سد ۳۳۳ . نگاه کنید به سد ۳۳۳ .

سد ۳۳۳ (اَسلیک) : "اصلی" : بمعنی اصل مال و خواسته در برابر

فرع آن . (جبه) : "با اصلی خواستند سادگران" بمعنی هم اصل

مال را خواستند هم ساد را .) همریشه "اصل" و صورت دیگر آن "آسال".
شاید هم با سلاک بمعنی کرایه ربطی داشته باشد .

سده ۱۳۱۶۱۷ (است، هست، خست + اومندان) : جسمانی .

تا : سده ۱۳۱۶۱۷ . بمعنی استخوان و بدن و جسم . از این ریشه است :
"است، استه، هسته، هستو، خسته، خستو" ، جز اول "استخوان"
و جز دوم "گرفته، پیسته" . جز دوم : اومند + آن نسبت .

تا : سده ۱۳۱۶۱۷ : "سند و اومند" در هنرمند و تنومند .

(در برابر تا : سده ۱۳۱۶۱۷ بمعنی جسمانی آمده .)

سده ۱۳۱۶۱۷ (هز : وینیت) : "بیند" . { از ریشه "فادع" (فار) .
سده ۱۳۱۶۱۷ (هز : وینم) : "بینم" . { از این ریشه است : "بینا،
بینش، بینده، بینی، ویند" .

سده ۱۳۱۶۱۷ (هز : دیت) : "دید" بمعنی دیده ام . { از ریشه "وید"
سده ۱۳۱۶۱۷ (هز : دیت) : "دید" بمعنی دید . { از این ریشه است :
سده ۱۳۱۶۱۷ (هز : دیت ایسات) : "دیده، دیدار،
دیم، دین،
معنی دیده بود .
سده ۱۳۱۶۱۷ (پت + هز : دیت) : "پدید" . { پدیدار و در

عربی "دیدب و دیدبان" بمعنی نگاهبان .

سده ۱۳۱۶۱۷ ؟ رجای دیگر یادگار زیران السده ۱۳۱۶۱۷ آمده . نگاه کنید به آن .

سده ۱۳۱۶۱۷ (آزمایش) : "آزمایش" . همریشه "آزمودن و آزمودن" .

تا : سده ۱۳۱۶۱۷ + دی + ریشه "سده" بمعنی سنجیدن . از

این ریشه است با پیشوند "له" : "فرمودن و فرمان" ؛ با پیشوند "له" :

"آمادن، آماده، آمای، آمودن ؛ با پیشوند "له" : "نمودن" و

با پیشوند "له" : "پیمودن" .

- ۴۳ (هز: هکر) : "اگر" . ستا: دد + دد + دد: "یک" + و + و: "کرت" .
- ۴۴ (آت) : "آت" ضمیر شخص دوم . فب: دَری .
- ۴۵ (آتخش) : "آتش" (۴۴ سبب جمع آنت) .
- ستا: سد + سد . ، سد + سد . (سد + سد) .
- همیشه های فارسی: "تش، آدیش، آذر، اشیر" .
- ۴۶ (آتور) : "آذر، آتش" . برای ریشه نگاه کنید ۴۴ سبب .
- (سه آتش بزرگ باستانی مزدینان: ۴۴ سبب: آذر گشتب، ۴۴ سبب)
- ۴۷: آذر برزین مهر؛ ۴۴ سبب: آذر خور داد (فرنج) .
- ۴۸ ۴۹ ۵۰ (آتور پاتکان) : "آذر پاتکان" . صورت های دیگر:
- "آذر پاتکان، آذر بادگان، آذر ابادگان" . جزو اول نگاه کنید
- ۵۱: جزو دوم از ریشه ۴۴: "پائیدن" .
- ۵۲ (آم، هم) : ضمیر شخص اول . فب: مَ . ستا: ۵۶ . از آن من .
- ۵۳ (هز: مات) : "ماد، مادر" . فب: مائتر . ستا: ۵۶ سبب .
- همیشه های فارسی: "مار، مارو، مای، ماده، مادینه، مادیان،
- ماچه، مایندر، ماندز" .
- ۵۴ (هماک) : "های" دختر گشتاب . نیز نگاه کنید ۵۴ سبب .
- ۵۵ (هماک) : "همه" . ستا: ۵۵ سبب . "هم، همه" .
- ۵۶ (های، همی) : "همی، می" در همرفت، میرفت .
- ۵۷ (هم خورش) : هم خورش . ستا: ۵۵ سبب + ۵۳ سبب: "خورش" .
- ۵۸ (همیشک) : "همیشه" و "همیشک" در همیشک جوان .
- ۵۹ (همین) : تابستان . ستا: ۵۵ سبب . (۵۵ سبب: راند) .
- از این ریشه است: "عام" یعنی سال مانند ۵۵ سبب: "زستان" که
- یعنی سال نیز آمده؛ "همین و همیز" بلغت نزد و پازند تابستان

باشد. (برمان قاطع) از این ریشه است در عربی: "حمّاذی و همّاذی" بمعنی سختی گرما و "حمّت": سخت گرم شدن روز و "حمز": سوخت و "حمّ الظهر": شدت گرمای ظهر و "حمّی": تب و "حمّی": گرمای آفتاب و "حمّ و همّ": گداخت.

۱۹۱۵ (همگونک): "همگون": همچنان.

ستا: سه دهه + ده دهه. نگاه کنید ذیل ۱۵۱۵.

۱۹۱۶ (هممال): دشمن، مخالف. ستا: سه دهه + ریشه

۱۹۱۷: "مالیدن" و شاید پیش از طلدای پیثوند دهه.

۱۹۱۸ (همراج، همراز): "همراز". ستا: سه دهه +

۱۹۱۹. بمعنی جدائی و دوری. از این ریشه است: "راز، رازه".

(در سنسکرت رَهْمَه بمعنی به خلوت رفته از ریشه رَه رَهْمَه :

را کردن، جدا شدن.)

۱۹۲۰ (همراس): "همراه". ستا: سه دهه + (در دهه در دهه.

از این ریشه است: "ره، راه، رای"، "ریس و رس و ریز و رز" در "اسپریس، اسپرس، اسپریز، اسپرز".

۱۹۲۱ (هموار): "هموار، همواره". صورتهای دیگر: "هماره و همارا".

جزد اول ستا: سه دهه. ؛ جزد دوم هم ریشه سنسکرت وارَ

वारः "بار، باره، واره".

۱۹۲۲؟ (همّ وشت؟) شاید (همّ نشت) بمعنی تباها کرد از ریشه ستا: ده دهه. نگاه کنید ذیل ۱۵۱۵.

۱۹۲۳ (هز: کا): "که"، چون. ستا: ده دهه. "کی" و ود: "که".

۱۹۲۴: کش؛ ۱۵۱۵: چون ایشان؛

۱۹۲۵: کت، که تو.

سگه اا اا اا (همپرسنیکه) { "همپرسنیکه" گفتار . ستا : سوسه +

ریشه اا اا : "پرسیدن" . از این ریشه است : "پرسه ، پارسه" :
 گدائی ، "پرسه" : احوال و گرفتاری و عیارت بیچاره ؛ بایشوند و دراز : "باد اشرار"
 سگه اا اا (همپرسیت هسی) : گفتگو کرده ای .
 سگه اا اا (همپرسیت هم) : گفتگو کرده ام .

9

وساوس (کایوس) : "کوس ، قابوس ، کیوس" .

وساوس (کایوسان) با آن نسبت .

جزا اول : ستا : واد در : "کی" . از این ریشه است : "کیان ،
 کیانستان ، کیا ، آکیا باد ، کیا خزه ، کیا خوره ، کیا زند ، کیا و خره ،
 کیانا" و در لری : "کا" = "قا" = "آقا" .

جز دوم : ستا : دودا . یا دوددج ددا . که بصورت "اوس"
 نیز در نامهای خاض مانده .

وسکد (هز : وانگ) : "بانگ" . صرت دیگر : "بان" .

شاید از ریشه جادو باشد . نگاه کنید به سوسوسه .

وسکوسوس (کار آکاس) : "کار آگاه" . جزا اول از ریشه
 ستا : واد : "کردن" . از این ریشه است : "کرد ، کردار ، کاری ،
 کردگار ، چار ، چاره ، بیچاره ، ناچار ، آچار" و پسوند های
 "گر ، گار ، کار ، کاره" در ستمگر ، کردگار ، ستمکار ، ستمکاره ؛
 و در عربی جز دوم "فذاکل" : کارهای بزرگ و "فکر" : کار شگفت و
 بزرگ . برای جز دوم نگاه کنید به سوسوسه .

وسلو سلا (کارپار) : "کارزار ، کالجار" . جزا دل : فب : کار
 بمعنی سپاه . از این ریشه است : "کار ، پیکار ، کارنامه (بمعنی جنگنامه
 و تاریخ) ، کاری (بمعنی جنگجو)" . جزوروم پسوند "زار" از ۲۲۰۰ : "چریدن".
 وسلسو (کارنامک جزوروم هز) : "کارنامه" .

برای جزا دل نگاه کنید به وسلو سلا . جزوروم : فب : نام (ن) .
 ستا : اسد سدا ، اسد سدا . : "نام" . از این ریشه است "نامی" .
 وسوسلا (کامکارتر) : "کامکارتر" . برای جزا دل نگاه کنید به
 وسو ۱۰۱۰ جزوروم به وسلسوسو ؛ + "تر" ستا : صد سدا .

وسو ۱۰۱۰ (کامک) : "کام ، کامه" . جزا دل "کامیاب و کامروا" .
 ستا : وسد سدا . فب : کام . از ریشه "وسد" : خواستن .

از این ریشه است "کاد" بمعنی حرص .

وسو ۱۰۱۰ (کامیت) : "کامید" : خواهید . { برای ریشه نگاه کنید به
 وسو ۱۰۱۰ (کامیت) "کامیدی" : میخواستی . } وسو ۱۰۱۰ .

وسو ۱۰۱۰ (کیان) : "کیان" . نگاه کنید به وسو ۱۰۱۰ .

وسو ۱۰۱۰ (کنجرو) : "کنجرو" . نگاه کنید به وسو ۱۰۱۰ و وسو ۱۰۱۰ .
 وسو ۱۰۱۰ (کثور) : "کثور" . نیز بصورت "کشر" . ستا : وسو ۱۰۱۰ (کثور) .

وسو ۱۰۱۰ (هز : دروغ) : "دروغ" . از این ریشه جزا دل "دروند" : بزند و
 پازند بدین را گویند . (برهان قاطع) ستا : وسو ۱۰۱۰ (دروغ) . فب : دروغ .
 از این ریشه است در عربی "استدراج" بمعنی فریب دادن .

وسو ۱۰۱۰ (هز : گوسپندان) : "گوسپندان" . ستا : وسو ۱۰۱۰ (گوسپندان) .

جزا دل : ستا : وسو ۱۰۱۰ (گوسپندان) : "گاو" . از این ریشه است :

"گو ، غاو" و جزا دل "غوشاد ، گواز ، کواز ، کوازه ، جواز ،
 غبازه ، خواز ، غباره ، غیازه" .

جزد دوم: ستا: وود { وود } مصدر. بمعنی مقدس. (از این ریشه است: "اسپند، سپند، اسفند، سفند" و جز اول "اسپندارند، سپندارند، اسفندارند، اسفندیار، اسپندیار" و جزدوم "اشا سپند، اشا سفند، مارا سپند، مارا سفند، مهران سفند، امهر سفند، امهر سپند".

۱۲۹ یا ۲۹ (کین): "کین، کینه". ستا: وود { وود } مصدر.

۱۳۰ (کین ور): "کینه ور". جز اول نگاه کنید به ۱۲۹؛ جز

دوم از ستا: وود { وود } مصدر. "بَر (برنده)".

۱۳۱ (کیم): "کیم". ستا: وود { وود } مصدر. هم‌ریشه‌های فارسی: "کمین، کمینه، کماس، کماسی".

۱۳۲ (هز: دَس): "بَس، بی". (ورق ۱۳۱ جمع آنست.)

فب: وود { وود } مصدر. (از این ریشه است: "وَس، بیش" و

باپوند: "بیار، وشناد، وشناد، بوند، بونده" و در

عربی "بَس".

۱۳۳ (هز: خوانش): "خوانش، خواندن".

ستا: وود { وود } مصدر. "خوانا، خواننده" از ریشه ۱۳۳. از

این ریشه است: "خنیا، خینا، غنا، خنیدن، خنیده".

۱۳۴ (هز: سک): "سک". صورت‌های دیگر در فارسی: "اسبه،

اسباه" و جز اول "شایانک = غایانک": نام گیاهیتی که به

شیرازی نس سگ و بوی برفیج الکلاب گویند. ستا: وود { وود } مصدر.

۱۳۵ (هز: هَر): "هر". ستا: وود { وود } مصدر. نیز نگاه به ۱۳۴.

۱۳۶ (کوش): "کوش". هم‌ریشه‌های فارسی: "کوش، کوشا،

کوشیت): "کوشه، بجذ کند. { کوشنده، کوشان، کوشش" (معنی

سعی و جهد و جنگ و جدال). شاید هم‌ریشه "گشتن" باشد از ریشه ۱۳۶.

نگاه کنید به ص ۱۱۹ . (شاید و ص ۱۱۹ و ص ۱۱۹) (نون
 تیر) باشد بمعنی "الکون تیر" . نگاه کنید به ۱۱۹ و ص ۱۱۹ .
 ۱۱۹ یا ۱۱۹ (کرت) : "کرد" ، ساخت . (۱۱۹ کرت : کردن)
 ۱۱۹ ۱۱۹ (کرت هم) : "کردام" . از ریشه ستا : ودا : "کردن" .
 ۱۱۹ (کوف ، کوپ) : "کوه" . هم ریشه ای فارسی : "کوهه ، کوهان ،
 کوف ، کوپ ، کاف ، قاف ، قبه ، قف و تفقاز" .
 ستا : ودا ودا . فب : ودا ودا .
 ۱۱۹ و ۱۱۹ (کرفک ، کرپک + اندیش) : "گرفته اندیش" .
 ۱۱۹ و ۱۱۹ بمعنی ثراب هم ریشه سنسکرت क्लृप् بمعنی ثراب کاری .
 ودا (کس) : "کس" . نگاه کنید به ودا .
 و ۱۱۹ (کتام) : "کدام" . ستا : ودا ودا ودا .
 و ۱۱۹ (کتک) : "کده" هم ریشه "کته ، کت ، کد" . ستا : ودا ودا .
 و ۱۱۹ و ۱۱۹ (کتک خوتای) : "کدخدای" (نیز بمعنی شاه) .
 نگاه کنید به و ۱۱۹ و ۱۱۹ . (جزر اول "کدخدای"
 بمعنی صاحب خانه از و ۱۱۹ و ۱۱۹) بمعنی خانه است و "کدخدای"
 بمعنی شاه (صاحب شهر) از کت بمعنی شهر است . نگاه کنید به و ۱۱۹ و ۱۱۹ .
 و ۱۱۹ و ۱۱۹ (هز : مانیت) : "ماند" . از ریشه ستا : ودا "ماندن" .
 و ۱۱۹ و ۱۱۹ (کمانان) : "کمانها" . هم ریشه ای فارسی : "چم ، چمیده ،
 چمیدن ، چمچاخ (خمیده) ، چمبر ، خم ، خمده ، خمان ، کان ،
 خمیندن (خم کردن) ، خمیدن ، کم (غزال) ، کمانه" .

ر یا و

ر (ی) : "اِضافه" . ستا : ودا . ضمیر وصل .

۳۳۳ (یزدان) : "یزدان" ("ایزدان") . ست : ۳۳۳ ید ید ید .

"ایزد" زریشه ۳۳۳ یدی بمعنی "یشتن" : ستایش کردن . ازاین ریشه : "عمید = یشتن" .

از ریشه " ستا : ویدا " داشتن ، دارا بودن . ازاین ریشه : "دارش ، دارا لب" و پیوند "دار" .	{	۳۳۳۱ (هز : دار) : "دار" .
		۳۳۳۱۱ (هز : داریت) : "دارد" .
		۳۳۳۱۱۱ (هز : دارند) : "دارند" .
		۳۳۳۱۱۱۱ (هز : دارم) : "دارم" .

۳۳۳۲ (دهیت) : "دهد" . از ریشه " ستا : ویدا " دادن .

ازاین ریشه است : "داد ، داده ، دادار ، دهش ، داشن ،
 راشاد ، دشن ، داشاب ، هدیه ، ادا ، فذیه ، فدا ، پاداش ،
 پاداشن" و درعربی "دشن" : بختیدن و "نذو" (بایستوند از
 بمعنی دادن و جوانمردی کردن .

۳۳۳۳ (هز : آوریه) : "آوری یا آور" . پیوند ید + ریشه

۳۳۳۳۱ (هز : آوریم) : "آوریم" . (ید : بردن) .

۳۳۳۳۱۱ (هز : آورت) : "آورد" . ازاین ریشه : "بار ،

۳۳۳۳۱۱۱ (هز : آورت هند) : "آورده اند" . باره ، بارگی .

۳۳۳۳۲ (راشت) : "راشت" . (نیز ۳۳۳۳۱) . نگاه به ۳۳۳۳۱ .

۳۳۳۳۳ (هز : ده) : "ده" .

۳۳۳۳۳۱ (هز : دهند) : "دهند" .

۳۳۳۳۳۱۱ (هز : دهیت) : "دهید" .

۳۳۳۳۳۱۱۱ (هز : دات) : "داد" .

۳۳۳۳۳۱۱۱۱ (هز : دات هند) : "داده اند" .

۳۳۳۳۳۱۱۱۱۱ (هز : دهیم) : "دهیم" .

۳۳۳۳۳۳ (دارای) : "دارا ، دارای" . (۳۳۳۳۳۳ با آن نسبت) .

{
 ۳۳۳۳۳۳۳ (هز : دات)
 "دادن" . نگاه کنید
 به ۳۳۳۳۳۳ .

- ولسر ولسر (دارای دارایان ، داراب دارایان) .
 فب: داری ویش: "داربوش" . از ریشه ویش: داشتن ،
 دارابودن + ب در داراب از "به دهمی" بمعنی مال و خواسته از
 ستا: فلدوسد . ، فلدوسد .
 ولسر ولسر (داراب کرت) : "دارابگرد" . نگاه کنید به
 ولسر + گرد (جود) بمعنی شهر شاید از ریشه ویش: "کردن" : ختن .
 ولسر (داریت) : "دارد" . نگاه کنید به ولسر .
 ولسر (دارش) : "دارش" : آنچه شخص را نگاه میدارد . نگاه به ولسر .
 ولسر (گان ، جان ، یان) : "جان" . نگاه کنید به ولسر .
 ولسر (داناگ) : "دانا" . (ولسر جمع آنست) . نگاه به ولسر .
 ولسر (داناکیه) : "دانائی" . (لد ولسر ولسر فی داناکیه: از روی نادانی)
 ولسر (دانیه) : "دانی" . نگاه کنید به ولسر .
 ولسر (یاویت ، جاویت) : "جاوید" . ستا: ولسر ولسر ولسر .
 همیشه ای فارسی: "جاود ، جاودان ، جاودانه ، جاویدان" .
 (ولسر ولسر : "جاویدان" .)
 ولسر (هز: بویه) : "بوی" : بایستی
 ولسر (هز: بویت) : "بود" : باشد
 ولسر (هز: بویت) : "بود" .
 ولسر (هز: بوت) : "بود" .
 (ولسر ولسر (هز: مابویه) : "مباش")
 ولسر (گاس) : "گاه" ، وقت . نیز نصیرت "گه" و در "نالگهان" و
 در "ناکاج = ناگاه" . شاید از ریشه ستا: فلدک : "آمدن" .
 ولسر (داتار) : "دادار" : آفریننده ؛ نیز بمعنی "دهنده" : بخشنده .

ستا: وسد صد. در ریشه وسد: "دادن"، آفریدن. از این ریشه است:
 "دام" = در عربی "دَهَم" بمعنی خلق؛ نیز "ذات" = "نهاد" با پیشوند اد.
 وسد (دات): "داد، عطا کرد". برای ریشه نگاه به وسد صد.
 وسد (دات): "داد": سال و سن. از ریشه وسد.
 وسد (دات): "راد": قانون. جرداول "داتوبر"، داور، دادرس. از ریشه وسد
 وسد یا وسد (هز: آیت): "آید".
 ریشه ستا: بدر (ر) بمعنی رفتن و آمدن.
 وسد (داتستان): "داستان": صورت دیگر: "دستان".
 وسد (جاماب، جامسف): "جاماب": نیز بصورت:
 "جاماس و جامات". ستا: جامد و جامد. جرد دوم آن
 جامد: "اسب".
 وسد (یامک، جامک): "جامه". "جامه دان = چمدان".
 وسد (هز: رسد): "رسند". از ریشه ستا: رسد (لددو)
 وسد (هز: ریت): "رسد". بمعنی حرکت کردن، رفتن، حمله کردن.
 وسد (هز: ریت): "رسید". بهر ریشه: "حرب، یورش" و جرد دوم
 وسد (هز: ریت هندی): "رسیدند". پتیاره، بتیاره، پتیره.
 وسد (هز: ایسات): "ایساد". از ریشه وسد: "ایتادن"،
 وسد (هز: ایستند): "ایستند". استاد، ستادن. از این ریشه:
 وسد (هز: ایستیت): "ایستد". "استان، ستان". (این فعل
 وسد (هز: ایساتن): "ایتادن". مانند است و بود در آخر
 فعلهای دیگر صرف میشود.)
 وسد (هز: اندر): "اندر و در" و در "درودن، اندرون".
 ستا: سد صد.

۱۵۳ سو (کیواک، جیناک) : جای . "جیناک" جای و مکان و مقمرا
گویند (بر آن قاطع) . (۱۵۳ سو جمع آنت .)

شاید همیشه سکریت و یجکت یعنی فضا .

۱۵۴ سوخت (سوخت) : "سوخت" . ستا : ۲ دود (دود) : "سوختن" .
از این ریشه است : "سوز، سوزش، سوچ، سوختن" .

۱۵۵ سوک (سوک) : "سوی" : طرف . همیشه ؛ "سو، اسو، سون،
سومه" و در عربی "سوع" : جانب از هر چیزی .

۱۵۶ سول (سولندر، سکندر) : اسکندر، سکندر . نیز نگاه به سلول و لا .

۱۵۷ سول (سردار) : "سردار، سالار" . ستا : دوداند . (دود
اند) : "سر، سار" + پوند "دار" از ریشه وید : "داشتن" .

۱۵۸ سول (سرداران) : "سرداران" .

۱۵۹ سول (سرداریه) : "سرداری، سالاری" . (در نزد برابر
ستا : دوداند) . یعنی نگاهدارنده آمده .

۱۶۰ سور (سور) : "سور"، همانی . در عربی نیز "سور" بهین معنیست .
ستا : دود در آید . "سوری (غذا کسح)، سور" .

۱۶۱ دین (دین) : "دین" . ستا : دوداند . از ریشه وید : "دین" .

۱۶۲ دین (دین دپیری) : خط دین که او ستارایه آن
مینوشتند . نگاه کنید به دین ذیل دود .

۱۶۳ دین (هز : اپ) : "آب، آب" .

۱۶۴ دین جمع آنت . نگاه کنید به دین و لا .

۱۶۵ دیت (دیت) : "دید" . از ریشه وید : "دین" . نیز نگاه به دود ۱۱۴ .

۱۶۶ دیت (سمرقند، سمرکند) : "سمرقند، سمرکند" .

برای جز دوم "گند" . نگاه کنید به ۱۶۹ و ۱۷۰ .

دست (هز: دست) : "دست". ستا: دست و دست. فب: دست. جزا اول: "دستی، دسته، دستک، دستواره، دستبند، دست آورکنی...." و در عربی: "دست: دست"؛ "دستجه: دسته؛" "دستیج: دستی" یعنی آوندی که آنرا بدست توان برداشت.

دست (هز: خوره اومند) : "فرمند".

ستا: ستا (دست). : "خور، خوره، خره".

فب: فرزند. : "فر، فرّه" و در "فرای، فریت، فروهیده".

+ پیوند اومند نگاه کنید به دست و دست. ستا: ستا.

دست (گجتک، گزشتک) : "زشت"، سفور.

ستا: * - دست و دست. ستا: دست و دست. : "زشت، وشتناک".

دست یا دست (دشت) : "دشت". "دشت" یعنی

سوخته و خشک شده، پس بیابان به آب و علف. از ریشه ستا:

دست (وید، وید، وید) : "داغ کردن".

از این ریشه است: "دغ، دخم، دخمه، دشان، داش"

و در "دغسر و داغسر": طس و به موی سر؛ و نیز همیشه و هم

معنی دشت: "دوخ و دغ" یعنی زمین به علف که هرگز لایه

در آن نرسیده باشد و سرطاس. در عربی بصورت "دست

و دشت" ضبط شده.

مرد (هز: مرت) : "مرد". ستا: مرد و مرد. فب: موتی.

مردان: "مردان". از ریشه ستا: "مردن". از این ریشه:

مردی: "مردی". "موت" و "مهر" یعنی مردن.

مرد (گران) : "گرای". ستا: مرد و مرد.

قلم ۱۴ (درخت) : "درخت" نیز بصورت "درخ".
 قلم ۱۵ (گرامی) : "گرامی". از ریشه "تا" : "تا" : "گرامی"
 داشتن، ستودن. از این ریشه : "آزرم" و در عربی تکریم.
 قلم ۱۶ (دریاب) : "دریا، دریاب". همیشه "زراره".
 تا : "تا" : "تا" : "تا".
 قلم ۱۷ (درفش) : "درفش". صورت دیگر : "دروش" و در
 عربی "درفس" ضبط است. تا : "تا" : "تا".
 قلم ۱۸ : شاید "گروه".
 قلم ۱۹ (دروغ) : "دروغ"، "دروغ زن". نگاه کنید به "دروغ".
 قلم ۲۰ (درخیند) : "گیند". از ریشه "تا" : "تا" : "تا".
 گفتن، بخاطر آوردن.
 قلم ۲۱ (دروشت) : "دروشت". از "تا" : "تا" : "تا".
 دُرُورُ و : "درست". همیشه های فارسی : "دروا، درود،
 بدود، دارو، درمان".
 قلم ۲۲ (دروغ) : "دروغ". نگاه کنید به "دروغ".
 قلم ۲۳ (گروتمانیک) : "گرزمانی". "گرزمان و کرزمان"
 یعنی آسمان و عرش اعظم. تا : "تا" : "تا".
 قلم ۲۴ : شاید (۱۰۰) و شاید (گرز، جز) یعنی "گرز"
 که در فارسی نیز بصورت "گرزه" و در عربی "جرز" یعنی گرز آهنی آمده.
 قلم ۲۵ (درد) : "درد". تا : "تا" : "تا".
 قلم ۲۶ (گرفت) : "گرفت". از ریشه "تا" : "تا" : "تا".
 گَرَبَ : ریشه "گرفت" و "جلب". از این ریشه است : "گیر،
 گیره، گرد، گرفت، گرفتار، گیرد = گیرد".

دله (گرم، جرم) : "گرم". ستا : دله دله دله. فب : گورم.
 از این ریشه : "گرما، گرمش، گرمه، گرمک، گرمی، گرماوه =
 گرمابه" و در عربی "جرم".

۲۴۴ (دوخت) : "دُخت". نیز "دُخ"، دختر، دختره، دختری،
 دخترند. ستا : ودخ، ویدا، ودخ دله.

۲۴۵ (یویت، جویت) : "جَز". همیشه "جزء و جدا".

۲۴۶ (یوی تر، جوی تر) : طور دیگر. ۲۴۵ + پیوند تر تا : ۲۴۶ دله.

۲۴۷ (گنج، کنج) : "گنج". نیز نگاه کنید به ۲۴۷.

۲۴۸ (کنک) : "کنج" : نام شهری از ازبایجان. نگاه کنید به ۲۴۷.

۲۴۹ سوسود (دوشاکاش) : "دژ آگاه (دژ آگاه، دژ آگاه)".

جزدادل دُش ستا : ودده، وددک : "دُش (دشنام)،

دژ (دژخیم)، دُشت (دشتخوار)، روز (روزخ) :

جزدوم : نگاه کنید به سوسود.

۲۵۰ سوسود (دوشخوار، دوشخوهر) : "دشتخوار، دشوار".

جزدادل : ستا : ودده. جزدوم نگاه کنید به ۲۵۰.

۲۵۱ سوسود (دوش خوتاییه) : دُش خدائی : پادشاهی بد.

جزدادل : ستا : ودده. جزدوم نگاه کنید به ۲۵۱ سوسود.

۲۵۲ سوسود (دوش چشم) : دُش چشم : بد چشم : خود.

۲۵۳ سوسود (دوش چشمیه) : خود.

ستا : ودده + ۲۵۳ سوسود دله.

۲۵۴ سوسود (دوش شرمیه) : دُش شرمی : بد شرمی.

ستا : ودده + ۲۵۴ سوسود دله. از این ریشه در عربی "شریم" : شرم زن.

۲۵۵ سوسود (گوشنب، گوشنف) : "گشنب، گشنب".

جز اول : فارسی "گشن" : ستا : چاند (و) چاند . یعنی نر .
 همیشه : "گشتی ، دشنگه ، دشکنه" . جز دوم "آب" : ستا : بددهد .
 (گوشتپ) . نگاه کنید به چا (و) چا .
 (دشمن) : "دشمن" : بدانیش . صورتهای دیگر :
 "دشمان ، دشت من" . ستا : و (و) و (و) و (و) .
 (گویش ، گویش) : "گویش" . از ریشه "تب" : گر تب .
 از این ریشه است : "گفتگو ، گویا ، گوینده ، گپ ، گپتن ،
 گیو (گویا و زبان) ، گیور (افانه گوی) " و جز دوم : "فرگفت" .
 (گور ، جور) : "گور ، جور" : نام شهریت در فارس . در فارسنامه
 آمده که فیروز آباد را بقدم جور میگفتند .
 (گور) : "گور" : گورخر . (تالار) : "گوری" : گورخی .
 "گور" یعنی بیابان است و در عربی بصورت "قفر" مانده .
 (دور) : "دور" . "دیر" نیز بمعنی دور آمده .
 ستا : و (و) و (و) .
 (جورتاک ، زورتاک) : "دزت" : دانه ، غله .
 (گورت وار) : "گردوار" . جز اول (و) و (و) از
 ستا : و (و) [و (و)] : دیری ، توانائی برای حفظ کردن
 + پیوند وار .

(درست) : "درست" . ستا : و (و) و (و) . نیز نگاه به درست .
 (هز) : "ستان" } شاید از ستا : و (و) و (و)
 (هز) : "ستانند" } = سنکریت : تایو و
 (هز : ستته بند) : "ستده اند" . ستایو - بمعنی دزد .
 همیشه های فارسی : "ستدن ، ستادن ، ستاد (ستاند) ، پستان" .

۱۳۱۳۱۳ (گوسپندان، گوسفندان) : "گوسپندان". برای ریشه نگاه کنید ۱۳۱۳۱۳.

۱۳۱۳ (دوست) : "دوست". (۱۳۱۳ جمع آنست.)

فب : دَ شَتَر (ستا : ۱۳۱۳) : "دوستار" ریشه ستا :

دَ دَ شَتَر (۱۳۱۳) : "دوست داشتن".

۱۳۱۳ [و] یا ۱۳۱۳ یا ۱۳۱۳ (دوتک) : "دوده"، "دود[مان]".

"دودخانه" نیز بمعنی "دودمان" است. "دوده" (مانند اجاق) همیشه

"دود" است. همیشه سنکریت دَهومَ : "دود".

۱۳۱۳ (گوپیت) : نام خاص : رَدِ مردمان در ایرانیوچ.

۱۳۱۳ (گوفت) : "گفت". (یا ۱۳۱۳.) { برای ریشه نگاه کنید به

۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ (گوفت استیت) : "گفته اند". { ۱۳۱۳.

۱۳۱۳ (هز : روچ) : "روز"، "روچ". (۱۳۱۳ : روزی.)

ستا : (دَ دَ شَتَر).

۱۳۱۳ (گومارتک) : "گارد، گاشته".

۱۳۱۳ (هز : این) : "این". همیشه سنکریت اِنَ.

۱۳۱۳ (اینچ) : این نیز.

تکرو ۱۳۱۳ (گزیتک) : "گزیت = گزید = جزیه".

۱۳۱۳ ؟ شاید ۱۳۱۳ بمعنی تا از ستا : ۱۳۱۳ (۱۳۱۳).

+ ۱۳۱۳ : به . (نگاه کنید به ۱۳۱۳).

۱۳۱۳ (رتیکر) : "دورگیر". فبراول : فب : دَ و - دَ ی.

نیز نگاه کنید به ۱۳۱۳ + ستا : ۱۳۱۳ : "گرت".

۱۳۱۳ ۱۱۳۱۳ (هز : نشتن) : "نشتن". ستا : پیشوند ۱۳۱۳ +

ریشه ۱۳۱۳ (۱۳۱۳) : همیشه ای فارسی. "نشتن"،

شت، نشاخیدن، نشاستن، نشتن.

۱۳۱۱ (هز: نشین) : "نشین".
 ۱۳۱۲ (هز: نشاند) : "نشاند".
 ۱۳۱۳ (هز: نشینی) : "نشینی".
 ۱۳۱۴ (هز: نشینیت) : "نشیند". با ۱۳۱۵ : بر نشیند.
 ۱۳۱۶ (هز: نشاست) : "نشاست، ناخت"، نشاند.
 ۱۳۱۷ (هز: نشست) : "نشست". با ۱۳۱۸ : بر نشست.
 ۱۳۱۹ (هز: نشست) : "نشست"، می نشست.
 ۱۳۲۰ (هز: نشست ایستاد) : "نشسته بود".
 ۱۳۲۱ (هز: نشینم) : "نشینم". با ۱۳۲۲ : بمعنی فرود آیم (از آب).
 ۱۳۲۳ (دیر، دفر) : "دیر"، "دویر". فب: دیر پی: نوشته.
 از همین ریشه است در عربی : "ذبر (تذویر)" : نوشتن ؛ "زبره" :
 خط ؛ "زبر" : نوشته ؛ "زبور" : نوشته .
 ۱۳۲۴ در ۱۳۲۵ (دین دیریه یا دیری) :
 "دین دیره" : خط دین که اوستا را بان می نوشتند و در عربی
 بصورت "دیریه"، "دفریه"، "دیره" ضبط است .
 ۱۳۲۶ (ریم، رجم) : "رجم کشید". ستا: ۱۳۲۷ رک: ۱۳۲۸ .
 ۱۳۲۹ (رمان، زمان) : "زمان"، "دمان". در عربی : "زمان و زمین".
 شاید از ریشه ستا: ۱۳۳۰ . نیز نگاه کنید به ۱۳۳۱ .
 ۱۳۳۲ (رسمیک، رسمیک) : "زمان". نیز "رغم، زمی، رسمیک".
 ستا: ۱۳۳۳ .
 ۱۳۳۴ (هز: میرند) : "میرند". از ریشه ستا: ۱۳۳۵ : "مردن".
 ۱۳۳۶ (هز: مُرت) : "مُرد".
 ۱۳۳۷ (هز: گوب) : "گوی". نگاه کنید به ۱۳۳۸ .

تلا ۱۳ (هز: گو بیت): "گوید".
 ۱۴ (هز: گو ب): "گوی".
 ۱۵ (هز: گو بیت): "گوید".
 ۱۶ (هز: گویم): "گویم".
 ۱۷ (دستان، زمستان): "زمستان". نیز "زم" و زم
 در "زهریر". "زهریر" در عربی معنی سختی سحر است.
 ست: ۱۸ + ۱۹ + ۲۰ از ریشه ۲۱: "آستان".

۹ (ج) : حرف عطف یعنی و ، نیز . تا : ۲۰ - ۲۱ .
 (همیشه بدنبال واژه می‌چسبد .)
 ۹ ۱۵۱۵ (چاپوکیه) : "چابکی" . در فارسی "چابک و چاپوک" .
 ۹ ۱۵۱۵ (چاشینار) : آموخته ، آموزنده .
 از ریشه "تا" : و ۱۵۱۵ (و ۱۵۱۵) . نگاه کنید به ۱۵۱۵ و ۱۵۱۵ .
 (برابر آوستا ۲ ر و و ص ۱۵۱۵ . آمده .)
 ۹ ۱۵۱۵ (چهر آژاتان یا آژاتان) : چهر آزادان با
 آن نسبت . برای ریشه نگاه کنید به آژات پیرک ۱۵۱۵ و ۱۵۱۵ .
 در فارسی "چهر آزاد و چهر زاد" .
 ۹ ۱۵۱۵ (چگون) : چون ، "چگونه" ، چو .
 تا : ۲۰ و ۲۱ . "چه ، که" + ۱۵۱۵ : "گون ، گونه ، گونا"
 ۹ ۱۵۱۵ (چیر) : "چیر ، چیره" . تا : ۲۰ و ۲۱ .
 ۹ ۱۵۱۵ (چیری) : "چیری ، چیرگی" .
 ۹ ۱۵۱۵ (هز: هیر) : مال دخترانه . تا : ۱۵۱۵ و ۱۵۱۵ : بشی ، مال بود .

۱۵۹ (چند): "چند". ستا: ۲ دد سده ۴.
 ۱۶۰ (هز: گریو): "گری": گردن. جزا دل "گربان" که در
 عربی بصورت "جربان" و جَرَّة باد "ضبط است. نیز در "گرگاه".
 ستا: ۳ دد سده ۴.
 ۱۶۱ (چوپیکان): "چوکان". در عربی بصورت "صولجان"
 و نیز در "صَلَج" بالعصا: زد کجوبستی.
 ۱۶۲ (چترنگ): "شطرنج، چترنگ" نیز "سَرنگ و سَرنگ".
 سکریت: چتر اَنگ. جزا دل آن "چهار": ستا: ۲ دد سده ۴.

ش

۱۶۳ (ش): ضمیر سوم شخص. بدنبال واژه میجد. فب: شد ری.
 ۱۶۴ (شا، شه): "شاه". با پیوند ۳ دد سده ۴: "پادشا، پادشاه،
 پاشا". فب: خَشَائِیَ ثری. از ریشه "ستا: سگ و سحر:
 "شاهی کردن، شایستن". از این ریشه: "شاهیدن، شایان،
 شاهنده، شاهیده".
 ۱۶۵ یا ۱۶۶ (هز: دیو): "دیو، دیب".
 ستا: ۳ دد سده ۴.
 ۱۶۷ (شان): "شان": ضمیر سوم شخص جمع. نگاه کنید به ۱۶۸.
 ۱۶۸ (شه واهرام): "شاه بهرام".
 جزا دل نگاه کنید به ۱۶۹. جزا دوم: ستا: ۴ دد سده ۴ (دد
 اند. بمعنی پیروزی).
 ۱۶۹ (شاییت): "شاییت: توانست. { برای ریشه نگاه کنید
 ۱۷۰ (شاییت): "شاییت". { به ۱۶۹.

شادی یا شادی (شات) : "شاد". فب : شادی ات : .
 "شادی" از ریشه شاد (مورسد) : "شاد بودن، شادی
 کردن". بایشوند از "شاط". در فارسی نیز "شا" و
 خرداد "شادباش" : "شادباش".
 شادی (شاتی) : "شادی".

شاپور (شاپور، شه پور) : "شاهپور، شاپور" و در
 نوشته های عربی "سابور". نگاه کنید به شاپور و راکا.

شاه (هز: هلم) : "هلم".
 شاه (هز) : "هلم"، "هلمید"
 شاه (هز: هلمت) : "هلمید".
 شاه (هز: هلمت) : "هلمت".
 از ریشه شاه : "هلمید" :
 "هشتن، هلمیدن،
 هشیدن، هلمیدن".
 از این ریشه است : "هلم"،
 "هلم"، "هلم"، "هلمت" و بایشوند از "هلمت"، "هلمت"، "هلمت".
 شاه (شیر) : "شیر" (حیوان). شاید از شاه : "هلم" و
 (شیر شاه حیوانات). نیز نگاه کنید به شاپور.
 شیرین (شیرین) : "شیرین". "شیر" بهر ریشه "شیر" گشیر
 شاید شاه : "هلم" و "هلم" نام سرزمینی است به معنی "شیر" ؟
 + پیوند نسبت : بین .

شیرین (شیرین) : "شیرین". از ریشه شاه : "هلم" و .
 شیرین (هز: فرشتات) : "فرستاد".
 شیرین (هز: فرستیت) : "فرستاد".
 با استادان از شاه :
 "فرستاد" : "فرستاد" (فرستاده)، فرشته، فرشته "گرفته شده".
 شاید "دارو" باشد ولی در شاهنامه برابر آن چراغ
 آمده : چراغ دل و دیده و جان من .

رسد (هز: نام + بورتار): "نام بردار". جزا دل نگاه
کنید به رسد، جزا دوم از ریشه رسد: "بردن".

ر

ر (ی): یا، وحدت و عدد یک. (بر سر دانه بصورت و در
آخر بصورت ر درمیاید). هر ریشه "یک". نگاه به رسد و
رسد (بهر) در رسد: "تن بهر" بمعنی زیبایی تن.
ستا: رسد. در رسد رسد. بمعنی خوشبخت.
سکریت بهر دَر: زیبا، خوب.

رسد (باخت، بخت): "بخت". برای ریشه نگاه به رسد و
رسد (باغ): "باغ". برای ریشه نگاه کنید به رسد و
رسد (بار): "بار". نیز "وار" در خودار، شتر وار.
از ریشه ستا: رسد: "بردن". سکریت بهر دَر: "بار".
رسد (بارک): "باره": اب. نیز: "بارگی" و "بالا، بالای،
بالا، بالا، بالا" بمعنی اب یک و "وار" در سوار.
از ریشه ستا: رسد: "برک". (رسد: "باره ات": اب تو).
رسد (بگان، بغان): "بغان": خدایان، شایان.
جمع "بغ" است. نیز نگاه کنید به رسد و رسد: از این ریشه است:
"فغ" و جزا دل "فغتان"، فغور، فغور، فغواره "در
فارسی و ترکی "بک، بیک" و در عربی "بغ": مرد مهر.
رسد (بیش): غم، آزار، رنج. ستا: رسد رسد رسد.
در عربی "بیش": بلا و عذاب سخت؛ "بأس": آزار داد؛
"در دِیس": سختی و بلا (= درد و بیش).

رَسَد (هز: ماه): "ماه". فب: مَاهُ. ستا: مَدَس. درغایی
 نیز "ماج، مج، ماص" و "مانگ (ستا: مَسَع و مَسَع)"
 رَسَد (بیتخش، بیتاش): درصفت جاماب آمده بمعنی وزیر یا فرماندار.
 رَسَد (دوستی): نام دختر ارجاسب.
 رَسَد (هز: در): "دَر، بر"، "درب" و در "در دازه".
 فب: دُء وُ. ستا: وُدَدَل.

رَب (بر): "بَر" = "بار": ثمر. از ریشه ستا: رَدَل: "بردن".
 رَب (برش): "بَرش". از ریشه رَدَل: "بردن".
 رَد (هز: بی): به، بلکه، ولیکن، بجز.
 رَد (هز: خواذ): "خواه".

رَد (هز: خواذیت): "خواهد".
 رَد (هز: خواست): "خواست".
 رَد (هز: خواست هبند): "خواسته اند".
 رَد (هز: خوازم): "خواهم".

رَاثُوا (بندک): "بَده". فب: بَدَوُ. از ریشه ستا:
 رَدَسَدو: "بَگردن، بتن". از این ریشه است "عبد".
 رَاثُوا (بودستان، بوذستان): "بُستان، بُتان، بُت".
 در عربی نیز "بُتان" و جمع آن بایتن و بالتون و جزادول
 "بُستان": دارنده باغ یا لگا هبان آن.

جزدادول: ستا: رَدَلَم: "بو، بوی" از ریشه رَدَلو
 (رَد): "بُودن، بو بردن". جزودم "ستان" لگه به رَدَلَم.
 رَد (بوچش، بوچش): "بُخایش" و رَمائی و عفو.
 از ریشه رَدَلَم: "بُخودن" (گناه) و رَمائی و نجات دادن.

برای ریشه نگاه کنید به "خواستک" مَسَع و مَسَع.

از این ریشه است "بوج" در گیانبوج (تاریخ طبرستان) و "بوز" در
جانبوزی (دیس درامین) و شاید "پوزش، پوزیدن" از این ریشه باشد.
۱۱۴۶ (بورزین مشر) : "برزین مهر" : نام آتشکده.
واژه اول "برزین" : ستا : ردا : "بلندی" از ریشه
ردا : "بلند شدن"، بالیدن - از این ریشه است : "برز،
بالا، بلند، بشن" خوردوم "البرز" و در عربی "برزه" :
سرabalای کوه و نیز "برزوغ، برزوغ، برزاغ" : جوان تمام گوشت.
واژه دوم "مهر" : ستا : ردا : نام ایزدیت.
۱۱۴۷ (بوتار) : "بردار" : نگاه به ردا : نام بردار.
۱۱ (بون) : "بن"، بنیاد : ستا : ردا : "بن" :
در فارسی نیز : "بون، بنه" و خورد اول "بنیاد، بنداد، بندار، بناگوش".
در عربی : "بنک" : بن پیزی و خالص آن : "بنیه" : نهاد.
۱۱۵۰ (بوندکیه) : تمامی : از ستا : ردا : پر، فرادان.
(شاید در اینجا (بندکیه) بمعنی بندگی باشد. نگاه به ردا :
۱۱۵۱ (بوت) : "بود".
۱۱۵۲ (بوتن) : "بودن" : { نگاه کنید به ۱۱۵۳.
۱۱۵۴ (هز: دخت) : "دخت" : نگاه کنید به ۱۱۵۵.
۱۱۵۶ ؟ شاید ردا : "بپای" یا ردا (بویه) : "بوی" : باشی.
۱۱۵۷ (هز: خوت) : "خورد" : ستا : ردا : "خود" :
از این ریشه است : "خویش = خوشتن = خوش = خون".
۱۱۵۸ (هز: پس، پوهر) : "پس، پور، پوره، فور".
ف : پ : پید : ستا : ردا :
۱۱۵۹ (هز: پی، پوهری) : "پیری".

رسول (رسول، وسیل) : "گسی، گسیل".
 رستور (رستور) : "رستور" پسر وزیر. در شاهنامه "رستور" آمده.
 ستا : رستور دد در رار.

)

ل (هز: من) : "من". ستا : لاله الد. (حالت عذر).
 لند (هز: نی) : "نی، نه" حرف نفی. فب: نَ نَری. ستا : الی رص.
 لند (راد، راذ، رای) : "را" : "برای". همیشه ای فارسی: "رای".
 تدبیر و خردم "زیرا، زیرا، ایرا، چرا". فب: آدهی [رادری]
 رزیشه ستا : لند و ریشه "آراستن، آراید".
 لند (رای اویند) : رابیند. ستا : لند [دند سیدو].
 غنی، باشکوه از لند و... لند و...
 لند (رهیک، رهیق) : "رهی" : غلام و بنده و چاکر.
 در عربی بصورت همراهی بمعنی کودک نزدیک بلوغ رسیده.
 لند (راج، راج) : "راز". نگاه کنید به لند و...
 لند (هز: اپاچ) : "باز"، "وا". ستا : لند و...
 (لند و... لند و...) از لند و...
 لند (راست) : "راست". (نیز لند و...) فب: راست.
 لند (هز: نغن، مان) : "نان". (در آمدن شاه بهرام از روی قافیه
 باید نان خواند.) لند (نغن) : "نانی" بایاد وحدت.
 لو (هز: تو) : "تو". ستا : لند و... (لند و...)
 لو (توچ) : "تو نیز".
 لوا (هز: شاه) : "شاه". ستا : لند و... (لند و...)

لوسلوید (ریا هریه) : افسوس و مسخره .

لعدید (ریش) : "ریش" : برابر سبیل . در فارسی نیز "ریش" و در
 "ریشک ، ریشکن" . در عربی : "ریشک" : ریش انبوه و مردی که
 ریش او انبوه باشد ؛ "ریش و راش" : پر مرغ ؛ جمل "دو
 راش" : شتر بسیار موی در هر دو گوش و روی ؛ "ریش" : بسیار
 موی در هر دو گوش و روی ؛ "ریش" : شتر بسیار پشم .

لعلوید (هز : شپ) : "شب (شو ، شفت)" . تا : صبح دهد .
 از این ریشه است : "شام ، شفق" . در عربی : "شکره" :
 شکوری ؛ "شفت" الشمس : آفتاب نزدیک به غروب شد .
 (لفلوس : "شی" .)

للم (هز : امر) : این . تا : رکند . این ، اینجا ، او .

از این ریشه است "امر" در شب ، امروز ، امسال .

لهم (رزم ، رجم) : "رزم" . (لهم : با آن نسبت) .

تا : (لهم) : صف جنگ ، سپاه . از ریشه (لهم) :

راست کردن ، نظم دادن . از این ریشه است : "رسم ، رسته ،

رسد ، رده ، ردیف ، رج ، رژه ، رزه ، رگ" . در عربی :

"رذوق" : رسته ، صف مردم و رشته هر چیزی .

لوسول (شکر) : "شکر عکس" .

لوسول (هز : سر) : "سر" . نیز "ساران ، سار" . نگاه به سوار .

لپش (هز : پیش) : "پیش (پش)" . تا : لپش رویدد .

به پیش ، بطرف . در عربی : "بیس" : پیشی جتن ؛ "بوص" :

پیشی گرفتن ؛ و جز اول "بیشیارج" : پیشی پاره .

لپش (هز : نیت) : "نیت" . نگاه کن به لپش و لپش .

- ۴۵۴ (روحان) : "روزان" : روزان . نگاه کنید به ۴۵۳ .
 ۴۵۵ (روشنیه) : "روشنی" . نگاه کنید به ۴۵۴ .
 ۴۵۶ (رودان) : "روان" : روح . ستا : د(د)د .
 ۴۵۷ (روشنیه) : "روش ، رفتن" . هم‌ریشه ای فارسی :
 "روا ، رفتار ، رواج ، رواق ، روانی ، روانه ، روان ، رونق" .
 در عربی : "رواغ و روع و روغان" : پویه ؛ "روذه" : آمدورفت ؛
 "رودان" : طواف کردن هم‌ایگانرا .
 ۴۵۸ (روستا ، روستاق) : "روستا" . (۴۵۹ سوپا جمع آنت) .
 در عربی بصرت : "رستاق ، رستاق ، رزداق" .
 از ریشه ستا : (اندل و ریشه "روئیدن ، رستن" . از این ریشه
 است : "رز ، روضه ، رضوان = زبان ، رشد" .
 ۴۵۹ (روت ستم ، روتسجم) : "رستم ، رستم ، رستم" .
 جزا دل از ستا : (اندل و ریشه "رستن ، رشد" ؛ جزا دوم : ستا :
 ۴۶۰ (رستم) : "رستم" . رستم یعنی قوی رشد : قوی هیکل = تهمتن .
 ۴۶۱ (هز : اپاک) : "با ، ابا" . ستا : *ده سدود . نیز نگاه به ۴۶۲ .
 ۴۶۲ (هز : آماه) : "ما" . فب : آماخما . ستا : ۴۶۳ سدود ۴۶۴ .
 ۴۶۵ (ریت) : "رسد" و "رسید" . نگاه به ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ .
 ۴۶۹ (رت) : "زد" : دانشمند و خردمند و خواجه و پهلوان و دلیر و دربار
 و داور . صورت دیگر : "راد" : دانشمند و سخنگوی . ستا : (۴۷۰ د .
 در عربی : "رت" : مهتر و رئیس .
 ۴۷۱ (هز : ایتر) : "اید" .
 ۴۷۲ (رک) : "رسم ، رک" . نیز نگاه کنید به هورک
 ۴۷۳ .

روئیدن . از این ریشه : "واش" : علف و گیاه در عربی "وقش" : ادل گیاه .
اساس و (وخشند) : شعله دارند . از ریشه "ستا" : چاندن و جمع :
افشاندن (آب یا شعله) .

اساس و (وشیک) : "بشتی" . ستا : چاندن و جمع : "بشت ، بشتی"
اساس و (والین) : "بیالان" . { از ریشه ستا : چاندن و : بزرگ کردن ،
اساس و (والانم) : "بیالانم" . { نمودادن ، نمود کردن . از این ریشه
است : "بالیدن ، بالودن ، بالش (معنی نمود) ، گل ، جل ،
دل ، ورد ، گردنای (گل سرخ) " و با پیشوند چا و در
"گوال ، گوالیدن" معنی بالیدن و نمود کردن .

اساس و (نخست) : "نخت" . صورت دیگر : "نخر" . "نختین
= نخزین" . "نخری" : فرزند اولین را گویند .
خز دوم نخت "ست" از ستا : چاندن .

اساس و (استریوشان) : جمع (واستریوش) معنی
بزرگ و کثرت و رز . ستا : چاندن و جمع (اررچ) (از چاندن و
صا اند) : علف و سرغزار) + له و جمع در رده صد : افزاینده .
اساس و (استریوشان) : شاید صورت دیگری از : اسواسا .

اساس و (واسپوهرکان) : شاهزادگان .

ستا : چا و چا . له و (اند) . جز اول از چا و .

فب : ویرث . : خانواده (پادشاهی) ؛ خرد دوم نگاه به (اکا) .

اساس (وات) : "باد ، واد" . (اساس جمع آنت) .

ستا : چا و چا . از ریشه چا و : وزیدن .

اساس (نام آورت) : "نام آور [د]" . جز اول نگاه کنید

به اساس و خرد دوم اساس و اساس .

۱۰ (دِچ، وِرج) : "وِرج". ستا: چا دد ۲ دد س.

۱۱ س۱ اؤ : "وِرجاوند" بایپوند ستا: - دد س۳ دد ص.

۱۲ و۱ ص۱ س۱ (ورز کرتاران) : "برزگران".

خزادول از ستا: چا دد ۱ دد. همرشیه های فارسی: "ورز، برز،

فرز، ورزش، برزش، برزه، ورزه، ورزاو، ورزی،

ورزگار، ورزکاره، ورزگر، ورزگیر، برزگیر، برزه‌گر،

برزه‌گار، برزگار، برزیکار، برزی، برزیدن، برزه‌گاو،

ورزه‌گاو" و خزدوم "کش ورز".

خزدوم: کرتار (مانند برتار = "بردار") از ریشه "ودا": "کردن".

۱۳ (ورس) : "گرس" : موی پیچیده، زلف. در فارسی نیز:

"گرس، گرسه، کرش، کرشه، گروس" ستا: چا دد ۱ دد.

از این ریشه است: "فر" و "فریز": کندن و ستردن موی و

پشم (ستا: ۱ دد دد ۱ دد ۱ دد) : باموی کنده) و در

عربی "تبر لعی": سرتراشیدن.

۱۴ (ورز) : "ورز". گناه‌کننده ذیل ۱۰ و ۱ ص۱ س۱.

۱۵ و۱ ص۱ (ورتک) : فرزد چاکب و تند. از ریشه ستا: چا دد ۱ ص:

ریشه "گردیدن، گشتن، وشتن". از این ریشه است: "واردن،

وردنه = گردنه، ورده، گردا، گردان، گردانیده، گردش"

و بایپشوند ار در "نوشتن = نور دیدن، نورد، نورده،

نوار، نیواره" و در عربی: "نول و سنوال": نور و جولا.

۱۶ (هز: اوی) : "او، وی، اوی". ستا: دد دد. : او، آن.

۱۷ (هز: اویشان) جمع آنست.

۱۸ (وناس) : "گناه، گنه، جنبه". گناه‌کننده به ۱۵ و ۱ س۱.

ااقند (شاید ا. ویه) بمعنی "و به" باشد. نیز شاید ااقند (بویه)
 بمعنی "بوی، باشی".

ااا ۱۳۱ شاید (وَت ۱۳۱): "بد".

اااااا ۱۳۲؟ (نِاست): "نصیحت کرد". از ریشه ووسدس بمعنی
 آسوختن و خواندن و فرمان دادن. بایشوند ار: "نصیحت".

اااااا (هز: نماج): "نماز". ستا: اااااااا. (اااااااا).
 از ریشه اااا: "نمیدن، نماز بردن": خم شدن.

اااااا (ویکار): "بیار". نگاه کنید به ورث.

اااااا (وَس دوست): "بس دوست". نگاه به ورث و اااااا.

اااااا (وستاخو): "گستاخ". صورتهای دیگر: "بیتاخ،
 بتاخ، استاخ، اوستاخ".

اااا (نزار): "نزار".

ااااا (نزدیک): "نزدیک". اااااا: "نزدیکتر".

ستا: اااااااا: "نزد، نزدیک".

اااااا (نزدیکی): "نزدیکی".

اااااا (نزدت): تخت. ستا: اااااااا: "نزدیکترین".

اااا (هز: شو): "شو": رو.

اااااا (هز: شوم): "شوی، شو".

اااااا (هز: شوند): "شوند".

اااااا (هز: شویه): "شوی".

اااااا (هز: شویت): "شود".

اااااااا (هز: شوت هم): "شده ام".

اااااااا (هز: شوت ایات): "شده بود".

اااااا (هز: شوم): "شوم".

از ریشه ستا: و اااا:
 ریشه "شدن (شودن)" و
 بمعنی رفتن. از این
 ریشه است: "شوند، شوندان".

اکم و (وزند): "گزند". نیز "بژندی": دردسنگی و بیچارگی.

تا: باب + ریشه صدادا (دادا) ریشه "زدن".

پا پیثوند اب در "نژند، بچند".

اص و ص و و (وت کامله): "بدکامگی". جزا دل بد ۱۳۱؛ جزو دوم

نگاه کنید به و ص و ا.

اص ۱۳۱ (وت گوهر، جوهر): "بدگوهر". جزا دل: ۱۳۱؛

جزو دوم: "گوهر، جوهر، گهر، جوهر" همیشگی سنکریست گوثر:

معنی خانواده و نژاد.

۱۳۱ (۱) (هز: پایت): "پاید". از ریشه تا: و ص و (در):

ریشه "پاییدن و پاسیدن". نیز نگاه کنید به و ص و و.

۱۳۱ (۲) (هز: پایت): "پاید". از ریشه تا: و ص و (و ص و):

ریشه "پوسیدن، پاییدن، پایتن" و "پاینده، پایدار، پایا،

پا، پایه، پی".

اص ۱۳۱ (وترت): "گذشت". تا: باب + ص و د: ریشه

"گذاردن، گذشتن"، "گذارش" معنی گذرانیدن و "گذر،

گذار، وتر، و تیره، قطر".

اص ۱۳۱ (وت تخم، تهم): "بد تخمه". بد نژاد. جزا دل ۱۳۱؛

جزو دوم "تخم، تخمه": فب: ت و مّا. تا: ص و د و ل و د ا.

اص و و (نثیت): "نثیت، نوشت". فب: ذ و پ و ر و ش و د:

اص و و و و (نثیت ایات) { "نوشته". تا: اب +
"نوشته بود". ریشه و ص و و (و و و)

معنی رنگ کردن و زینت کردن.

اص و و (هز: خویش): "خویش". نگاه کنید به و و و و.

۱۰۰ (نبرد) : "نبرد، نورد"، "نآورد". پیشوند ۱۰۰ + فب :
 پَرْتَر : "نبرده". ریشه ستا : ۱۰۰ (نبرد کردن) ؛ با
 پیشوند ۱۰۰ در "آورد، آوردین، آوردید" و با پیشوند
 ۱۰۰ در "همآورد، هم نبرد".

۱۱

۱۱۰ (سیاوش) : "سیاوش، سیاوش".
 ۱۱۱ (سیاوخشان) : با آن نسبت.
 ستا : ۱۱۰ در ۱۱۱ (سیاوش) : جز اول : ۱۱۰ در ۱۱۱ :
 "سیاه، سیا، سیه"، نیز در "سیامک، سیام (نام کوه)،
 سام، سیاهه، سیهه" و در عربی : "سَحْم، سَحْمَه" : سیاهی ؛
 "اَسْحَم" : سیاه ؛ "سَحْم، سَحْمَه" : سیاهی ؛ "اَسْحَم" : سیاه ؛
 "اَصْحَم" : سیاه زردی مایل و تیره رنگ.
 جز دوم : ستا : ۱۱۰ در ۱۱۱ : مُر.
 ۱۱۲ (گیهان) : "گیهان". صورت‌های دیگر : "کیهان،
 کیهان، گهان، جهان، جهن، گیتی".
 ستا : ۱۱۰ در ۱۱۲ (صورت جمع عانت) : ۱۱۰ در ۱۱۲ :
 ۱۱۳ (سای، ساک) : "ساو، سا" : باج و خراج و حصه.
 ستا : * ۱۱۳ در ۱۱۴ (از ریشه ۱۱۳) : "سود کردن"
 از این ریشه است : "سو، سود" و جز اول : "سودآور، سوداگر، سوزان".
 ۱۱۵ (ساجیت، ساجیت) : "سازید". ستا : ۱۱۵ در ۱۱۵ :
 همیشه‌ای فارسی : "سازمند، سازور، سازیدن، ساخت،
 ساخته، اسخده، اسخیدن، اسخده، پخده، بخده، بخدین".

دودود۱۱۱ (ساسان) : "ساسان" پدرا د شیر . د زریه ستا :
 دودود۱۱۲ : فرمان دادن . (ستا : دودودود۱۱۳ : فرمانده)
 دزاین ریشه است : "سیاست" . ددوې "سائس و ساس" .

دودود۱۱۴ (هز: رویت) : "رود" . { لگا: کنید به دودود۱۱۵
 دودود۱۱۶ (هز: رفت) : "رفت" .

دودود۱۱۷ (سخت تر) : "سخت تر" . ددوې نیز دزاین ریشه :
 "سخت و سختیت" : درشت و شدید و "سخت و سنج" : سخت .
 دزریه ستا : دودود۱۱۸ (دودود۱۱۹) ریشه "ساختن" (کاری از او
 "ساخته" نیت .) و "ساز" : استعداد و "ساختگی" کاره ؛
 "سازیدن" : درخور آمدن ؛ "سزیدن ، سزا ، سزاوار" و
 "سزگی" : سختی ورنج و آزار و "سختو و سختانه" .

دودود۱۱۹ (سیر) : "سیر" .
 دودود۱۲۰ او دودود۱۲۱ (شاید سینی مُردوک) "سیرغک" . دودود۱۲۲ :
 ستا : دودود۱۲۳ : "شاهین ، صاین" . دودود۱۲۴ لگا به دودود۱۲۵ .

دودود۱۲۶ (سپاه ، سفاه) : "سپاه" ؛ نیز : "اسباه ، اسبه ،
 اسپه ، اسپاه" و دودود۱۲۷ : "اسفهد ، اسپهد ، اصفهد ،
 سپهد ، اصفهان ، اسپهان ، اصبهدان ، اصبهدیه" .
 ستا : دودود۱۲۸ ، دودود۱۲۹ .

دودود۱۳۰ (سپاکوار) : "سزاوار" . لگا: کنید دودود۱۳۱ .
 دودود۱۳۲ (سپوکیها) : از "سبکی" . ددوې : "صعفة" :
 لاغرتن شدن ؛ "صعفوق" : مردناکس .

دودود۱۳۳ (سر) : "سر" . (دودود۱۳۴ جمع آنت) . لگا به دودود۱۳۵ .
 دودود۱۳۶ (سراشین) : پردریش ، لگا هاری . دزریه ستا :

و لاء : سرپرستی کردن و پروراندن و نگاهداری کردن .
 در عربی : "صَرَى" : نگاهبان کردن ، پناه دادن ؛ "صَارَى" : گشتیان .
 و لواء (هز: و تیه) : "بدی" . (مفرد) : "بدتر" .
 در عربی : "بَذَاهُ بَذْءٌ" : ناخوش دیدن حال ویرا ؛ "بَذْءٌ وَ بَذَاؤَةٌ" :
 رشت گفتار شدن ؛ "بَذَّ الْهَيَاةُ" : بد حال و بد هیئت ؛ "بَاذُ"
 الْهَيَاةُ : بد حال و بد صورت ؛ "بَذْذٌ وَ بَذَاذٌ وَ بَذَاذَةٌ" : بد
 حال شدن ؛ "وَذْءٌ" : سخن نابایت و زشت .
 و لهما (دیر زمان یا دمان) : "دیر زمان" : مدت طولانی .
 جزء اول : همیشگی های فارسی : "دیر ، دیرینه ، دیرند ، دیرنده (دهر) ،
 درنگ ، دراز" (ستا: و لهما دیر ، و لهما دیر) .
 جزء دوم : نگاه کنید به ۳۳۳ .
 و لهما (سروش) : "سروش ، سروش" : فرشته پیغام آور ؛ نیز
 "اسروش" : آواز خوش و نام فرشته ایت .
 ستا: و لهما دیر : "شنوائی" و نام ایزد شنوائی (یعنی
 فرمانبرداری) . از ریشه "و لاد" : "شنودن" نیز نگاه به ۳۳۳
 و لهما (هز: بریم) : "بر" .
 و لهما (هز: برند) : "برند" .
 و لهما (هز: برت) : "برد" .
 و لهما (سرت) : "سرد" . ستا: و لهما صد . نیز نگاه به ۳۳۳ .
 در عربی : "صَرَدٌ" = سرد ؛ "صَرَدٌ" : سرما زده ؛ "صَرُودٌ" : سردی ؛
 "صَرٌّ" : باد سرد ؛ "صَرَّةٌ" : سختی سرما . با پیشوند : "قصره" : لرزه .
 و لهما (ستخ) : "استخر" : شهر لیت در فارس نزدیک شیراز .
 نیز : "اصطرخ ، ستخ ، اصطرخ" .

دود ۱۴۱ (ستایش) : ستایش . از ریشه ستا : دود ۱۴۲ : ستورن .
 "استا" : ستایش کننده .

دود ۱۴۳ (ستمبکیه) : سرختی و ستمبندگی : "استمب" و
 "ستمب" : مردم درشت و قوی بهیکل و دلیر و صورت بسیار زشت و کابوس
 و شخص سخن نداشتن و ستمبند و ستمیزنده را گویند .

همیشه ستا : دود ۱۴۴ (ستبر) : ستبر ، استبر و ستا :
 دود ۱۴۵ (ستون) : ستون و شکریست ستمبتهه یعنی
 سرختی و کله شقی و خود سری و خودخواهی .

دود ۱۴۶ (ستم) : "ستم" ، "استم" .
 همیشه ستا : دود ۱۴۷ (ستمخت) : سخت و قوی .

دود ۱۴۸ (ستیکر) : "سدگیر" ، سوم . نگاه به سر و دود ۱۴۹
 دود ۱۵۰ (ستیکر) : "ستیزه" ، "ستیف" . نیز : "استیز" ،
 استیزه ، ستیز ، ستیزیدن . ستا : دود ۱۵۱ (ستیزه) .

دود ۱۵۲ (گیتی) : "گیتی" . نگاه کنید به دود ۱۵۳ .
 دود ۱۵۴ (ستوران) : "ستوران" . ستا : دود ۱۵۵ (ستور) ، استور .
 دود ۱۵۶ (دیت) : "دید" . از ریشه ستا : دود ۱۵۷ : "دین" .
 نیز نگاه کنید به دود ۱۵۸ .

دود ۱۵۹ (سپهان) : "اصفهان" . نگاه به دود ۱۶۰ .
 دود ۱۶۱ یا دود ۱۶۲ (سپاهپت) : "سپهبد" .
 دود ۱۶۳ یا دود ۱۶۴ جمع آنست . جز اول نگاه کنید به دود ۱۶۵ ؛
 جز دوم : ستا : دود ۱۶۶ ، دود ۱۶۷ : مهر و خداوند .

دود ۱۶۸ (سپاهپتیه) : "سپهبدی" .

دود ۱۶۹ (سپاسدار) : "سپاسدار" .

نوع ۱۱۴ (سپیت، سفیت) : "سفید". ستا : دور و دوری صدد.
 هم‌ریشه‌های فارسی : "سپی، سپید، اسپید" و جزو اول "اسفیداب،
 اسفیداج (در عرب اسفیداج)".
 نوع ۱۱۵ (سپوختن) : "سپوختن" : باز پس انداختن کار.
 "سپوز کار" : آنکه کار را باز پس اندازد.

ک

ک ۱ (زیبان) : "زیان". ستا : کرد و کردار. (در ریشه کرد و کرد)
 (۲ کرد) : "ضایع شدن و ضایع کردن، زیان رساندن،
 پوشیدن، پیر شدن.

ک ۲ (هز: زرین) : "زرین". ستا : کرد و کردار. (۱ کرد)
 از کردار. : "زر، زرد" و نیز بمعنی سبز که در "زربون"
 بمعنی سبز و خرم بمانده. از همین ریشه است : "طلا، تلی،
 تله" (مب: دَرَن - ی). و "زردق، زرک،
 تنک، طلق"؛ نیز "زهره" و "زیر" و در عربی "ازرق،
 زرقم، زرقه، زرق" : گریه‌چی، گریه.

ک ۳ (زات) : "زاد". زائده شد. (در ریشه ستا : کرد) :
 "زادن، زائده شدن". از این ریشه است : "زهیدن،
 زه و زاد، زاده، زاج، زانیج، زاپه، زبه، زپه" و با
 میشوند : "نژاد، فرزند، پازاج".

ک ۴ (هز: ان) : "آن". ستا : داد و داد. این.

ک ۵ (هز: انج) : ان نیز.

ک ۶ (هز: انی) : دیگر، بجز. ستا : داد و داد.

کللا (زریر) : "زریر" : سپیدایران و برادر گشتاسب .
 کللا با آن نسبت . ستا : زید (اردو) .
 کللا (زرتشت) : "زردشت" . ستا : زید (اردو) .
 شاید معنی دارنده شترپیر از زید (اردو) همیشگی (اردو) : پیری .
 از این ریشه است : "زر ، زال ، زردان ، زرفان ، زربان" ؛ "زوار" ؛
 زن پیر ؛ و در عربی "ذُرْدَة" : پیری یا ادل سپیدی موی ؛ "هرم" ؛
 پیری . جز دوم : دوا (اردو) : "شتر ، اشتر" .
 م (زن) : "زن" . نگاه کنید به م .
 م (زنش) : "زنش" : ضربت . در فارسی در "سرزنش" .
 از ریشه ستا : م (دادا) : "زدن" . نیز نگاه به ام و .
 م (زنت) : "زد" ، گشت .
 م (زنیت) : "زند" ، گشت . { نگاه کنید به م .
 م (زمان) : "زمان" . نگاه کنید به م .

ن

ن (ت) : ضمیر دوم شخص . نگاه کنید به لو .
 ن (تخلیه ، تاخکلیا) : "تخته" . از ریشه ستا :
 ن (تراشیدن) . از این ریشه است : "تیشه ، تش ،
 تراشه" و در عربی : "تخج" ، "تخته" ؛ "دخدار" = "تخت دار" ؛
 جامه سیاه و سفید و جامه خواب .
 ن (تاخت) : "تاخت" . از ریشه ستا : ن (تاخت) . از این ریشه
 است : "کت ، تکت ، تاز ، تاخت ، تازش ، تازی (سگ) ،
 تازیانه ، تازانه ، تکاپوی ، تکاب ، تگاد ، تگتاز" ؛ نیز

"تجن" (ستا: صد ۳۰۰ د ۱۰۰) ؛ در عربی ؛ "تاز بترانا" ؛ غلبه نمود ؛
 "تتیز" مخفی شسته ؛ برگزیده شد در رفتار خود ؛ "تاقت" ؛ شتابزدگی بوی بدی ؛
 "تتق" ؛ شتابنده بوی ؛ "تتقق" ؛ حرکت و سیرکت با سرعت ؛
 "طقی" و "طقو" ؛ شافقتی .

صد ۳۰۰ د ۳۰۰ (تاجیکان ، تاجیکان ، تازیان) ؛ "تازیان" .

صورت‌های فارسی ؛ "تازی ، تازیک ، تازک ، تاجک ، تیزی" .

صد ۳۰۰ د ۳۰۰ (تاپتان ، تافتان) ؛ "تاپتان" . جزا اول نگاه کنید به

صد ۳۰۰ د ۱۳۰ و جزا دوم به ستان زیل ۳۰۰ د ۳۰۰ .

صد ۳۰۰ د ۱۳۰ (تافت) ؛ "تافت ، تابید" . از ریشه "تا" ؛ صد ۳۰۰ د ۳۰۰ ؛ "تافت" .

از این ریشه است ؛ "تب ، تف ، تو ، تاو ، تاوه ، تفت ،

تفی ، تفتی ، تفتی ، تفیدن ، تبیدن ، تباسیدن ،

تابیدن ، تبیت ، تباه ، تواه ، توه" و در عربی ؛ "تب" ؛

زیان و هلاکی ؛ "تبه" ؛ حالت سخت ؛ "تبر و تبار" ؛ هلاکی ؛

"تبل" ؛ تباه کردن ؛ "تواء" ؛ هلاک شدن ؛ "توه" ؛ هلاکی و تباه شدن ؛

"طوح" ؛ هلاک شدن یا قریب به هلاک شدن .

صد ۳۰۰ د ۳۰۰ (تخم ، تخم) ؛ "تخم" ؛ بزرگ جبهه و دلیر . جزا اول "تخم" ،

تختی ، طهمورث (تهموری ، طهمورث) ؛ و جزا دوم "گستهم" .

در عربی ؛ "طخم" ؛ مرد سخت کارزار کننده ؛ "طخم و تخم" ؛ بزرگ

منشی و تکبر کردن . برای ریشه نگاه کنید به صد ۳۰۰ د ۳۰۰ .

صد ۳۰۰ د ۳۰۰ (تک) ؛ دلیر . نگاه کنید به صد ۳۰۰ د ۳۰۰ که همیشه اند .

صد ۳۰۰ د ۳۰۰ (تک) ؛ دلیر و تخم . نیز نگاه کنید به صد ۳۰۰ د ۳۰۰ .

صد ۳۰۰ د ۳۰۰ (تیر) ؛ "تیر" . (ص ۳۰۰ د ۳۰۰ ؛ "تیری")

همیشه های فارسی ؛ "تراکش ، ترز ، تیز ، تیخ ، تیخ ، ترش ،

تک، تکمه . ستا: صرغ (ر) .

ص ۱۰۵۵ (تیار) : "تیار" .

ص ۱۰۵۶ (ترگان، ترجمان) : "ترجمان = ترزبان = ترزفان" .
نیز "ترفان و ترغان" ضبط شده .

ص ۱۰۵۷ (ترس) : "ترس" . فب: ترس . ستا: واکدس

(ص ۱۰۵۸) . از این ریشه است: "ترسه، ترسا، هراس،

هراسه، هراسیدن، هرا، هراس، ترسیر (ترساننده)" .

ص ۱۰۵۹ (ترسکاس) : ترس آگاه : کسی که حس ترس کند
و حس ترس نکند . نگاه کنید به ص ۱۰۶۰ و ص ۱۰۶۱ .

ص ۱۰۶۰ (ترسیت) : "ترسد" . نگاه به ص ۱۰۶۱ .

ص ۱۰۶۱ (توخم، توهم) : "تخم" . ستا: ص ۱۰۶۲ و ص ۱۰۶۳ .

ص ۱۰۶۲ (توخک) : "تخمه" : نژاد . با و پیوند: ستا: وید .

ص ۱۰۶۳ (تووانکیه، توپانکیه) : "توانائی" . ستا: ص ۱۰۶۴ و ص ۱۰۶۵ .

از ص ۱۰۶۴: "توانتن" . از این ریشه است: "توانش، تاو،

تاب، تیو، توش (ستا: ص ۱۰۶۵ و ص ۱۰۶۶) . "نیز" تاند

و تانت و تانم " و "تابیدن" بمعنی تاب و طاقت آوردن .

ص ۱۰۶۴ (تودان) : "توان" . نگاه به ص ۱۰۶۳ و ص ۱۰۶۴ .

ص ۱۰۶۵ (تور) : "تور" : تورانی . ستا: ص ۱۰۶۶ و ص ۱۰۶۷ .

از این ریشه است: "تور و طور" : وحشی ؛ "طوری" : رسیدگی

و وحشت ؛ "تول" : رم و وحشت ؛ "توریدن، تولیدن،

فاتوریدن، فاتولیدن" : رسیدن ؛ "تورک" : خرفه (بقله

الحمقاء) ؛ و در عربی: "طوری و طورانی" : وحشی از مردم مرغ

و کبوتر ؛ "ثور" : دیوانگی ؛ "اثول" : دیوانه و احمق .

۱۱۴ (تن) : "تن". همریشه‌های فارسی : "تنه ، تنک ، تون ، توش" و
 در "تنانی ، تنبد ، تندیس ، تنیان ، تنها ، تنی". ستا : صد ۱۰۶۰ .
 ۱۱۵ (هز : گاؤ) : "گاؤ". صد ۱۱۳ جمع آنت . نگاه به ۹۴ س ۱۱۳ .
 ۱۱۶ (توچک ، توزک) : نام شهر بیت در فارس . صورتهای ضبط شده :
 "توز ، توچ ، تَوَز ، تَوُج".
 صد ۱۱۷ (هز : اوز) : آنجا . فب : اَوْدَا . ستا : صد ۱۱۷ .

ه

ه س سکو (پا هرچ ، هرچ ، پریش ، پریر) : "پر هیز".
 ستا : ه س در صر . (ر م رر سد . از ریشه' اذیع و . نگاه به الکو .
 ه سو (پاک) : "پاک". همریشه‌های فارسی : "پاکی ، پاکیزه" و "پاو" :
 شستن و پاکیزه کردن . سنکریت : پاؤک : پاک و روشن از ریشه' پو : پاک کردن .
 ه سد (پاذ ، پاد ، پای) : "پای ، پا ، پی". ستا : ه سد و ، ه سد و
 ه س و س (پاپکان) : "بابکان". ه س و + آن نسبت .
 در فارسی "باب ، بابا" و در "بابویه ، بایزید (باشد بابا ظاهر)"
 و در عربی : "باباء و بُوْبُو" : دانشمند و "بَابَا الصبی" : گفت
 کودک بابا و "باباه و بابابه" : گفت او را پدرم فدای تو باد .
 ه س س ر و س (پهلویگان) : "پهلوی ، پارتی". از فب :
 پَرْتَوُ . : "پارت = پهل = فهد = بهله = پهلو" و نسبت به
 آن : "پهلوی ، پهلوان ، پهلوانی".
 ه س سکو (پارس ، فارس) : "فارس". فب : پَارَسَد : "پارس ، پارسی".
 از این ریشه : "فَرَس (اسب)" و "پارسا".
 ه س و و ه (پانکیه) : "پاسداری" : نگاهداری . از ریشه' ستا : ه سد :

"پاسیدن و پاسیدن". از این ریشه: "پانه و فانه". نیز نگاه به ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳.
 ۱۳۱۴ (پاتخ، پاتخته): "پادشاه". ستا: ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ + ریشه
 ۱۳۱۷ (پاتخشای): "پادشاهی". ستا: ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ + ریشه
 ۱۳۲۰ (پاتخایه) و ۱۳۲۱ (پاتخایه) ستا: ۱۳۲۲ + ریشه
 ۱۳۲۳ (پاتخشر): "پادشاهی". ستا: ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ + ریشه
 ستا: ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ + ریشه
 ۱۳۲۸ (پات داشن، پات دشن): "پاداش". صورت‌های
 دیگر: "باداش، پاداش، پاداشت". ستا: ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ + ریشه
 و ۱۳۳۱: "دادن". نیز نگاه کنید به ۱۳۳۲.
 ۱۳۳۳ (پات رزم): "حمه‌فوری پس از ردّ ضربت".
 ستا: ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵: "پاد": برضد + رزم نگاه کنید به ۱۳۳۶.
 ۱۳۳۷ (پات روج): "رودش": درخشان.
 ستا: ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ (نگاه کنید به ۱۳۴۰).
 ۱۳۴۱ (پکی، پذکی): "پکی" (بایا و وحدت) در عربی "فج": "پیک".
 شاید هر ریشه "سکریت پدک": "پیاده".
 ۱۳۴۲ (پیش): "پیش". نگاه کنید به ۱۳۴۳.
 در عربی "باص بوضا": پیشی گرفت.
 ۱۳۴۴ (پیشکاس): "پیشگاه". نگاه به ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶.
 ۱۳۴۷ (پیل، فیل): "فیل". (۱۳۴۸ بایا و وحدت).
 فب: پ - ر - ر - ر. معنی پیسته: عاج.
 ۱۳۴۹ (پیرامون): "پیرامون، پیرامین".
 ۱۳۵۰ (پیروچ، فیروچ): "پیروز، فیروز". (۱۳۵۱ و ۱۳۵۲: "پیروزی").
 ستا: ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ (در ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸).

۱۳۳۳ (فیلان، پیلان) : "فیلان". نگاه کنید به ۱۳۳۳ و ۱۳۳۳.
 ۱۳۳۳ (پیتیارک) : "پتیاره"، "بتیار، بتیاره، پتیره".
 ۱۳۳۳ : ۱۳۳۳ رسد. از پیشوند ۱۳۳۳ : برضد + ریشه "دلا" :
 حرکت کردن، رفتن. نیز نگاه کنید به ۱۳۳۳ و ۱۳۳۳.
 ۱۳۳۳ (پیناک) : "پیدا". نیز "پیداد". ۱۳۳۳ : ۱۳۳۳ + ۱۳۳۳ : "دین".
 ۱۳۳۳ (پیتامبر، پیتغمبر) : "پیغامبر" = "پیامبر، پیمبر، پیغمبر".
 "پیغام" : ۱۳۳۳ : ۱۳۳۳ + ۱۳۳۳ : آمدن و رفتن (نیز نگاه کنید به
 ۱۳۳۳) + "بر" از ریشه "دلا" : "بردن".
 ۱۳۳۳ (پکت) : پیمان. هم‌ریشه لاتین *pactio* (فرانس *pacte*).
 از ریشه "ستا" : ۱۳۳۳ : بستی. از این ریشه است : "پش و بش"
 بمعنی بند ؛ "بشار" : گرفتار و پای بند.
 ۱۳۳۳ (پر) : "پر". نیز "فر". ۱۳۳۳ : ۱۳۳۳ و ۱۳۳۳.
 هم‌ریشه های فارسی : "پریدن، پرش، پره، پرنده".
 ۱۳۳۳ (فرهنگ) : "فرهنگ". نیز "فرهخ". نگاه به ۱۳۳۳ و ۱۳۳۳.
 ۱۳۳۳ (فراخین) : "فراخ کن" { برابر ۱۳۳۳ : ۱۳۳۳،
 ۱۳۳۳ (فراخویم) : "فراخ کنم" { ۱۳۳۳ : ۱۳۳۳ بکاررفته و شاید
 از همان ریشه باشد. نیز میتوان (فرزانیان) و (فرزانیان) خواند.
 ۱۳۳۳ (فرهنگستان) : "فرهنگستان" بمعنی مدرسه.
 نگاه کنید به ۱۳۳۳ و ۱۳۳۳ و ۱۳۳۳.
 ۱۳۳۳ (فرهنگ) : "فرهخته، فرهخته". نگاه کنید به ۱۳۳۳ و ۱۳۳۳.
 ۱۳۳۳ (فرهخت) : "فرهخت، فرهخت". نگاه به ۱۳۳۳ و ۱۳۳۳.
 ۱۳۳۳ (فراسیاک) : "افراسیاب، فراسیاب". ۱۳۳۳ : ۱۳۳۳ و ۱۳۳۳ و ۱۳۳۳.
 ۱۳۳۳ (فراموش) : "فراموش". "فراموش، فرامشت،

فروش، فرس، فروشیدن. ست: لاد + واداد + واداد.

از ریشه واداد: "مرز، مالیدن، شستن". بایشوند: "آمرزیدن"

وواد (فرکند): "فراکند": باین آمده؛ بن فراکند: بن افکند.

ست: لاد + واداد: "کندن". نیز واداد: "کند".

وواد (فرگرت): "فرگرد". ست: لاد + واداد: "بریده، قطع".

از ریشه واداد: بریدن. از این ریشه است: "کارد"، "کرد":

شاخ که از درخت بریده باشد، "کرد، کرز، کرزه، کرت": قطع

زمین زراعتی و در عربی "گرد": بریدن شارب، "گرد":

زمین زراعتی، "قرصن": بریدن، "کرزم، کرزیم،

کرزین، کرتم": تبر.

وواد (فرجامینیت): فرجامانید: به "فرجام" (پایان) بایند.

ست: لاد + واداد: آمدن و رفتن. بایشوند: "دستبرد".

"انجام": در عربی "انجام و انجام": رفتن سرما و باران و جز آن.

وواد (فرحفت): "فرجامید": پایان بید. واداد: "دستبرد".

وواد (پرش): "پرش". واداد: "کند".

وواد (فرنبغ، فرنباغ): نام یکی از سه اشکده بزرگ ایران.

در فارسی آنرا آذر خرداد و آذر خرداد ضبط کرده اند.

خرداد: فرنگه کندیل واداد: "خرداد" به واداد: "خرداد".

وواد (پرورش): "پرورش". ست: واداد + واداد: "پرورش".

وواد (پرورت): "پرورد، فرورد". { همیشه های فارسی: "پروردن،

پروریدن، پروراندن، پروردگار، پرواره، پرور".

وواد (فروت): "فرد، فرو" و در "فروده، فرودین، فروتن".

وواد: "فروتر": پائین تر. همیشه منکیت: پروت: سرازیری، سرازیر.

وَلَوْ رَدُّهُ (فرستاد): "فرستاد". نگاه کنید به ۱۳۱۱۱۱۱۱.
وَلَوْ رَدُّهُ (فرستیه): "فرستی".

6120 (فرتوم) : نختین . فب : فَرْتَمَ . ستا :

له (صدص و هـ) . از این ریشه است "فرد" .

نقص (فربہ تر) : "فربہ تر" . صورت دیگر "فربہ" :

"فرجی". از سنا: آه! در روی کله بد. : خوراک؛

ہمیشہ ورد و دوس: "پسہ، پی"۔ (زاین ریشہ است:

”یوت“ : اقام خوردنی و آشامیدنیها.

۱۰ لکھنؤ (فرمایہ) : "فرامی" .

والله اعلم (فرمات): "فرماید".

۱۰ لکھنؤ (فرما سیم) : "فرما سیم".

۱۴۱۶ (فرمودت): "فرمود".

لکھیا یا لکھیا (فرمان، پرمان) : "فرمان، پرمان".

نہا۔ کنید ذیل مدکھس ۱۵۱۔

۱۰. لهجہ اراک (فرمان بورتاریہ) : "فرمانبرداری".

نکاح کنیده و لقمه و رالعه.

۱۵۱۳ (فراچ) : "فراز" (پیشوند) : ستا : له ۱۵۲۵ د .

لأسع او ، لأسع ورجد. رز لأسع (فرا) + مد.

۵۱۵-۱۳۶۱ (فراچ نموت): "فراز نمود".

نکات: ۱۰ + "نمود" از ستا: او + ریشه: هلد.

نیز نگاه به لاله ۳۳ - هم‌ریشه های "نمود" : "نما ، نمایان ،

نماک ، نمودار ، نمونه ، رہنمون " و "نہاد" : قوہ تمیز ؛

درعربی "نموزج"، انموزج".

- ۱۰۱۵ (فرزند): "فرزند". ستا: له (لیدی در سده صر.
 رز له (لید + ریشه' رید) (لگا، کنید به اکم و).
 (۱۰۱۶ قیاس: "فرزندان": له (لیدی: "فرزندی").
 ۱۰۱۷ (پوربوتکیشیه) (پوربوتکیشیه): کیش تختین.
 در اوستا: له (لیدی (در رت). (تخت) و (لیدی (لیدی (لیدی). (کیش).
 (پوربوتکیشیه کیش نزدینان اولین است. مینوی خرد
 آنرا کیش ایرانیان در ایرانویچ میداند.)
 ۱۰۱۸ (پت): "به". ستا: له (لیدی: به، بوی، نزدیک،
 بر ضد، بوسیله، بر، بنا بر، برای، برابر، دوبار.
 ۱۰۱۹ (پورس): "پرس، پرس". (از ریشه' ستا: له (لیدی
 ۱۰۲۰ (پوریت): "پرسید". (له (لیدی): "پرسیدن".
 ۱۰۲۱ (پوریتار): پُر سنده. نیز لگا به سده (لیدی).
 ۱۰۲۲ (پوس): "پس، پس". نیز لگا به راک.
 ۱۰۲۳ (فرزند): "فرزند". (له اکم ش: "فرزندی") لگا به ۱۰۲۴ و.
 ۱۰۲۵ یا ۱۰۲۶ (پنج، پنجن): "پاسخ".
 ستا: له (لیدی + ریشه' و (لیدی (فب: ژَه) بمعنی
 گفتن، ریشه' "پنج" و "پنج". نیز لگا به ۱۰۲۷ و.
 ۱۰۲۸ (پنیتیک): "پنتی": توبه ای.
 ستا: له (لیدی: "پنت": توبه. از له (لیدی +
 ر (لگا به ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰). "پتفت پنت"؟
 ۱۰۳۱ (پیش): بهش، در آن، در باره او.
 لگا به ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و.
 ۱۰۳۴ (پترخونی): "پدر خون".

ک۶۵ (هز: آپ، آف): "آب، آو". نیز در "آبریق" و "ناب"
 ستا: سددهد. (سددهد).

۱۱۶۶ و (مینوک): "مینو، مینو". ستا: مدد را در د. : آن
 هستی و قوه‌ای که فکر میکنید. مینو را اینجا بهیمن معنی بکار میبریم و
 مینو را بمعنی بهشت و آسمان چنانچه در فرهنگها ضبط است.
 از ریشه "مدا": فکر کردن، "ایمان" داشتن. از این ریشه است "معنی".
 ک۶۶ (هز: اپر): "بر، ابر" و نیز بمعنی در و درباره.
 ستا: ددهد را.

ک۶۶۸ و ۱۱۷۲ (هز: سیت): سهد، بنظرسد. { از ریشه "ستا":
 ک۶۶۸ و ۱۱۷۲ (هز: سست): سست، بنظرسید. { دودا و
 (دودا) فب: ژژ: بنظر رسیدن، ظاهر شدن. از این
 ریشه است: "بته": بیهوش و جزو دوم "پسند، خرسند".
 ک۶۷۰ (هز: شاه): "شاه". (ک۶۷۰ ک۶۷۰: "شاهشاه").
 برای ریشه نگار کنید.

ک۶۷۰ (مرگ): "مرگ". ستا: مدد من (وید). از ریشه "مردا": "مردن".
 ک۶۷۰ (مرگیه): "مرگی: مرگ و میر".

ک۶۷۰ و ۱۱۷۲ (مرچپان، مرچپان، مرچپان): "مرچپان".
 ستا: مدد، دد. + ددهد. از ریشه ددهد (در): "پاییدن".
 ک۶۷۰ (مرت): "مرد". (ک۶۷۰: "مردان"). ک۶۷۰: مراند.
 ک۶۷۰ و ۱۱۷۲ (مرتانگیه): "مرتانگی".

ک۶۷۰ و ۱۱۷۲ (مرتیه): "مردی". ک۶۷۰ (مرتوم): "مردم".
 ک۶۷۰ (هز: ایچ): "از". ستا: مدد مدد. فب: هچا.
 ک۶۷۰ (هز: سخون): "سخن، سخن". ستا: دودد مدد.

نیز نگاه کنید به ص ۵۶۰.

۱۶ نو (سویک، موزک) : "سویه". بهر شیه ای فارسی : "سویدن"،
مُت، ستمند، موش (:گریه و نوحه)، موشگر، موش و
موزه (:غم داندوه) .

۱۶۵۶ (هز: چیش): "چیز". ف: چ: ش: چ: ری. همز: ای
فارسی: "چ، چي، شئي". نیز: گ: کنيد: ۱۶ و ۱۶۵۶ و ۱۶۵۶.
۱۶۵۶ (چیش): "چیزی".

۹۶۵۸ (حشیج): ۶۵۸ + ۹ (وحدت) + ۹

۱۳۴ تہلہ ۱۳۵ (موگ مرتان، ماموغ مرتان) : "مخ مردان" : مُغان .

جزر اول : فب : مرگ : ستا : ۶۵۰ : "سغ ، سوغ ،

مولید ، فحوس " و در عبارت نیز "مؤید" . خردم گاه به ۱۴۰۰

۴۴ و (مُرْدَك): "مَرغَك". لُغَةً بِهٖ مَعْدَاو ۴۴ و بِهٖ ۴۴ اَوَّلًا.

۱۴۲۱۵۵ (مورودای) : مرغ پرندہ . جزا اول ستا : ۶۴ (ع) ۵۵ :

“مُرغ” و جزدادلِ “مُرغوا” : فال بد (با پرندگان) و “مُرُوا” :

فال سید . خردم ستا : جالدر : پرنده .

۱۶ (موریت) ۱۶۱۶ کزیت ۱۱۶۱۶ "موریت"

۱۶) و (موزیک) : "مردہ" . { ادبیہ طالبان : مردان .

۱۴۶ (ہز کی): "کہ" . ستا: وند .

۱۶ و ۱۷ (موت): "تُت": گله و شکوه و غم داندوه. همرثیه‌های

فارسی: "مُتَه، مُتِی، مُتَمَد، مُتَبَد". نیز لکھنید بہ کم لو .

۱۴۱۶ هـ لکھنؤ (موت پرمانہ) : مُت برمانہ :

در گله مانده، بگله منده. (نیز گاه گفته به سه گانه و.)

۱۶۶- (مَسْ): "مَه": بزرگ. ستا: مَدَد و دَس: "مَهی": بزرگی۔

در فارسی نیز "مَس" : بزرگ و فرزاد دل "مهر، مهین، مهست".
 ۶۱۴۱ و (مستوک) : "مَسْت" . ستا : ۶۱۴۵ دد : "مَسْتی"
 از ریشه ۶۱۴۵ : "مَسْت کردن" . از این ریشه است فرزاد دل
 "مدهوش" و "می" ستا : ۶۱۴۵ دد . = سکریت مَدَه
 ॥ ॥ ॥ بمعنی می و عمل شکر آورد و هر چیز شیرین . از این ریشه است
 در عربی : "ماذی" : انگبین سپید ، "ماذیه" : می آسان فروشونده ،
 "مَذَح" : انگبین گل انار دشتی .

۶۱۴۵ و ۱۱۴۵ (مزکته) : "مزگتها ، مسجد" .

۶۱۴۵ (مَسْت) : "آمد" .	{	از ریشه ستا : ۶۱۴۵
۱۱۴۵ (مَتَن) : "آمدن" .		(۶۱۴۵ دد) .
۱۴۵ و ۱۴۵ (مَت ایتیت) : "آمده است" .		با پیشوند دد : "آمدن" .

۶۱۴۵ (هز: چي) : "چِه" . ستا : ۲۱۴۵ دد رر ۶۱۴۵ . هرثه ۶۱۴۵ دد : "که" .
 ۶۱۴۵ دد : چِه او ، زیرا او . (با دد ضمیر شخص سوم) .
 ۶۱۴۵ و ۵۱۴۵ : چِه ایشان .

پایان واژه نامه
 ~~~~~

## رقم‌ها

|                                                                                     |                |
|-------------------------------------------------------------------------------------|----------------|
| تا: و ددد. : "دو".                                                                  | س : ۲          |
| تا: سه دد دد. "هفت".<br>(هفته = شفوده)                                              | سرسر : ۷       |
| تا: و دد دد. : "ده"، "راه".                                                         | ف : ۱۰         |
| تا: دد دد دد. و دد دد. : "پانزده".                                                  | و : ۱۰         |
| تا: دد دد دد دد. و دد دد. : "چهل ، چل".                                             | وسرسر : ۱۵     |
| تا: دد دد دد دد. (:"یک") +<br>دد دد دد. (:"صد") + دد دد<br>دد دد دد دد. (:"پنجاه"). | و : ۴          |
| تا: و دد دد. و دد دد. : "دویست".                                                    | مکس اسو : ۱۵۰  |
| تا: و دد. و دد دد. : "سیصد".                                                        | برلی : ۲۰۰     |
| نیز: "تیرست ، تیراست".                                                              | سدی : ۳۰۰      |
| تا: سه ددی دد دد. : "هزار".                                                         | لع : ۱۰۰۰      |
| لک. به لع و برلی .                                                                  | لع اسلی : ۱۲۰۰ |





## پیوست ۱ آم دبیره

نزدیک چهار قرن است که اروپائیان درباره تاریخ خط حرفی در جهان و چگونگی پیدایش و اصل آن بررسیهایی کرده اند و میکنند ولیکن تاکنون نتوانسته اند که در این زمینه نظریه قطعی بدهند زیرا هر نظریه ای را که یکتا یا دسته ای از ایشان بحدس خود نوشته حدس و بررسی دیگری آنراست و نادرست نشان داده است.

اگر کسی بخواهد درباره تاریخ و چگونگی پیدایش و اصل خط حرفی در جهان با روش درستی بررسی کند و به نتیجه ای برسد باید نخست جستجو کند که کدام ملت خطهای حرفی کامل داشته یا دارد و پس پیدا کند که ردیف حرفهای کدام یک از خطهای کامل از نظر علمی درست است زیرا در اینصورت سازنده آن از علم صدا شناسی آگاهی داشته و در میان ملتی که چنین خطی دارد بیشک سندهای تاریخی و علمی درباره خط حرفی پیدا میشود.

هرگاه بررسیهایی بدین گونه انجام گیرد تاریخ و سبب پیدایش و پیشرفت علم صدا شناسی و موسیقی و خط حرفی بدست خواهد آمد و آشکار خواهد شد که زمینه خطهای حرفی جهان خط نقشی نبوده چنانکه زمینه نت موسیقی کنونی خط لاتین نبوده است.

پس از بررسیهایی که روی سندهای تاریخی و با این روش انجام گرفته اکنون روشن است که خطهای حرفی ایران (که خطهای حرفی جهان از آنها گرفته شده) بدستوری که در کتابهای صدا شناسی و تجوید یاد گردیده از روی برشهای دمان (لب و دندان و زبان



دکام و حلق و خیشوم) در حالت ادای هر حرف یا صوت ساخته شده است. در ایران باستان برای ضبط قرائت سرودهای دینی خط کاملی بنام "دین دبیره" داشتند و برای ضبط صدای زبانهای گوناگون خط دیگری بنام "ویپ دبیره" داشتند. این دو خط کامل علمی از بزرگترین یادگارهای فرهنگی جهانست که هیچ ملتی مانند آنها نداشته و ندارد. ساختن این دو خط بی آگاهی از برشهای دمان در حالت ادای حرفهای گوناگون و بی آشنائی دقیق با علم صداشناسی محال بوده است. امروزه با در نظر گرفتن همان اصول صداشناسی و رسم برشهای دمان میتوان از نو خطهایی مانند آن دو خط ساخت.

یکی دیگر از خطهای باستانی ایران که در نوشته های همگانی بکار میرفته "آم دبیره" (در عربی کتابت العامه) است که بعظاً از خط پهلوی میخوانند. تاکنون در هیچ سند استوار علمی کهن بنام خط پهلوی برخورد نکرده ایم. بروایت حمزه اصفهانی در کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف و ابن ندیم در الفهرست برای نوشتن زبان پهلوی چندین خط بوده است که هر یک برای فن خاصی بکار میرفته و در این دو کتاب که بزرگترین سندهای تاریخ خط حرفی هستند هیچ نامی از خط پهلوی برده نشده است.

در ذیل چگونگی رسم حرفهای "آم دبیره" از روی دستوری که در کتابهای صداشناسی و تجوید یاد گردیده شرح داده میشود.

در برشهای حرفهای "آم دبیره" این دو نکته را باید در نظر داشت:

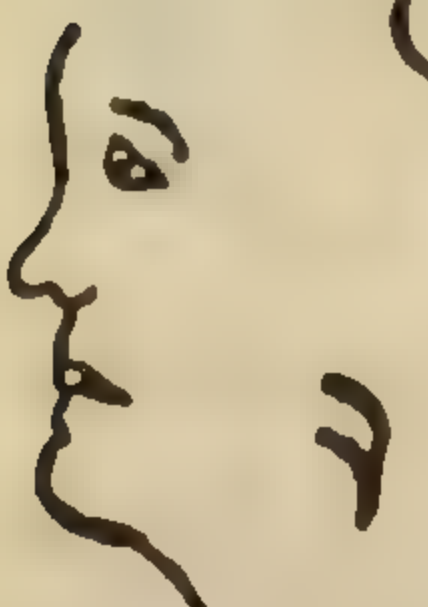
- ۱- چنانکه در صفحه ۸ همین جزوه دیده میشود بیشتر حرفهای "آم دبیره" نماینده دو یا چند صدا هستند و این بیشتر از این جهت است که حرفهای




که از یک مخرج یا مخرجهای نزدیک بهم ادا میشوند در این خط به یک شکل و برش نموده اند ولی دور نیست که تحت هر یک از حرفها را از حرف دیگر با فرق جزئی در شکل و برش نموده باشند و این فرقه‌های جزئی اندک اندک از میان رفته باشد بویژه اگر زیاد آوریم که این ندیم شماره حرفهای آم دبیره را ~~بیشتر~~ <sup>بیشتر</sup> حرف صورت داده و اکنون عدد آنها از نظر شکل شانزده است.

۲- در مخرج پاره‌ای از صوتها میان صدا شناسان پیشین اختلاف نظر بوده و این اختلاف نظر امروز هم میان صدا شناسان است و نیز ممکن است یک صوت از مخرجهای مختلف ادا شود و باین جهت برای یک صوت می‌توان چند برش در نظر گرفت.

در ذیل شانزده شکل اصلی حرفهای آم دبیره با برشهایی که برای آنها بنظر رسیده شرح داده میشود. (نیز نگاه کنید به دبیره جزوه شماره ۲ ایوان کوده صفحه ۶۷-۵۷.)

۱- **لا** : برش گشته نرم کام و زبان کوچک آویزان و بن زبانت از نیم رخ. وضع طبیعی آن اینست :  صدای آ-آ-ه-خ-غ از جایی که برش آن نموده شد ادا میشوند. شکل **لا** در دین دبیره فقط آ خوانده میشود.

۲- **و** : برش گشته کام و زبان کوچک آویزان و بن زبانت از نیم رخ. وضع طبیعی آن اینست :  صدای ق و ک حلقی نزدیک به ق از جایی که برش آن نموده شد ادا میشوند. و فارسی (با افزودن دو نقطه) از این شکل آمده.

۳- **ع** : این حرف در دین دبیره نیز غ خوانده میشود و همان شکل شماره ۲ است با ثانه چهر که در زیر آن گذاشته شده. (صدای **ع**)



که هنگام بیرون آمدن آنها تار آواها بلرزش در آید "جهر" خوانده میشود  
و اگر بلرزش در نیاید "همس" خوانده میشود. لرزش این تارها را از  
بیرون گلو با انگشتان میتوان حس کرد.

۴- ر : برش طبیعی زبانست از نیمرخ هنگام ادای "د".  
"د" خط فارسی همین شکل و برش است. شکل ر نیز برش گشته  
فاصله میان زبان و کام است از روبرو هنگام ادای ی-ج-  
گ-جوئی-ز. وضع طبیعی این برش اینست : ه .

۵- و : این شکل همان شکل شماره ۲ است (۹) که کوچکتر  
نوشته شده. این شکل با شکل شماره ۴ (ر) در تندنویسی و سهل  
انگاری کاتب اشتباه میشود مانند اشتباه شدن "د" و "و" در  
تندنویسی خط فارسی.

شکل و برش زبان و یک دندانست از نیمرخ :  
این شکل در دین دبیره "د" خوانده میشود و در آم دبیره  
"د" و "ذ". در اینصورت باید آرا "د" دندان زبانی خواند و از  
نظر صدآشناسی و برش با "د" زبانی (شکل شماره ۴) فرق دارد.  
شکل و با و د و اشتباه میشود. بهین جهت است  
که دو شکل "و" و "د" در آم دبیره غ-گ-ی-ج-ز-د-  
ذ و گاهی ک-ق خوانده میشود.

۶- ح : این شکل تندنویسی شده شکل "م" است که در دین  
دبیره "چ" خوانده میشود. شکل "م" برش گشته کام و زبان  
است از نیمرخ هنگام ادای "چ" و "ج".  
وضع طبیعی این برش اینست :  
این شکل طبیعی (ح) با افزودن نقطه در خط فارسی چ و ج میشود.



شکل‌های ۶ و ۷ در کشته دبیره اشکافی و شکل ۷ در خط سریانی با شتباه "ک" خوانده شده. از روی برش باید آنها را "چ" خواند.

شاید شکل ۵ در آم دبیره صدائی مانند ض عربی یا صدائی میان ص و چ نیز داشته. در اینصورت برش گشته سطح زبانت و وضع طبیعی آن اینست: ح که در خود حرف ص و ض (ح) نیز دیده میشود.

۷- ۷ یا ۷ : برش یک دندان از نمرخ: د یا و + برش گشته "کام و زبان: ۷ (شکل شماره ۶). چون این دو برش بهم پیوسته شود بصورت ۷ در میآید. ۵  
۸- ۸ : برش نمرخ لب بالاست هنگام ادای "ب":  
"ب" دین دبیره (۸) و "ب" و "پ" خط فارسی (۸) و کشته دبیره ساسانی همین برش است.

شکل ۸ در آم دبیره نیز "ی" خوانده میشود. در این صورت میتوان آنرا همان شکل شماره ۴ (ر) دانست که اندکی بزرگتر نوشته شده باشد و یا تند نویسی شده این شکل: ۷ که برعکس آن در دین دبیره (۸) و در خط فارسی (۸) "ی" خوانده میشود که برش سطح زبانت.

این شکل (۸) یا برعکس آن (۸) نیز برش زبان از نمرخ است هنگام ادای ر-ل-ی-ن:

برش لب و دندان از نمرخ هنگام ادای "و" فارسی باین صورت است: ۷ دندان و برش لبان جمع شده از نمرخ هنگام ادای "و" کردی و عربی این شکل است: ۷ و این دو شکل

در تند نویسی بصورت **ل** درمیآید. به همین جهت شکل **ل** در آرم دبیره بصورت **ل** نیز در نسخه های کهنه دیده میشود و "و" نیز خوانده میشود برش لبان گشاده از نیمرخ هنگام ادای **آ** یا **آ** اینست: **د** این شکل نیز در تند نویسی بصورت **ل** درمیآید.

۹- **ل** یا **د** : برش گشته زبانت از نیمرخ هنگام ادای **ر**-**ل**-**ی**-**ن**. وضع طبیعی آن اینست: **ل**. شکل **ل** در دین دبیره "ر" و در گشته دبیره ساسانی و اسکانی "ر" و "ل" خوانده میشود. از همین برش شکل است "ر" و "ل" خط فارسی. گاهی برای باز شناختن "ل" از "ر" در آرم دبیره نشانه ای به آن میافزایند: **لا** یا **لا**. این نشانه مینماید که صدا هنگام ادای "ل" از کناره زبان بیرون میآید.

۱۰- **ا** : این حرف هنگام پیوسته شدن با آخر حرف دیگر بیشتر بصورت **ا** نوشته میشود و همان برش گشته زبان است از نیمرخ هنگام ادای **ر**-**ل**-**ی**-**ن**. شکل **ا** کهنه تر و اصلی تر از **ا** است. از همین برش است "ذ" در خط فارسی.

شکل **ا** یا **ا** "و" نیز خوانده میشود و برش دندان بالا و لب پائین است از نیمرخ: **ا** دندان بالا لب پائین.

۱۱- **و** : برش دو دندان بالا است از نیمرخ. "ند" فارسی همین شکل و برش است. گاهی از نظر شباهت شکل **و** از **د** شناخته نمیشود.

۱۲- **و** : این شکل برش زبان و دندان زیرین است از نیمرخ: **و** زبان هنگام ادای "س".

۱۳- **ی** یا **ک** : این شکل برعکس شکل شماره ۱۲ است :



زبان دندان . شکل ۵ که در خط لاتین "س" و "ز" خوانده میشود همین شکل است و در آن خط پس از سیلاب وارد شده .

۱۴- ص : برش گشته دندان و زبانست از نیمرخ هنگام ادای "ت" و "ث" و "د-ذ" دندان زبانی . وضع طبیعی آن اینست :

دندان  
زبان

۱۵- ۵ : برش نیمرخ لب بالا است و صورت طبیعی آن در شکل ردبرو نموده شده . این شکل در آم دیره و گشته دیره ساسانی "پ" و "ف" و در دین دیره تنها "پ" خوانده میشود .

۱۶- ۶ : برش گشته لب بالا است و وضع طبیعی آن مانند شکل شماره ۱۵ است . "م" خط فارسی و "ما" خط کوفی از همین برش و شکل است .



## پیوست ۲ هزارش

در میان نوشته های که از زبان پهلوی بازمانده جزوه ایت  
بنام فرهنگ پهلوی (هلساؤ ر هسلسو) که  
در آن پاره ای از واژه های پهلوی داده شده است.  
این واژه ها سه دسته اند :

### دسته اول

واژه های که فقط از نظر نوشتن با هم فرق دارند . (مانند سد  
و صد یا غلتیدن و غلطیدن در فارسی).  
واژه های ذیل نمونه این دسته اند :

سسا = مگوسا : "یزدان".  
تسا۶۱ = قلهوا : "گرمک".  
سرسا = قوسا : "گیاه".  
سا۶۱اؤ = سا۶۱اؤ : "فرزند".

### دسته دوم

واژه های که دو یا چند صورت از آنها داده شده . (مانند  
پور = پسر = پس یا هور = خور یا آتش = آذر در فارسی).  
واژه های ذیل نمونه این دسته اند :

سا۶۱اؤ (اوپریند) = سا۶۱اؤ (هوریند) : "بهریند".  
سا۶۱اؤ (اوپریند) = سا۶۱اؤ (اشاپیند) : "اشاپیند".



۱۱۴۷ (شتر) = ۱۱۴۸ (شتر) : "شتر".  
 ۱۴۹ (چتر) = ۱۴۹۵ (چیر) : "چهر".  
 ۱۵۰ (راس) = ۱۵۰۱ (راه) : "راه".  
 ۱۴۷۱ (روتناک) = ۱۴۷۲ (روتناک) : "روتنا".  
 ۱۴۷۳ (سردار) = ۱۴۷۴ (سالار) : "سردار، سالار".  
 ۱۴۷۵ (سور) = ۱۴۷۶ (موهر) : "مهر".  
 ۱۴۷۷ (اهرود) = ۱۴۷۸ (اشوک) : "اهل، اشو".  
 ۱۴۷۹ (برور) = ۱۴۸۰ (برانتر) : "برادر، برار".  
 ۱۴۸۱ (خوبوچینا، خوبوزینا) = ۱۴۸۲ (خوبیک) :  
 خوبیزک : "خربزه".  
 ۱۴۸۳ (مکورچ، مکورز) = ۱۴۸۴ (هرگچ، هرگز) : "هرگز،  
 هرگز".  
 ۱۴۸۵ (مریوتن) = ۱۴۸۶ (اوشموتن) :  
 "شمردن، آمار کردن".  
 ۱۴۸۷ (وریکونتن) = ۱۴۸۸ (ورخینتن) : "گرختن".  
 ۱۴۸۹ (رسیک) = ۱۴۹۰ (زمیک) = ۱۴۹۱ (زین) : "زین".  
 ۱۴۹۲ (گیتیه) = ۱۴۹۳ (گیتا) = ۱۴۹۴ (گیتاه) =  
 ۱۴۹۵ (گیتیک) : "گیتی".

### دسته سوم

واژه نامی که هم معنی هستند ولی از یک ریشه نیستند. (مانند  
 ترس = بیم و خانه = سرای و چشم = دیده در فارسی).  
 واژه های ذیل نمونه این دسته اند:

س ۱۳۵۵ (هاوشت) = ۱۴۵ (سوغ، سوگ).  
 فارسی: "هاوش، هاوشت" (نیزگاه، چش) = "مخ" (نیزگاه به صوت ۱۰۵).

س ۱۳۶ (اغنه، اینه\*) = ۱۴۹ (چشم).

فارسی: "چشم".

از این ریشه در ارمنی آگن<sup>۱</sup> یعنی  
 چشم و جزو دم "پیشانی". در اوستا  
 در راه بود. یعنی چهره و پیشانی و  
 مانند دیم و دیدار که از ریشه دیدن  
 گرفته شده و یعنی چهره است در راه بود.  
 نیز یعنی دیدار و ریشه آن یعنی دیدن است.\*

س ۱۴۶ (افدوم) = ۱۵۵ (پوم).

فارسی: "افدوم" = "پین" یعنی آخرین.

س ۱۴۷ (ارتا، ارته) = ۱۵۶ (زمین).

فارسی: "ارض" = "زمین".

همیشه ای فارسی: "ارد" در نام جاها  
 مانند آلارد، گیلیارد، اشتیارد.  
 در زبانهای دیگر آریائی:

گوتی: air ۱۴۸ المانستان: erda نورستان: jerd  
 دانمارک: aarde انگلیس: earth ایرلندی میانه: ert یونانی: mas ۱۴۹.

\* شکل کام را در اینجا با له نشان میدهم.

\* پاره ای از این واژه ها در زبانهای عربی و سریانی و عبری دیده میشود و برخی گمان کرده اند  
 که این واژه ها ایرانی نیست و بزبان پهلوی داخل شده. برای روشن کردن ریشه آنها همیشه آن  
 واژه ها در زبانهای باستانی ایران و در صورت لزوم در زبانهای دیگر آریائی داده میشود.



سعدی لغت (اِپریس) = ۱۳۴۳ (میدان).

فارسی: "اِپریس" (نیز نگاه به ص ۳۷) = "میدان".

۱۳۴۳ (هتیه) = ۱۳۴۳ (تیر).

همیشه "سکریت: هتی" یعنی فارسی: "تیر".

تیر و سلاح

وسر (کای) [وسو (کاد)] = ۱۳۴۳ (خواستک).

همیشه ای فارسی: "کاد" و

"کام" (نیز نگاه به ص ۵۶) = "خواسته".

۱۳۴۳ (کتا) = ۱۳۴۳ (نامک).

فارسی: "کتاب" = "نامه".

همیشه "ودا" "کندن".

۱۳۴۳: "کند" = "خط"

(نیز نگاه به ص ۴۲).

۱۳۴۳ (درس).

۱۳۴۳ (شاره).

فارسی: "شعر" یعنی موی = فارسی: "گرس" یعنی موی

(نیز نگاه به ص ۸۵).

فارسی: "شارب" یعنی سبیل = ۱۳۴۳ (اِپریس) یعنی سبیل.

همیشه "سکریت: شل" در

کِیچَچَهِل ؛ لیتوانی *Ser̃ys* یعنی موی پُنج زبر

و انگلیسی *haar* و *hair*.

۱۳۴۳ (شلا، شرا) = ۱۳۴۳ (سنگ).

همیشه ای فارسی: "سان، فان،" فارسی: "سنگ".

افان، اوسان" یعنی سنگ تیز کن؛

ارینی: سَلْ بمعنی سنگ تیز کن؛ سنکریٔ: شِلْلا بمعنی سنگ دخته سنگ؛  
 نوردباستان: hella بمعنی سنگ تیز کن و hallr بمعنی سنگ؛  
 همرثهٔ اوستا: ووددح ار. بمعنی قلّه (د تیزه).  
 و سللم ۱۱۳۱ (شلونتن، شروتن) = و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۱ (شوستن).  
 همرثهٔ فارسی: "شران" بمعنی ریزنده فارسی: "شستن".  
 وردان و جزو دوم "شرشار".  
 از ریشهٔ ستا: و دلدل = سنکریٔ کُشَر بمعنی روان بودن و  
 سنکریٔ: کُشَل بمعنی شستن و غل دادن. از این ریشه است: "غُل".  
 و ۱۱۳۱ سو (داناک، دانک) = و ۱۱۳۱ سو (توخم، توهم).  
 فارسی: "دانه" = "تخم".  
 و ۱۱۳۱ گم (شوره، شوله) = و ۱۱۳۱ گم (دوشخو).  
 همرثهٔ سنکریٔ: شوهر بمعنی  
 سوراخ و شکاف و دوزخ.  
 و ۱۱۳۱ (شرم) = قلم ص (دروت).  
 همرثهٔ سنکریٔ شَرْمَن بمعنی  
 پناه و سلامت و شادی.  
 و ۱۱۳۱ د (درتا، دلتا) = و ۱۱۳۱ د (پوست).  
 همرثهٔ سنکریٔ: دریتی بمعنی  
 چرم و پوست و سنگ؛ همرثهٔ "دریدن".  
 و ۱۱۳۱ وید (گویا، گویا) = و ۱۱۳۱ وید (هوزوان).  
 فارسی: "گویا" = "هوزوان، زبان".  
 "گویا" بمعنی زبان از ریشهٔ فب:  
 کُوب: "گفتن" (نیز نگاه به ص ۶۷).



رکد (بلا) = ۲۹۰ (چاه) .

هرثه سنکرت: بل یعنی گودال و چاه فارسی: "چاه".

رکد راسود (بل بوجایا) = ۲۹۱ و (واترنگ) .

در برخی نسخه ها: رکلا راسود. فارسی: "بارنگ".

از وداژه: بل هرثه سنکرت بلو که نام سیوه ایت و در

فرهنگهای فارسی "بل" و "بل" ضبط است + بوجایا

هرثه سنکرت بیچک که نوعی از لیمو است. بوجایا

هرثه ۲۹۱ (بوجینا) است که معنی خیار (سودا)

است چنانکه بارنگ نیز معنی خیار آمده. بوجینا نیز جزء

دوم واژه های ذیل است: "خربوزه، قارپوز، کیمیزه،

کربز، تربز" و "بزه" نیز در فرهنگها ضبط است.

۱۰۵۰ (نلکتا) = ۱۰۵۱ و (اشک، هتک، ختک).

هرثه سنکرت نلک معنی فارسی: "است و استخوان".

استخوان یا استخوان دراز؛ هرثه نیز نگاه کنید به ص ۵۲.

"نی = نال" معنی استخوان و مانند

قلم که هم معنی فی و هم معنی استخوان است.

۱۱۰۰ (وندا) = ۱۱۰۱ و (خواستک) .

از ریشه ستا: چاد یا معنی خواستن. فارسی: "خواسته".

۱۱۰۲ (زردست) = ۱۱۰۳ و (نخوست) .

فارسی: "نزدیکترین" (ص ۸۶) = "نخت" (ص ۸۱) .

۱۱۳۱ (وشر و نتن) = ۱۱۳۲ و (پاتن) .

از ریشه ستا: و (اسد معنی پاشیدن با فارسی: "پاشیدن" ص ۹۷

پیشوند چاد. در پهلوی نیز بصورت

فکسود ۱۱۳۱ ص ۸۹ .

وعلد (سرود، سرود) = وعلد۱ (سخن) .  
 همیشه‌های فارسی: "سرود، سرود،  
 شعر...." نگاه به ص ۴۹ .  
 ستا: وعلد ددس. یعنی سخن.

کرید (زبا) = اسهوا ۱ (ناک) .  
 رزیشه فب: در پی. ص ۴۹ .  
 فارسی: "نامه" ص ۸۲ .

صق (تگ) = ۱۲۱ (نیو) .  
 برای ریشه نگاه به ص ۹۵ .  
 فارسی: "نیو" .

صا۱۱۳ (تورا) = قح (گاد) .  
 فارسی: "ثور" = "گاو" .  
 همیشه آن درمازندرانی: "تلم": گاو ماده از کمال به بالا .  
 در زبانهای دیگر آریائی: یونانی: *Tauros* لاتین: *taurus*  
 پروس باستان: *tauris* لیتوانی: *taūras* بلغاری باستان: *turb*  
 ایرلندی سیاه: *tarb* المانی باستان: *stior* انگلیس باستان: *stēor*  
 سوئی: *tjur* دانمارکی: *tyr* .

وهرید (زبا، فربه) = ۱۲۱ (زیوندک) .  
 نیز وهرید (فرجی) آمده .  
 فارسی: "زنده، زنده" ،  
 فارسی: "فربه، فرجی" .  
 برای ریشه نگاه به ص ۱۰۱ .  
 برای ریشه نگاه به ص ۹۳ .  
 واهوید یا واهوید (فرشیا) = واهوید (اسودار، اسوبار)  
 نسبت به "فارس" و "فارسی":  
 فارسی: "سوار، اسوار" ص ۳۷ .

"فارس": سوار. نیز در سنسکرت  
 "پارسپیک" یعنی پارسی و اسب ("فرس") آمده .



- ۶۳۴ (مانه) = ۶۳۵ (یام، جام).  
 از ریشهٔ ستا: ۶۳۵ (در) یعنی فارسی: "جام".  
 اندازه گرفتن؛ جز دوم "پیمانه" و نیز "من" (وزن)؛ سنکریت "مان":  
 اندازه ایت. نیز نگاه به ص ۵۲ و در ذیل به ۶۳۵ و ۶۳۶.  
 ۶۳۵ (مریه، مریا، مرش) = ۶۳۶ (سخن).  
 از ریشهٔ ستا: ۶۳۶ (در) یعنی گفتن. فارسی: "سخن".  
 از این ریشه است "امر". در زبانهای دیگر آریائی:  
 چک: *mluva* یعنی سخن؛ روسی: *molvit* یعنی گفتن و  
*molva* یعنی شهرت و آدازه.  
 ۶۳۷ (مولا) = ۶۳۸ (موتای).  
 هم ریشهٔ سنکریت: *مولی* یعنی فارسی "خدای" یعنی شاه.  
 سر و سرور و افسر. در عربی نیز "مولی".  
 ۶۳۹ (متر) = ۶۴۰ (داتس) = ۶۴۱ (پیر).  
 فارسی: "مهر". برای "داد" یعنی سن و سال (نگاه به ص ۴۲) فارسی: "پیر".  
 ریشه نگاه به ص ۱۰۵. + "مه" (نگاه به ص ۱۰۵).  
 ۶۴۲ (مزن) = ۶۴۳ (ترازوک).  
 فارسی: "میزان" = "ترازو".  
 از ریشهٔ ستا: ۶۴۳ (در) یعنی اندازه گرفتن. نیز نگاه کنید به ۶۳۴ و  
 در بالا و ۶۳۵ در ذیل.  
 ۶۴۴ (متر) = ۶۴۵ (متر).  
 از ریشهٔ ستا: ۶۴۵ (در) یعنی متر اندازه ایت؛ از ستا: ۶۴۵ و ۶۴۶  
 اندازه گرفتن. هم ریشهٔ آن در سنکریت: *ماترا*: اندازه ایت و در  
 یونانی *μέτρον* فرانسه *mètre* و *mesure*.

پاره‌ای از واژه‌های پهلوی را که در فرسنگ پهلوی آمده بطری  
خوانده‌اند که ریشه و صورت آنها روشن نیست ولی میتوان همان  
واژه‌ها را طرز دیگری خواند که صورت یا اصل و ریشه آنها روشن شود.  
برای نمونه واژه‌های ذیل را می‌آوریم :

س قلم ۱۱۳ (افدرونتن) = قلم ۱۱۳ (دروتن) .  
"دروتن" + پیشوند دند = فارسی : "دروتن ، درویدن ، درو کردن".  
(این واژه را اجدرونتن خوانده‌اند.)

س ۱۱۳ د (هندوپا) = و س ۱۱۳ لو (کاشنیک) .  
فارسی : "هندبا" و در عربی نیز به همین  
صورت رفته و نیز آنرا اصل الهند ترجمه کرده‌اند .  
(این واژه نیز بصورت س ۱۱۳ د نوشته شده و انگوپا خوانده شده است) .  
و و د (ددا) = د ۱۱۳ (دندان) .

این دو واژه همیشه است از س : و س د . همیشه‌های  
فارسی : "دد ، دده ، دنده ، دندان" .  
(این واژه و و د نیز کلا خوانده شده است) .

و اسلو (کواریه ، کوارش) = س ۱۱۳ (ماهیک) .  
نیز بصورت و اسلو (کوارک) د فارسی : "ماهی" .  
و اسلو (کوارس) آمده . همیشه‌های آن : سغدی : کپ ؛  
افغانی : کب ؛ مازندرانی و گیلکی : کپور ؛ نوعی از ماهی است ؛  
فارسی : چپاغ ، کبودر ؛ مرغیت آبی ماهیخوار و کرمی که ماهیان  
کوچک خورند ؛ در عربی بصورت قباب . سنکریت : شپهر  
لینوانی : *šāpalas* روسی : *korop* .  
(این واژه را کنارش خوانده‌اند) .



۱۹۱۵ (کنیاک) = ۱۵ (فوسا) (پرستار).

فارسی: "کنیز" = "پرستار".

همیشه ستا: و در او ولد، سنکریٹ گنیک و کنیا.

(این واژه را گوشک خوانده اند.)

۱۹۱۵ (کنگاش) = ۱۶۵۳ (هنگمن، انجمن).

فارسی: "کنگاش، کنگاج" = "انجمن".

(این واژه را بصرت و ۱۹۱۵ نوشته و گوشیا خوانده اند.)

۱۶۶۵ (دچا) = ۶۶۵ (ملق).

همیشه سنکریٹ: دَمَشَه بمعنی فارسی: "ملخ، سیگ، سیکو".

حشره گزنده و غمگس از ریشه دَمَشَه بمعنی گزیدن و

همیشه ستا: و ۱۶۶۵ (دچا) در ۱۶۶۵ (دچا) و ۱۶۶۵ (دچا): "تیزندان"

(این واژه را کمی خوانده اند.)

۱۶۶۵ (درا) = ۱۶۶۵ (ترا، طلا) = ۱۶۶۵ (زرا) = ۱۶۶۵ (زر).

(حرف ل چنانکه در ص ۱۱۲ نموده شد "ر" و "ل" نیز خوانده میشود.)

نیز نگاه کنید به ص ۱۲۷ سطر آخر.)

زر = زرا (ستا: ۱۶۶۵ (ر)) = درا = طلا (تله، تلی) (فب: دَرَن - ی).

نیز نگاه کنید به ص ۹۲. اگر ۱۶۶۵ را تا با بخوانیم همیشه

"تابنده" (تافتن و تابیدن) است و همیشه آن در سنکریٹ: تاپنی

معنی زرین است.

۱۶۶۵ (جهوا) = ۱۶۶۵ (هوزوان).

سنکریٹ جهوا همیشه ستا: ۱۶۶۵ (درا) = فارسی: "هزوان، زبان".

(این واژه را شفا خوانده اند.)

۱۶۶۵ (شرت) = ۱۶۶۵ (سال).

شرت = سرد = سال . نگاه کنید به ص ۷۳ و ص ۹۰ .  
(این واژه را شفت خوانده اند .)

۱۴۷۲ (گوشن) = ۱۳۲۲ (یوان ، جوان) .

فارسی : "گشن" ص ۶۷۷ = "جوان" .

شاید ۱۴۷۲ را باید یوان خواند که هم‌ریشه "جوان" باشد (تا : ۳۷۷ ددد) .

(این واژه را بصرت ۱۴۷۲ نوشته و جودان خوانده اند .)

۱۴۷۲ (افدن ، اپدن) = ۱۳۱۹ (کوشک) .

فارسی : "فدن" (در فرهنگهای عربی ضبط است) = "کوشک" .

(این واژه را بصورت ۱۴۷۲ نوشته و یفکن خوانده اند ولی حرف اول

آن چنانکه در ص ۱۱۳ سطر ۳ نموده شد آن نیز خوانده میشود .)

"فدن" از فب : آپ دان .

دربارهٔ هنروارش (زوارش) ابن ندیم در الفهرست میگوید  
که پاره‌ای از واژه‌ها را بصورتی مینوشتند و بلفظ دیگری میخواندند . از این گفتهٔ  
ابن ندیم و شرحی که در بالا دربارهٔ هنروارش داده شد اینطور برمیآید که صورت  
کهنهٔ پاره‌ای از واژه‌ها در خط حفظ شده بوده و در خواندن بلفظ زبان همگانی که  
رواج داشته اداسیده و نیز بجای پاره‌ای از واژه‌های کهنه که در خط حفظ شده  
بوده ولی در زبان همگانی رواج نداشته واژه‌های هم معنی آنها به‌نگام خواندن بکار  
میرفته است چنانکه در انگلیسی night و viz مینویسند و nite و namely میخوانند .  
در اینجا یادآور می‌گردد که در چهارم از خاتمهٔ برخی نسخه‌های خطی فرهنگ جهانگیری  
نسخه‌ای از فرهنگ پهلویست که بخط فارسی کنونی بگردانده شده است و این واژه‌ها  
در فرهنگ برهان قاطع نیز از آنجا نقل شده است . (نسخهٔ فرهنگ پهلوی که در این  
جوده بکار رفته نسخهٔ چاپ Junker است که در ۱۹۱۲ در لایپزگ آلمان چاپ شده است.)



در این قسمت سه شکل اصلی ذیل دیده میشود :

۲- **دِی** یا **دِریا** یا **دو** : رقم ۲. این شکلها در آم دبیره "دی" خوانده میشود که بمعنی "دو" است (از اوستا و ددیج).

۳- سر یا سلا یا سد یا وود : رقم ۳ . این شکلها در آم دبیره "سی" خوانده میشود (بابا، مجهول) که بمعنی "سه" است.  
گاهی رقم ۳ در آم دبیره بصورت 𐭮 نوشته شده . رقم ۳ فارسی از شکلهای 𐭮 و 𐭬 آمده و 3 خطهای اردیابی گشته آنست.

ساخته شده چنانکه در ذیل دیده میشود :

سری یا عدد یا عدد یا عدد : رقم ۵ : ۲+۳.

سرسر یا دودودود : رقم ۷ : ۴ + ۳ و سرسر یا

عدد دو یا عدد و عدد : رقم ۷ :  $۳+۴$  .

سر سر یا دد دد یا دده دده : سر :

رقم ۸ : ۴+۴ .

سر سر یا دد دد یا دده دده : رقم ۹ : ۳+۳+۳ .

(با اینکه روی زمینه ساختمان رقمهای ۹-۴ میتوان دد را ۱+۱ و دد را ۲+۱ یا ۱+۱+۱ فرض کرد ولی با شرحی که در ذیل درباره ساختمان رقمهای ۱۰ و ۱۰۰ و ۱۰۰۰ داده شده بنظر میرسد که نظریه بالا درست است بخصوص اینکه در رقمهای دد و دده میان و : "د" و و : "ی" در رقم ۲ و میان دد : "س" و و : "ی" در رقم ۳ فرق آشکار دیده میشود .)

### ازده تا صد

در این قسمت دو شکل اصلی ذیل دیده میشود :

۱- و یا ق : رقم ۱۰ . این دو شکل در آم دبیره "د" خوانده میشود که حرف اول واژه "ده" است . شکل و گاهی در تند نویسی و پیوستگی با آخر حرف دیگر بصورت و در میآید .

(از ده تا بیست رقمها با افزودن ۱ و ۲ و ۳ .... با آخر

شکل و ساخته میشود مانند : ق یا و ر : ۱۱ و قس یا پس یا و س یا وده : ۱۲ و و س یا قس یا و س یا وده یا وده : ۱۳ ....)

۲- ( یا د ) : رقم ۲۰ . این دو شکل صورتیست از ر : "ب" یا "و" که حرف اول واژه "بیست" یا "وایت" است که بعد از نظر شباهت بصورت حرف ( یا د ) : "ر" یا "ل" در آمده است . این اشتباه در پاره ای از واژه های پهلوی نیز



رخ داده است. (نگاه کنید به صفحه ۱۲۴ ذیل و سرده.)

اگر از رقم ۲۰ رقم های دیگر بازند آنرا بصورت ر یا و یا ل  
مینویسند که صورتهائی از حرف ر "ب" یا "و" است.

رقمها از ۲۰ تا ۳۰ مانند از ۱۰ تا ۲۰ با افزودن رقمهای  
۱ و ۲ و ۳ ..... بآخر (یا ل) ساخته میشود مانند: ل: ۲۱  
و ل: ۲۲ و ل: ۲۳ و ل: ۲۴ و ل: ۲۵ ....

رقمهای دیگر این قسمت (از ۳۰ تا ۱۰۰) اگر زوجند (۴۰ و  
۶۰ و ۸۰) از پیوستن دو یاسه یا چهار بیت ساخته میشود و اگر  
فردند (۳۰ و ۵۰ و ۷۰ و ۹۰) رقم و بآخر رقمهای ۲۰  
و ۴۰ و ۶۰ و ۸۰ افزوده میشود چنانکه در ذیل نموده میشود:

لو یا لو یا لو یا لو : ۳۰ : (یا ل) + و : ۱۰ + ۲۰  
و یا و یا و : ۴۰ : و + و یا و یا و + و : ۲۰ + ۲۰  
وو یا وو یا وو یا وو : ۵۰ : ۱۰ + ۴۰  
وو یا وو یا وو یا وو یا وو یا وو : ۶۰ : و +  
و + و یا و + و یا و + و یا و + و یا و + و :  
۲۰ + ۲۰ + ۲۰

ووو یا ووو یا ووو یا ووو یا ووو : ۷۰ :  
۱۰ + ۶۰

ووو یا ووو یا ووو یا ووو یا ووو یا ووو : ۸۰ : و + و +  
و + و یا و + و + و یا و + و + و یا و + و + و :  
۲۰ + ۲۰ + ۲۰ + ۲۰

وووو یا وووو یا وووو یا وووو یا وووو :  
۹۰ : ۱۰ + ۸۰

## از صد تا هزار

در این قسمت یک شکل اصلی هست :  $\text{ل}$  یا  $\text{ل}$  : رقم ۱۰۰ .  
 این رقم شاید نخست باینصورت  $\text{ل}$  نوشته میشده که حرف بالا  $\text{ه}$  :  
 "پ" حرف اول واژه "پنج" و حرف زیر  $\text{ل}$  : "ب" یا "و" حرف  
 اول واژه "بیت" یا "ویت" است و شکل  $\text{ل}$  روپرفته  
 نماینده "پنج بیت"  $۵ \times ۲۰$  میشود . دنباله حرف  $\text{ه}$  را حرف  
 $\text{ل}$  شاید باینجهت نخبانیده اند که  $\text{ل}$  (۱۰۰) از  $\text{لو}$  (۳۰)  
 شناخته شود .

گاهی بجای "صد" نگاشته میشود :  $\text{ل}$  (ی ست) .  
 رقمهای دیگر این قسمت از ۲۰۰ تا ۱۰۰۰ با افزودن ۲ و ۳ و  
 ۴ ..... با اول رقم ۱۰۰ ساخته میشود مانند :  $\text{ل}$  یا  $\text{ل}$  :  
 ۲۰۰ و  $\text{ل}$  یا  $\text{ل}$  : ۳۰۰۰ .....

## از هزار به بالا

در این قسمت نیز یک شکل اصلی هست :  $\text{ل}$  یا  $\text{ل}$  : رقم ۱۰۰۰ .  
 این رقم شاید در اصل باینصورت  $\text{ل}$  نوشته میشده که حرف  
 بالا  $\text{ه}$  : "پ" حرف اول واژه "پنجاه" و حرف زیر  $\text{ل}$  :  
 "ب" یا "و" حرف اول واژه "بیت" یا "ویت" است و روپرفته  
 نماینده "پنجاه بیت"  $۵۰ \times ۲۰$  میشود . اینکه حرف  $\text{ل}$  را بر  
 عکس  $\text{ل}$  نوشته اند برای باز شناختن  $\text{ل}$  از  $\text{ل}$  است .  
 برعکس نوشته شدن این حرف در رقم  $\text{ل}$  (۳) نیز در بالا  
 دیده شد .

گاهی بجای "هزار" "یکهزار" نوشته میشود :  $\text{ل}$  (ی هزار) .



رقمهای ۲۰۰ و ۳۰۰۰ .... مانند ۲۰۰ و ۳۰۰ .... با  
افزودن رقمهای ۲ و ۳ و ۴ .... باول رقم ۱۰۰۰ ساخته میشود  
مانند : بدلع یا بولع : ۲۰۰۰ و بدلع یا سرلع : ۳۰۰۰ ....

لع در آم دبیره "لخ" خوانده میشود که میتواند بمعنی هزار  
باشد همیشۀ "لک" فارسی بمعنی صد هزار و "لکشه" سنکریت  
معنی صد هزار و *lac* انگلیسی بمعنی صد هزار یا عدد بزرگی .

( اصلی که در بالا برای ساختمان رقمهای آم دبیره شرح داده شد  
در ساختمان رقمهای خطهای دیگر نیز کم و بیش رعایت شده است  
چنانکه رقمهای رومی C : ۱۰۰ و M : ۱۰۰۰ حرف اول  
واژه های صد و هزار در لاتین است . برای اصل و طرز ساختن  
رقمهای هندی ۱-۹ و صفر و رقمهای سیاق نگاه کنید به  
دبیره شماره ۲ ایران کوده صفحه ۵۴-۵۶ . )



غلط نامہ و چند یادداشت

(ص: صفیہ؛ س: سطر)

ص ۸ س ۱۲ : حرف ل "و" نیز خوانده میشود.

ص ۸ سر ۱۳ : لا باین صورت لا نیز نوشته میشود.

ص ۱۴ سر ۱۵ : موصو و رنخه دیده می شود ولی در متن اسانا موصو ۱۱ و است.

ص ۱۵۴ سر ۴ : بجای س کے اس ۱۵۳ دیکھ، س کے ۱۱۴ دیکھ میشود۔

ص ۱۸ سر ۵ : لکھنؤ غلط است و لکھنؤ درست آنت .

ص ۲۳ سر ۱۵ : و ۱۱ ص ۱۱ غلط و و ۱۱ ص ۱۱ درست آنت .

ص ۴۲ سرا : امر غلط و امر درست آنست .

ص ۴۵ س ۲ : پس از مکه طلال بسته شود.

ص ۴۶ سرا : او بر نذر در حجاب درست نگرفته است .

ص ۴۷ سر ۱۹ : پس از خرج اندوخته افزوده شود.

ص ۴۷ س ۲۲ : بمعنی گذشت و گذشته است.

ص ۱۶۳ : وسم اود ننه معجز باش کار و ت و با من معنی

کے آئینے میں (۱۳۱۱) و ۱۳۱۱

(ماش) (ماده مشور)

۱۸۳۷۴۶۰ : فوف غاط و فوفه در آند -

ص ۷۸ ۱۸۳۰ خرابه‌ها، شک، شکسته، کشت، معنی، ناله‌ها

مکتبہ : برادری سرور سرب : رسد . بی چہ وہ  
ماں : غنیمت آئینہ ستارہ "کنز"

ص ۳۴۳ : گنجینه غلام گزینان و ستارگشت

ص ۹۰۵ . رشتہ غلط . رشتہ درست آنت .

ص ۹۶ سر ۷ : ان سر اسدون و عاب نگو-

مرء ۹ سر ۱۳ : ص ۱۱۳ و ۱۱۴ (توانکمه، تمانکمه) خاندان



ص ۹۸ س ۱۵ : ریشه "پیک" : ستا : ر د ل د + پوند و د  
(ر د ل د . یعنی راه) و هم ریشه سنکریت : پتھرک  
یعنی راهرونده : سافر .

ص ۹۹ س ۱۴ : فرهغ غلط و فرهنج درست آنت .  
ص ۱۰۱ س ۱۵ : "سرش" غلط و "پرش" درست آنت .  
ص ۱۰۱ س ۲۱ : ر ل ه م غلط و ر ل ه م درست آنت .  
ص ۱۰۲ س ۱۸ : پتیتیک خوانده شود .

ص ۱۰۴ س ۹ : ک ل ه م ا د غلط و ک ل ه م ا د درست آنت .  
ص ۱۰۴ س ۱۰ : ک ل ه م ا د غلط و ک ل ه م ا د درست آنت .  
ص ۱۱۷ س ۹ : افزوده شود : "عین" یعنی چشم که در عربی بکار میرود  
از همین ریشه است .

ص ۱۲۰ س ۱۱ : صورتهای ذیل نیز افزوده شود : "خربز ، خربوز ،  
شربزه ، کربزه" .

فهرست واژه های فارسی که در واژه نامه  
ریشه آنها داده شده

( واژه های ایرانی که « دخیل » در عربیست نیز داده شده و اگر بصورت  
صرف شده در عربیست پیش از آن ستاره • گذاشته شده است . )

رقم پس از واژه صفحه واژه نامه را نشان میدهد .

| آ                | آزاد          | آماره          | ابام           |
|------------------|---------------|----------------|----------------|
| آب ۱۰۴           | آزاده ۴۰      | آمای ۵۲        | ابر ۴۲         |
| آبخوست ۵۰        | آزرم ۶۵       | آمدن ۱۰۶       | ابر ( بر ) ۱۰۴ |
| آبست ۴۲          | آزمایش ۵۲     | آمرزیدن ۱۰۰    | ابریق ۱۰۴      |
| آبستان ۴۲        | آزمودن ۵۲     | آمودن ۵۲       | ابزن ۴۳        |
| آبستن ۴۲         | آزمون ۵۲      | آن ۹۲          | ابی ( بی ) ۴۱  |
| آبسته ۴۲         | آزبر ۳۶       | آو ۱۰۴         | ات ( ضمیر ) ۵۳ |
| آتش ۵۳           | آسال ۵۲       | آوا ۳۸         | اتول ۹۶        |
| آچار ۵۵          | آشفتن ۸۴      | آواز ۳۹        | اتیر ۵۳        |
| آختن ۳۵          | آشو ۸۴        | آوازه ۳۹       | اجاره ۹۳       |
| آخر ۳۵           | آشوب ۸۴       | آوای ۳۸        | اختن ۳۵        |
| آخور ۳۵          | آشوفتن ۸۴     | آورد ۸۸        | اخته ۳۵        |
| آخور سالار ۳۵    | آفرین ۴۲      | آوردن ۶۰       | ادا ۶۰         |
| آدم ۳۹           | آگاهی ۳۶      | آوردیدن ۸۸     | اراك ۳۸        |
| آدیش ۵۳          | آکن - ۴۶      | آوردیدن ۸۸     | ارج ۴۴         |
| آذر ۵۳           | آکند ۴۷       | آویزه ۴۱       | ارجاسب ۴۴      |
| آذربادگان ۵۳     | آکندن ۴۷      | آمازیده ۳۵     | اردشیر ۴۵، ۴۴  |
| آذربادگان ۵۳     | آکنده ۴۷      | آهت ۳۵         | اردشیر خوره ۴۵ |
| آذربایگان ۵۳     | آکنش ۴۷       | آهختن ۳۵       | اردوان ۴۴      |
| آذربایجان ۵۳     | آکنه ۴۷       | آهنجیدن ۳۵     | اردیبهشت ۴۴    |
| آذربر زین مهر ۵۳ | آکنیدن ۴۷     | آهنک ۳۵        | ارز ۴۴         |
| آذر خور داد ۵۳   | آکین - ۴۶     | آهنکیدن ۳۵     | ارزان ۴۴       |
| آذرکشنب ۵۳       | آلارد ۱۱۷     | آهینختن ۳۵     | ارزانی ۴۴      |
| آراستن ۷۷، ۴۴    | آم ( عام ) ۳۶ | آی ۴۷، ۴۰      | ارزیدن ۴۴      |
| آراسته ۴۴        | آمادن ۵۲      | آبد ۶۲، ۴۷، ۴۰ | ارشاك ۴۴       |
| آراید ۷۷، ۴۴     | آماده ۵۲      |                | ارض ۱۱۷        |
| آریا ۳۹          | آمار ۱۱۶، ۴۸  | آبا ( با ) ۷۹  | از ۱۰۴، ۳۹     |
|                  |               |                | ازرق • ۹۲      |



|              |                  |                 |                       |
|--------------|------------------|-----------------|-----------------------|
| انجمن ۴۸، ۴۶ | اصفهبند ۸۹       | استور ۹۱        | ازیرا ۷۷              |
| ۱۲۴          | اصل ۵۲           | استه ۵۲         | ازیر ۹۳               |
| انجیدن ۳۵    | اصلی ۵۱          | استیز ۹۱        | اسب ۴۴، ۳۷            |
| اند ۵۱       | افتد (افد) ۴۰    | استیزه ۹۱       | ۶۳، ۶۲                |
| اندر ۶۲      | افد ۴۰           | • ا-حجم ۸۸      | اسماه (سک) ۵۷         |
| اندرز ۴۶     | افدیدن ۴۰        | • ا-حجم ۸۸      | ا-باه (سیاه) ۸۹       |
| اندوه ۴۶     | افراسیاب ۹۹      | اسروش ۹۰        | اسبه (سک) ۵۷          |
| اندوهگین ۴۶  | افری ۴۲          | اسفده ۸۸        | سبه (سیاه) ۸۹         |
| انده ۴۶      | افزای ۴۳         | اسفدیدن ۸۸      | ا-بهان ۸۹             |
| اندیش ۵۹، ۴۹ | افزایش ۴۳        | اسفرسب ۳۷       | سپ ۶۳، ۳۷             |
| انگاردن ۴۶   | افزائیدن ۴۳      | ا-فرسف ۳۷       | سیاه ۸۹               |
| انگارده ۴۶   | افزودن ۴۳        | اسفند ۵۷        | سپرز ۵۴               |
| انگارم ۴۶    | افزون ۴۳         | اسفندارمذ ۵۷    | اسپرس ۵۴              |
| انگاریدن ۴۶  | افسان ۱۱۸        | اسفندیار ۵۷     | • پریز ۵۴             |
| انگاشتن ۴۶   | افسردن ۷۳        | اسفهد ۸۹        | اسپریس ۱۱۸، ۵۴        |
| انگام ۴۶     | افسوس ۴۰         | اسفیداب ۹۲      | اسپند ۵۷              |
| انگشت ۴۷     | افکانه ۸۰        | ا-فیداح ۹۲      | اسپندارمذ ۵۷          |
| انگشتر ۴۷    | افگندن ۸۰        | اسک ۳۷          | اسپندیار ۵۷           |
| انگشتری ۴۷   | اگر ۵۳، ۳۹       | اسکالش ۴۶       | اسپه ۸۹               |
| انگشتو ۴۷    | الا ۴۴           | اسوار ۱۲۱، ۳۷   | اصفهبند ۸۹            |
| انگشتوانه ۴۷ | البرز ۷۶، ۴۵     | ا-وبار ۳۷       | اسپید ۹۲              |
| انگل ۴۷      | الم (گروه) ۴۹    | اشتر ۹۴         | است (استخوان) ۱۲۰، ۵۲ |
| انگلك ۴۷     | ام (این) ۷۸      | اشتهارد ۱۱۷     | استا ۹۱               |
| انمودج ۱۰۱   | ام (ضمیر) ۵۳، ۵۱ | اشك (اشکانی) ۴۴ | استاخ ۸۶              |
| او ۸۵        | اماره ۴۸         | اشك (خر) ۳۷     | استادن ۶۲             |
| اوا ۳۸       | امت ۳۶           | اشکم ۴۳         | استان ۶۲              |
| اوام ۴۰      | امر ۱۲۲          | اشنود ۸۴        | اسنبر ۹۱              |
| اورمزد ۴۶    | امشاسپند ۱۱۵، ۵۷ | اشو ۳۵          | استخر ۹۰              |
| اوزایش ۴۳    | امشاهفند ۵۷      | اشه ۴۴          | استخوان ۱۲۰، ۵۲       |
| اوزودن ۴۳    | امهرسپند ۵۷      | اصفهبندان ۸۹    | • استدراج ۵۶          |
| اوزون ۴۳     | امهرسفند ۵۷      | اصفهبندیه ۸۹    | استم ۹۱               |
| اوژن ۹۳      | • انتجام ۱۰۰     | • اصحم ۸۸       | استنبه ۹۱             |
| اوژندیدن ۹۳  | • انجام ۱۰۰      | اصطخر ۹۰        | استوار ۵۰             |
| اوژنیدن ۹۳   | • انجام ۱۰۰      | اصطرخ ۹۰        | استوان ۵۰             |
| اوس          | انجام ۱۰۰        | اصفهان ۹۱، ۸۹   |                       |



|        |           |             |            |            |                  |         |             |
|--------|-----------|-------------|------------|------------|------------------|---------|-------------|
| ۸۵     | برزگر     | ۷۵          | بخشایش     | ۹۰         | باز              | ۱۱۸     | اوسان       |
| ۷۶     | برزوغ     | ۷۵          | بخشودن     | ۵۴         | باز (دفعه)       | ۸۶      | اوستاخ      |
| ۷۶     | برزه      | ۴۴          | بخشیدن     |            | بار (میوه بردنی) | ۸۰      | اوگندن      |
| ۸۵     | برزه      | ۴۴          | • بخیت     | ۷۵، ۷۴، ۶۰ |                  | ۸۵      | اوی         |
| ۸۵     | برزه کار  | ۹۰، ۸۷، ۸۶  | بد         | ۷۴، ۶۰     | بارگی            | ۴۱      | اویزه       |
| ۸۵     | برزه گاو  | ۶۵          | بدروود     | ۵۴         | باره (دفعه)      | ۱۱۶، ۳۵ | اهل         |
| ۸۵     | برزه گر   | ۹۰          | بد         |            | باره (اسب)       | ۳۵      | اهلبوب      |
| ۸۵     | برزی      | ۹۰          | • بداذ     | ۷۴، ۶۰     |                  | ۵۱      | ای -        |
| ۸۵     | برزیدن    | ۹۰          | • بداذه    | ۷۷، ۴۰     | باز              | ۴۳، ۳۶  | ای          |
| ۸۵     | برزیکار   | ۹۰          | • بداه     | ۷۴         | • باس            | ۳۷      | ایج         |
| ۸۵     | برزیکر    | ۹۰          | • بداهه    | ۹۸         | • باص            | ۷۹      | ایدر        |
| ۷۶     | برزین     | ۹۰          | بذ         | ۷۴، ۴۴     | باغ              | ۳۹      | ایدون       |
| ۷۶     | برزین مهر | ۹۰          | بذ         | ۱۱۷        | با قدم           | ۵۷      | ایرا        |
| ۷۵     | برش       | ۱۰۴، ۳۵     | بر         | ۴۱         | باك              | ۳۸      | ایران       |
| ۵۸     | برگستان   | ۷۵          | بر (در)    | ۷۶         | بالا             | ۳۸      | ایرج        |
| ۵۸     | برگستوان  | ۷۵          | بر (بار)   |            | بالا (اسب بدك)   | ۶۰      | ایزد        |
| ۴۲     | برنا      | ۵۷          | - بر       | ۷۴         |                  | ۶۲، ۵۰  | ایستادن     |
| ۴۲     | برناك     | ۱۱۶         | برادر      | ۷۴         | بالاده           | ۱۰۴     | ایسان       |
| ۸۲     | برنامج    | ۱۱۶         | برار       | ۷۴         | بالاذ            | ۶۸      | این         |
| ۴۲     | برناه     | ۳۵          | برآهختن    | ۷۴         | بالای            | ب       |             |
| ۴۲     | برنای     | ۳۵          | براهنجیدن  | ۸۱         | بالش             |         | ۷۹          |
| ۳۵     | برهختن    | ۳۵          | براهیختن   | ۸۱         | بالودن           | ۹۷      | باب         |
| ۳۵     | برهیختن   | ۷۷          | برای       | ۸۱، ۷۶     | بالیدن           | ۹۷      | بانا        |
| ۸۳     | بزرج      | ۴۴          | برخ        | ۴۰         | بام (قرض)        | ۹۷      | • بابابه    |
| ۸۳     | بزرك      | ۴۴          | برخه       | ۵۵         | بان              | ۹۷      | • بابام     |
| ۱۲۰    | بزه       | ۴۴          | برخی       | ۷۳         | - بان            | ۹۷      | • باباه     |
| ۸۷     | بزندی     | ۸۵          | - بردار    | ۵۵         | بانك             | ۹۷      | بابكان      |
| ۸۲، ۵۷ | بس        | ۱۵۰، ۳۷     | بردن       | ۴۰         | باید             | ۹۷      | بابویه      |
| ۵۷     | بس        | ۱۰۰، ۶۰، ۵۱ |            | ۹۷         | بایزید           | ۳۸      | باج (زمزمه) |
| ۷۵     | بست       | ۸۵          | برز (ورز)  | ۴۰         | بایسته           | ۳۹      | • باج       |
| ۸۶     | بستاخ     | ۷۶          | برز (بالا) | ۹۹         | بتیار            | ۸۱      | باد         |
| ۸۴     | بستاسف    | ۷۶          | برزاغ      | ۹۹، ۶۲     | بتیاره           | ۹۸      | ماداش       |
| ۷۵     | بستان     | - ۸۵        | برزش       | ۷۴، ۴۴     | بغ               | ۵۵      | بادافرام    |
| ۶۷     | بستان     | ۷۶          | برزغ       | ۴۴         | • بغات           | ۳۵      | بادخن       |
| ۷۵     | بستقان    | ۸۵          | برزکار     | ۷۴، ۴۴     | بغت              | ۱۲۰     | بادرنك      |



|            |           |       |           |          |           |          |        |
|------------|-----------|-------|-----------|----------|-----------|----------|--------|
| ۸۷         | پایدار    | ۵۲    | بینی      | ۶۱       | بوش       | ۷۵       | بستن   |
| ۸۷         | پایستن    | ۳۹    | بیواز     | ۷۸       | بوص       | ۷۷       | بستور  |
| ۸۷         | پاینده    | ۸۳    | بیوه      | ۷۶       | بون       | ۸۸       | بسفده  |
| ۸۷         | پایه      | پ     |           | ۶۱       | بوند      | ۸۸       | بسفیدن |
| ۰۷۳،۵۳     | پائیدن    | ۹۷،۸۷ | با        | ۶۱       | بونده     | ۵۷       | بسنده  |
| ۰۱۰۴،۹۸،۸۷ |           | ۹۸،۶۰ | باداش     | ۷۵       | بوی       | ۵۷       | بسنده  |
| ۱۲۰        |           | ۹۸    | باداشت    | ۷۵       | بوئیدن    | ۱۰۴      | بسه    |
| ۱۰۲        | بنت       | ۹۸،۶۰ | باداشن    | به (خوب) |           | ۵۷       | بسی    |
| ۱۰۲        | بنت       | ۷۱    | بادشا     | ۷۳،۶۱    |           | ۸۶،۸۲،۵۷ | بسیار  |
| ۱۰۲        | بنت       | ۹۸،۷۱ | بادشاه    | به (حرف) |           | ۹۹       | بش     |
| ۹۹،۶۲      | بتياره    | ۹۸    | بادشاهی   | ۷۴،۴۸،۴۴ | بهر       | ۸۲       | بشاوور |
| ۹۹،۶۲      | بتيره     | ۹۸    | بادشای    | ۸۴،۷۱    | بهرام     | ۹۹       | بشار   |
| ۳۹         | بچواك     | ۹۷    | بارت      | ۴۴       | بهره      | ۸۲       | بشاوور |
| ۳۹         | بچوه      | ۹۷    | بارتی     | ۸۱       | بهشت      | ۸۴       | بشناس  |
| ۴۳         | بد        | ۹۷    | پارس      | ۹۷       | بهله      | ۸۴       | بشتاسف |
| ۴۳         | بدر       | ۹۷    | پارسا     | ۷۳،۶۱    | بسی       | ۷۶       | بشن    |
| ۵۲         | بدید      | ۵۵    | بارسه     | ۴۱       | بی        | ۷۴،۴۴    | بغ     |
| ۵۲         | بدیدار    | ۹۷    | بارسی     | ۴۰       | بیا       | ۴۴       | بغور   |
| ۱۰۳        | بذیرفتن   | ۹۲    | بازاج     | ۵۵       | بیچاره    | ۷۴       | بك     |
| ۹۹         | بر        | ۱۰۲   | باسخ      | ۴۱       | بیژه      | ۱۲۰      | بل     |
| ۱۲۴        | پرستار    | ۹۷    | باسداری   | ۷۸       | بیس       | ۷۶،۴۵    | بد     |
| ۵۵         | پرسه      | ۹۸،۸۷ | باسیدن    | ۷۴       | بشس       | ۷۶       | بن     |
| ۵۵         | پرسیدن    | ۷۱    | پاشا      | ۸۶       | بیستاخ    | ۷۶       | بناگوش |
| ۱۰۰،۹۹     | برش       | ۹۷    | باك       | ۸۲،۵۷    | بیش       | ۷۶،۴۶    | بنداد  |
| ۱۰۱،۵۱     | برمان     | ۹۷    | پاکی      | ۸۲       | بی شاپور  | ۷۶       | بندار  |
| ۴۲         | برناك     | ۹۷    | پاکیزه    | ۸۲       | بیشه      | ۷۵       | بنده   |
| ۹۹         | برنده     | ۴۰    | پام       | ۷۸       | بیشبارج   | ۷۶       | نك     |
| ۱۰۰        | بروار     | ۱۰۷   | بانزده    | ۷۴       | بیك       | ۷۶       | بنه    |
| ۱۰۰        | برور      | ۹۸    | پانه      | ۱۲۰      | بیل       | ۴۶       | بنیاد  |
| ۱۰۰        | برورانیدن | ۹۷    | پاو       | ۴۱       | بیم       | ۷۶       | بنیه   |
| ۱۰۰        | بروردگار  | ۹۷    | پای       | ۸۳       | بیمارستان | ۷۵       | بو     |
| ۱۰۰        | بروردن    | ۸۷    | پایا      | ۸۳       | بیماری    | ۹۷       | بؤبؤ   |
| ۱۰۰        | بروریدن   | ۵۰    | پای خست   | ۵۲       | بینا      | ۶۱       | بودش   |
| بره        |           | ۵۰    | پای خسته  | ۵۲       | بینش      | ۷۶،۶۱    | بودن   |
|            |           | ۵۰    | پای خوسته | ۵۲       | بیننده    | ۷۵       | بوستان |



|       |         |           |            |               |          |           |           |
|-------|---------|-----------|------------|---------------|----------|-----------|-----------|
| ۵۶۰۴۷ | تر      | ۹۴        | تارش       | ۹۸            | پیرامن   | ۹۷        | پر هیز    |
| ۱۲۲   | ترارو   | ۹۵        | تازك       | ۹۸            | پیرامون  | ۹۹        | بریدن     |
| ۹۵    | تراشیدن | ۹۴        | تازی (سك)  | ۴۴            | برایه    | ۳۹        | بژواك     |
| ۱۲۰   | تر      | ۹۵        | تازی (عرب) | ۹۸            | پیروز    | ۳۵        | بس        |
| ۱۲۲   | ترنزه   | ۹۵        | تازیان     | ۹۸            | پیروزی   | ۱۰۲۰۷۶۰۴۲ | بس        |
| ۹۶    | تر حمان | ۹۴        | تازیانه    | ۹۸۰۷۸         | پیش      | ۱۰۲۰۷۶۰۴۲ | پسر       |
| ۹۶    | تر زیان | ۹۵        | تازیك      | ۱۱۷           | پیشانی   | ۸۸        | پسند      |
| ۹۶    | تورقان  | ۹۵        | تاقه       | ۹۸            | پیشگاه   | ۱۰۴       | پسند      |
| ۹۶    | ترس     | ۹۶        | تاند       | ۹۹            | پیغام    | ۱۱۷۰۳۵    | بسین      |
| ۹۶    | ترسا    | ۹۶        | تانست      | ۹۹            | پیغامبر  | ۷۸        | بش        |
| ۹۶    | ترسه    | ۹۶        | تاتم       | ۹۹            | پیغمبر   | ۹۹        | بش        |
| ۹۶    | تورقان  | ۹۶        | تاو (طاقت) | ۱۳۲۰۹۸        | پيك      | ۱۰۷       | پنجاه     |
| ۹۵    | تر كش   | ۹۵        | تاو        | ۵۶            | پیکار    | ۴۶        | پنهان     |
| ۹۶    | تر بر   | ۹۵        | تاوه       | ۹۸            | پیل      | ۱۰۱       | پوت       |
| ۹۵    | تر      | ۹۵        | تب         | ۹۸۰۵۲         | پیسته    | ۷۶۰۴۲     | بور       |
| ۹۶    | تورقان  | ۹۵        | تب         | ۸۳            | پیغوش    | ۷۶        | بوره      |
| ۹۵    | تر      | ۹۵        | تار        | ۱۲۲           | پیمانه   | ۷۶        | بوزش      |
| ۵۳    | تش      | ۹۵        | تباسیدن    | ۹۹            | پیمر     | ۷۶        | بوزیدن    |
| ۹۵    | تب      | ۹۵        | تپاه       | ۵۲            | پیمودن   | ۱۱۹       | بوست      |
| ۹۵    | تفت     | ۹۵        | تبر        | ۱۰۱           | پیه      | ۸۷        | بوئیدن    |
| ۹۵    | تفتن    | ۹۳        | تبرزین     | ت             |          | ۹۷        | پهلو      |
| ۹۵    | تفس     | ۹۵        | تبریس      | ۹۴            | ت (ضمیر) | ۹۷        | پهلوان    |
| ۹۵    | تفسیدن  | ۹۵        | تبست       | ۸۲            | تا       | ۹۷        | پهلوانی   |
| ۹۵    | تفش     | ۹۵        | تبسیدن     | ۹۶            | تاب      | ۹۷        | پهلوی     |
| ۹۵    | تفقه    | ۹۵        | نیل        | ۹۵            | تابستان  | ۹۷        | پهله      |
| ۹۶    | تک      | ۹۵        | تبه        | ۱۲۴           | تابنده   | ۹۷۰۸۷     | بی (با)   |
| ۹۴    | تک      | ۹۵        | تتیز       | ۱۲۴۰۹۵        | تابیدن   | ۱۰۱       | بی (پیه)  |
| ۹۴    | تکابوی  | ۵۰        | تجر        | تابیدن (طاقت) |          | ۹۹        | پیامبر    |
| ۶۵    | تکاریمه | ۹۵        | تجن        | ۹۶            | آوردن    | ۵۰        | بی خست    |
| ۹۶    | تکمه    | ۹۴        | تخنج       | ۹۵            | تاجك     | ۵۰        | بی خسته   |
| ۹۴    | تکك     | ۹۴        | تخت دار    | ۹۵            | تاجيك    | ۹۹        | پیدا      |
| ۹۴    | تکک     | ۹۴        | تخته       | ۹۴            | ناخت     | ۹۹        | پیداد     |
| ۹۴    | تکگو    | ۱۱۹۰۹۶۰۸۷ | تخم        | ۹۴            | تاز      | ۱۲۲       | پیر       |
| ۹۴    | تکناز   | ۹۶۰۸۷     | تخمه       | ۹۵            | تاز      | ۴۳        | پیر (پدر) |
| ۹۲    | تکك     | ۶۹        | تذبیر      | ۹۴            | تازانه   | ۴۴        | پیراستن   |



|           |        |               |        |               |        |                |            |
|-----------|--------|---------------|--------|---------------|--------|----------------|------------|
| نله       | ۱۲۴۰۹۲ | تهمورس        | ۹۵     | - جرد         | ۶۱     | چرده           | ۴۰         |
| تلی       | ۱۲۴۰۹۲ | تیخ           | ۹۵     | جرز           | ۶۵     | جربدن          | ۸۳۰۵۶      |
| تن        | ۹۷     | تیر           | ۱۱۸۰۹۵ | جرم           | ۶۶     | چش             | ۳۶         |
| تنانی     | ۹۷     | تیراست        | ۱۰۷    | جز            | ۶۶     | چشم            | ۱۱۷۰۳۶     |
| تنبد      | ۹۷     | تیرست         | ۱۰۷    | جزه           | ۶۶     | چکوه           | ۷۰         |
| تندیس     | ۵۰     | نیز           | ۹۵     | جزیه          | ۶۸     | چل             | ۱۰۷        |
| تنک       | ۹۷     | تیزان         | ۹۵     | جل            | ۸۱     | چم (چشم)       | ۳۶         |
| تنه       | ۹۷     | تیزی          | ۹۵     | جلب           | ۶۵     | چم (خم)        | ۵۹         |
| تنها      | ۹۷     | تیخ           | ۹۵     | جم            | ۶۹     | چمچاخ          | ۵۹         |
| تنبیان    | ۹۷     | تثق           | ۹۵     | جناح          | ۴۱     | چمدان          | ۶۲         |
| تو (ضمیر) | ۷۷     | تیمار         | ۹۶     | جنگه          | ۸۵۰۴۱  | چمش            | ۳۶         |
| تو        | ۹۵     | تیو           | ۹۶     | جواز          | ۵۶     | چمیدن          | ۵۹         |
| توان      | ۹۶     | ث             |        | جوان          | ۱۲۵    | چمیده          | ۵۹         |
| توانائی   | ۹۶     | نور (گاو)     | ۱۲۱    | جور (زیر)     | ۴۳     | چنبر           | ۵۹         |
| توانستن   | ۹۶     | نور (دیوانگی) | ۹۶     | جور (نام شهر) |        | چند            | ۷۱         |
| توانش     | ۹۶     | ج             |        |               | ۶۷     | چنگالغوست      | ۵۰         |
| تواء      | ۹۵     | جا            | ۳۶     | جوفر          | ۸۷     | چنگالغوش       | ۵۰         |
| تواء      | ۹۵     | جام           | ۱۲۲    | جون           | ۴۷     | چو             | ۷۰         |
| توج       | ۹۷     | جامات         | ۶۲     | جونه          | ۴۸     | چوبان          | ۷۳         |
| توج       | ۹۷     | جاماس         | ۶۲     | جوهر          | ۸۷     | چرگان          | ۷۱         |
| تور       | ۹۶     | جاماسب        | ۶۲     | جهان          | ۸۸     | چون            | ۷۰         |
| تورانی    | ۹۶     | جامه          | ۶۲     | جهر           | ۴۰     | چه ۷۰ ۵۰ ۱۰ ۶۰ | ۱۰۶۰۱۰۵۰۷۰ |
| تورک      | ۹۶     | جان           | ۶۱۰۳۶  | جمن           | ۸۸     | چهار           | ۷۱         |
| توریدن    | ۹۶     | جان (سلاح)    | ۹۳     | جیناک         | ۶۳     | چهر            | ۱۱۶۰۴۰     |
| توز       | ۹۷     | جانبوزی       | ۷۶     | جیوه          | ۳۶     | چهر آزاد       | ۷۰         |
| توز       | ۹۷     | جانه          | ۹۳     | چ             |        | چهرزاد         | ۷۰         |
| نوش       | ۹۶     | جاود          | ۶۱     | چابک          | ۷۰     | چهره           | ۴۰         |
| نوش       | ۹۷     | جاودان        | ۶۱     | چابوک         | ۷۰     | چهل            | ۱۰۷        |
| تول       | ۹۶     | جاودانه       | ۶۱     | چار           | ۵۵     | چی             | ۱۰۵        |
| تولیدن    | ۹۶     | جاوید         | ۶۱     | چاره          | ۵۵     | چیدن           | ۴۷         |
| تون       | ۹۷     | جاویدان       | ۶۱     | چاله          | ۴۲     | چیرسار         | ۷۰۰۳۶      |
| توه       | ۹۵     | جاه           | ۳۶     | چاه           | ۱۲۰۰۴۲ | چیرکی          | ۷۰         |
| تهم       | ۹۵۰۷۹  | جدا           | ۶۶     | چپاغ          | ۱۲۳    | چیره           | ۷۰         |
| تهمن      | ۹۵     | جربان         | ۷۱     | چترنگ         | ۷۱     | چیری           | ۷۰         |
| تهمک      | ۹۵     | جرباه         | ۷۱     | جرا           | ۷۷     | چیز            | ۱۰۵۰۳۷     |

|               |            |                 |          |         |          |            |           |
|---------------|------------|-----------------|----------|---------|----------|------------|-----------|
| ۴۹            | خورا       | ۵۹              | خمانیدن  | ۵۰      | خداایگان | ح          |           |
| ۴۹            | خوراك      | ۵۹              | خمیده    | ۵۰      | خدیش     | ۷۲         | حال       |
| ۴۹            | خورد       | ۵۹              | خمیدن    | ۵۰      | خدیو     | ۷۲         | حالت      |
| ۵۳، ۴۹        | خوردن      | ۳۵              | خن       | ۵۰      | خدیور    | ۴۵         | حراء      |
| ۴۹            | خوردی      | ۴۲              | خندق     | ۴۸      | خدیو     | ۶۲         | حرب       |
| ۴۹            | خورش       | ۵۷              | خنبیا    | ۴۸      | خراسان   | ۴۵         | حری       |
| ۴۸            | خورشید     | ۵۷              | خنیدن    | ۱۳۲     | خربز     | ۳۷         | • حشم     |
| ۶۴            | خوره       | ۵۷              | خنبده    | ۱۱۶     | خربزه    | ۵۴         | • حم      |
| ۵۰            | خوزی       | ۴۵              | خوار     | ۱۳۲     | خربوز    | ۵۴         | • حم      |
| ۵۰            | خوست       | ۴۹              | خوار     | ۱۲۰     | خربوره   | ۵۴         | حمادی     |
| حوش (خوبش)    |            | ۴۹              | خواره    | ۴۳      | خربداد   | ۵۴         | حمت       |
| ۷۶            |            | ۵۶              | خواز     | ۴۹      | خردق     | ۵۴         | • حمیر    |
| ۷۶            | حون (خود)  | ۴۶              | خوازه    | ۱۰۴     | خربسد    | ۵۴         | حمی       |
| ۷۶            | حون (خانه) | ۴۶              | خواس     | ۴۸      | خربشا    | ۳۶         | حی        |
| ۵۰            | خوند       | خواست (کوبیده)  |          | ۴۸      | خربشاد   | ۳۶         | حیات      |
| ۴۶            | خوئل       | ۵۰              |          | ۷۴      | خروار    | ۳۶         | حباط      |
| ۸۷، ۷۶        | خوبش       | ۴۶              | خواستار  | ۶۴      | خرم      | ۳۶         | حیوان     |
| ۷۶            | خوبشتن     | ۴۶              | خواستگار | ۹۳      | خربیدن   | خ          |           |
| ۱۲۰           | خبار       | خواستن ۷۵، ۴۶   |          | ۴۷      | خزاه     | ۴۲         | حاک       |
| ۴۵            | خیر        | خواستنه ۱۱۸، ۴۶ |          | ۴۷      | خربیه    | ۳۵         | خان       |
| ۴۵            | خیم        | ۱۲۰             |          | ۵۲      | خستو     | ۳۵         | خانچه     |
| ۵۷            | خینا       | ۴۶              | خواستی   | ۵۲      | خسته     | ۳۵         | خانقاه    |
| ۳۹            | خبون       | ۴۹              | خوال     | ۴۹      | خسرو     | ۳۵         | خاواده    |
| د             |            | ۴۹              | خوالکر   | ۳۷      | خشم      | ۳۵         | خانوار    |
| ۶۲            | داتور      | ۴۹              | خوالی    | ۳۷      | خشمین    | ۳۵         | خانه      |
| داد (سال) ۶۲، |            | ۴۹              | خوالیکر  | ۴۹      | خشی      | ۴۲         | خانی      |
| ۱۲۲           |            | ۵۷              | خوانا    | ۴۹      | خشین     | ۴۸         | خاور      |
| داد ۶۲، ۶۰    |            | ۵۷              | خواندن   | ۱۱۸، ۴۲ | خط       | ۵۰         | خاوند     |
| دادار ۶۱، ۶۰  |            | ۴۶              | خواه     | ۴۴      | حل       | ۵۰         | خاوندگار  |
| دادرش ۶۲      |            | ۴۶              | خواهش    | ۴۴-     | خنه      | ۴۵         | خجسته     |
| دادن ۶۰، ۴۶   |            | ۴۵              | خوب      | ۵۹      | خم       | ۴۷، ۴۵، ۴۰ | خجیر      |
| ۹۸            |            | ۷۶              | خود      | ۴۵      | خم (خیم) | ۵۰         | خداوند    |
| داد ۶۰        |            | ۶۴              | خور (فر) | ۵۱      | خمار     | ۵۰         | خداوندگار |
| دار ۶۳، ۶۰    |            | خور (خورشید) ۴۱ |          | ۵۹      | خمان     | ۵۰         | خدای      |
| دارا ۶۰       |            | خور (خوراك)     |          | ۵۱      | خمایی    |            |           |
|               |            | ۴۹              |          |         |          |            |           |



|               |              |                |              |
|---------------|--------------|----------------|--------------|
| داراب ۶۱، ۶۰  | دو ۶۲        | دستان ۶۲       | دودبگر ۶۸    |
| دارابگرد ۶۱   | در ۷۵        | دست آورنجن ۶۴  | دور ۶۷       |
| دارای ۶۰      | دراز ۹۰      | دستبند ۶۴      | دوزخ ۱۱۹، ۶۶ |
| دارش ۶۱       | درب ۷۵       | دستجه ۶۴       | دوست ۶۸      |
| دارو ۷۲، ۶۵   | درخ ۶۵       | دستك ۶۴        | دوستار ۶۸    |
| داربوش ۶۱     | درخت ۶۵      | دستواره ۶۴     | دویر ۶۹      |
| دامستان ۶۲    | درد ۶۵       | دسته ۶۴        | دوبست ۱۰۷    |
| داش ۶۴        | دردییس ۷۴    | دستی ۶۴        | ده ۱۰۷       |
| داشاب ۶۰      | درست ۶۷، ۶۵  | دستیج ۶۴       | دهر ۹۰       |
| داشاد ۶۰      | درشت ۶۵      | دشت ۶۴         | دهش ۶۰       |
| داشتن ۶۳، ۶۰  | درفس ۶۵      | دشتان ۶۴       | دهم ۶۲       |
| ۷۳            | درفش ۶۵      | دشتخوار ۶۶، ۴۵ | دیب ۷۱       |
| داشن ۶۰       | درمان ۶۵     | دشت من ۶۷      | دیدار ۵۲     |
| داغ ۶۴        | درنگ ۹۰      | دشخوار ۶۶، ۴۵  | دیدب ۵۲      |
| داغسر ۶۴      | درو ۱۲۳      | دشمان ۶۷       | دیدبان ۵۲    |
| دام ۶۲        | دروا ۶۵      | دشمن ۶۷        | دیدن ۶۳، ۵۲  |
| دانا ۶۱       | دروازه ۷۵    | دشن ۶۰         | ۹۱           |
| دانائی ۶۱     | درود ۶۵، ۱۱۹ | دشنام ۶۶       | دیده ۵۲      |
| دانستن ۴۷، ۳۶ | ۷۳           | دشوار ۶۶، ۴۵   | دیر ۶۷       |
| دانه ۱۱۹۰     | درودن ۱۲۳    | دغ ۶۴          | دیر ۹۰       |
| دآور ۶۲       | دروش ۶۵      | دغسر ۶۴        | دیرند ۹۰     |
| داه ۱۰۷       | دروغ ۵۶      | دفیره ۶۹       | دیرنده ۹۰    |
| دبیر ۶۹       | درون ۶۲      | دفیریه ۶۹      | دیرینه ۹۰    |
| دبیریه ۶۹     | دروند ۵۶     | دمان ۶۹        | دیس ۵۰       |
| دخ ۶۶         | درویدن ۱۲۳   | دميك ۶۹        | دیه ۵۰       |
| دخت ۶۶        | دریا ۶۵      | دندان ۱۲۳      | دیم ۵۲       |
| دختر ۶۶       | دریاب ۶۵     | دنده ۱۲۳       | دین ۶۳، ۵۲   |
| دختره ۶۶      | دژاگاه ۶۶    | دو ۱۰۷، ۶۸     | دین دبیره ۶۹ |
| دختری ۶۶      | دژاگه ۶۶     | ۱۲۶            | دیو ۷۱       |
| دختندر ۶۶     | دژانگاه ۶۶   | دوخ ۶۴         | ذ ۶۲         |
| دخدار ۹۴      | دژخم ۴۵      | دود ۶۸         | ذات ۶۲       |
| دخم ۶۴        | دژخیم ۶۶، ۴۵ | دود آهنگ ۳۵    | ذیر ۶۹       |
| دخمه ۶۴       | دس ۵۰        | دودخانه ۶۸     | ذرت ۶۷       |
| دد ۱۲۳        | دست ۶۲       | دودمان ۶۸      | ذره ۹۴       |
| دده ۱۲۳       | دست (دشت) ۶۴ | دوده ۶۸        | ذکر ۴۶       |

|            |             |          |          |         |            |         |           |
|------------|-------------|----------|----------|---------|------------|---------|-----------|
| ۹۲         | زرك         | ۱۰۱      | رهمون    | ۷۹      | رشد        | ۳۸      | ذیل       |
| ۱۰۳        | زرموج       | ۷۷       | رهی      | ۷۸      | رشك        |         | ر         |
| ۹۴         | زروان       | ۸۴       | ربختن    | ۷۸      | رشكن       | ۷۷      | را        |
| ۹۲         | زوروق       | ۷۸       | ریش      | ۷۹      | رضوان      | ۷۹      | راد       |
| ۹۴         | زریر        | ۷۸       | ریش      | ۷۹      | رفتار      | ۷۷، ۵۴  | راز       |
| ۹۲         | زریر        |          | ز        | ۸۹، ۷۹  | رفتن       | ۵۴      | رازه      |
| ۹۲         | زرین        | ۳۹       | ز        | ۷۸      | رگ         | ۷۷      | راست      |
| ۹۲، ۴۷     | زربون       | ۹۲       | زاج      | ۴۹      | زم         | ۷۸      | راش       |
| ۶۴         | زشت         | ۹۲       | زاجه     | ۴۹      | رمق        | ۴۹      | رامیار    |
| ۷۰         | زم (زمستان) | ۹۳، ۹۲   | زادن     | ۷۹، ۴۹  | رمك        | ۱۱۶، ۵۴ | رام       |
| ۶۹         | زم          | ۹۲       | زاده     | ۷۹، ۴۹  | رمة        | ۸۲      | راهنامج   |
| ۹۴، ۹۰، ۶۹ | زمان        | ۹۴       | زال      | ۴۹      | رمیار      | ۷۷      | رای       |
| ۷۰، ۵۳     | زمستان      | ۹۲       | زانج     | ۷۹      | روا        | ۵۴      | رای (رام) |
| ۶۹         | زمن         | ۴۱       | زاو      | ۷۹      | رواج       | ۷۹      | رت        |
| ۷۰         | زمهریر      | ۴۱       | زاور     | ۷۹      | رواغ       | ۷۸      | رج        |
| ۶۹         | زمی         | ۹۲       | زائیدن   | ۷۹      | رواق       | ۷۹      | رد        |
| ۱۱۶، ۶۹    | زمین        | ۱۲۴، ۱۱۹ | زبان     | ۷۹      | روان       | ۷۸      | رده       |
| ۱۱۷        |             | ۴۳       | زبر      | ۷۹      | روان (روح) | ۷۸      | ردیف      |
| ۹۴، ۸۲     | زن          | ۶۹       | زبر      | ۷۹      | روانه      | ۷۹      | رز        |
| ۱۲۱        | زند         | ۶۹       | زبرة     | ۷۹      | روائی      | ۷۹      | رزبان     |
| ۹۳، ۳۶     | زنده        | ۶۹       | زبور     | ۶۸      | روج        | ۷۹      | رزداق     |
| ۱۲۱        |             | ۹۲       | زجه      | ۷۹      | رودان      | ۷۸      | رزدق      |
| ۹۳         | زندگی       | ۹۲       | زجه      | ۷۹      | روژه       | ۷۸      | رزم       |
| ۹۴         | زنش         | ۹۴، ۸۷   | زدن      | ۷۹، ۶۸  | روز        | ۷۸      | رژه       |
| ۹۳         | زنیار       | ۱۰۳      |          | ۱۱۶، ۷۹ | روستا      | ۷۸      | رژه       |
| ۹۴         | زوار        | ۹۴       | زر (پیر) | ۷۹      | روستم      | ۷۹      | رستاق     |
| ۴۱         | زور         | ۱۲۴      | زر       | ۷۹      | روش        | ۷۹      | رستم      |
| ۴۱         | زوش         | ۶۵       | زراه     | ۷۹      | روشنی      | ۷۹      | رستن      |
| ۹۲         | زهره        | ۹۴       | زربان    | ۷۹      | روضه       | ۷۸      | رسته      |
| ۹۲         | زمو زاد     | ۹۲       | زرد      | ۷۹      | روغ        | ۷۹      | رستم      |
| ۹۲         | زهیدن       | ۹۴       | زردشت    | ۷۹      | روغان      | ۷۸      | رسد       |
| ۳۶         | زی          | ۹۴       | زرفان    | ۴۵      | روی        | ۷۸      | رسداق     |
| ۴۳         | زیاد        | ۹۲       | زرق      | ۷۹      | رونق       | ۷۸      | رسم       |
| ۹۲         | زیان        | ۹۲       | زرقم     | ۷۹      | روئیدن     | ۷۹      | رسیدن     |
|            | زیق         | ۹۲       | زرقه     | ۵۴      | ره         | ۷۸      | رش        |





|         |           |        |             |               |         |        |         |
|---------|-----------|--------|-------------|---------------|---------|--------|---------|
| ۳۸      | زیر       | ۶۳     | سالاری      | ۹۱            | سفیز    | ۸۹     | سزگی    |
| ۹۳      | زیر(رای)  | ۷۳     | ساله        | ۹۱            | سفیزه   | ۸۹     | سزیدن   |
| ۷۷      | زیرا      | ۸۸     | سام         | ۹۱            | سفیزیدن | ۸۸     | سفده    |
| ۹۳، ۳۶  | زیرک      | ۱۱۸    | سان         | ۹۱            | سفیف    | ۴۲     | سفارش   |
| ۳۶      | زیست      | ۸۸     | ساو         | ۸۹            | سج      | ۵۷     | سفند    |
| ۵۰، ۳۶  | زیستن     | ۸۹     | سائس        | ۸۹            | سحت     | ۹۲     | سفید    |
| ۹۳      | زین       | ۸۹     | سبك         | ۱۰۲           | سحر     | ۴۶     | سكالیدن |
| ۹۳      | زین افزار | ۴۲     | سپاردن      | ۶۳            | سحری    | ۵۷     | سك      |
| ۹۳      | زیناوند   | ۹۱     | سیاسداری    | ۸۸            | سحرم    | ۵۲     | سلاك    |
| ۹۳      | زینستان   | ۸۹     | سیاه        | ۸۸            | سحومه   | ۴۸     | سهر     |
| ۹۳      | زینهار    | ۴۲     | سپردن       | ۸۹            | سخت     | ۶۳     | سمرقند  |
| ژ       |           | ۳۵     | سپس         | ۸۹            | سفغانه  | ۶۳     | سمرکند  |
| ۱۲۱     | ژنده      | ۵۷     | سپند        | ۸۹            | سفخنو   | ۴۷     | سند     |
| ۹۳      | ژنه       | ۵۷     | سپندارمذ    | ۸۹            | سفخنیت  | ۱۱۸    | سنگ     |
| ۳۶      | ژیوه      | ۹۲     | سبوختن      | ۸۸            | سغم     | ۸۸     | سو      |
| س       |           | ۹۲     | سپوزکار     | ۸۸            | سغمه    | ۷۴، ۳۷ | سوار    |
| ۸۸      | سا        | ۹۱، ۸۹ | سپید        | ۱۰۲           | سغن     | ۱۲۱    |         |
| ۷۲      | ساور      | ۹۲     | سپی         | ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۰۴ |         | ۳۷     | سواری   |
| ۸۹، ۸۸  | ساخت      | ۹۲     | سپید        | ۱۰۴           | سغون    | ۶۳     | سوج     |
| ۸۹، ۸۸  | ساختن     | ۶۷     | ستاد(ستاند) | ۹۱            | سدیگر   | ۶۳     | سوجش    |
| ۸۹، ۸۸  | ساخته     | ۶۷     | ستادن(ستدن) | ۸۹، ۷۸، ۶۳    | سر      | ۶۳     | سوختن   |
| ۷۸، ۶۳  | سار       | ۶۲     | ستادن       | ۹۰، ۷۳        | سرد     | ۸۸     | سود     |
| ۷۸      | ساران     | ۷۰، ۶۲ | ستان        | ۱۱۶، ۶۳       | سردار   | ۸۸     | سوداگر  |
| ۷۳      | سارو      | ۹۱     | سنایش       | ۶۳            | سرداری  | ۸۸     | سوداور  |
| ۷۳      | ساروق     | ۹۱     | ستبر        | ۹۴            | سرزفش   | ۶۳     | سور     |
| ۷۳      | سارویه    | ۹۰     | ستخر        | ۱۱۹           | سرشار   | ۶۳     | سوز     |
| ۷۳      | ساری      | ۶۷     | ستدن        | ۱۲۱، ۵۰       | سروا    | ۶۳     | سوزش    |
| ۸۹      | ساز       | ۷۱     | سترنک       | ۵۰            | سرواد   | ۸۸     | سوزیان  |
| ۸۸      | سازمند    | ۹۱     | ستم         | ۵۰            | سرواده  | ۶۳     | سوع     |
| ۸۸      | سازور     | ۹۱     | ستنه        | ۱۲۱، ۵۰       | سرود    | ۶۳     | سومه    |
| ۸۹، ۸۸  | سازیدن    | ۵۰     | ستوار       | ۵۰            | سرودن   | ۶۳     | سون     |
| ۸۹      | ساس       | ۵۰     | ستوان       | ۹۰، ۵۰        | سروش    | ۶۳     | سوی     |
| ۸۹      | ساسان     | ۹۱     | ستودن       | ۹۰، ۵۰        | سروشه   | ۱۲۶    | سه      |
| ۱۲۴، ۷۳ | سال       | ۹۱     | ستور        | ۸۹            | سزا     | ۸۸     | سیا     |
| ۱۱۶، ۶۳ | سالار     | ۹۱     | ستون        | ۸۹            | سزاوار  | ۸۹     | سیاست   |

|         |           |         |             |         |               |         |                |
|---------|-----------|---------|-------------|---------|---------------|---------|----------------|
| ۹۰      | صری       | ۹۰      | شوائی       | ۷۱      | شایستن        | ۸۸      | سیام           |
| ۸۹      | صدفقه     | ۸۴      | شود         | ۷۸      | شب            | ۸۸      | سیامک          |
| ۸۹      | صدفوق     | ۹۰      | شودن        | ۷۳      | شبان          | ۸۸      | سیاوخش         |
| ۴۴      | صلا       | ۸۴      | شونده       | ۹۴      | شتر           | ۸۸      | سیاوش          |
| ۷۱      | • صلج     | ۷۸      | شو          | ۷۱      | شترنگک        | ۸۸      | سیاه           |
| ۷۱      | صولجان    | ۷۳      | شوان        | ۷۴      | شتروار        | ۸۸      | سیاهه          |
| ۴۰      | صهر       | ۸۶      | شودن        | ۸۶      | شدن           | ۸۹      | سیر            |
|         | ض         | ۵۰      | شور         | ۱۱۹     | شران          | ۱۰۷     | سیصد           |
| ۹۲      | • ضایع    | ۸۶      | شوند        | ۹۳      | شراء          | ۸۸      | سیه            |
|         | ط         | ۸۴      | شوندها      | ۷۳، ۶۶  | شرم           | ۸۸      | سیهه           |
| ۹۵      | طحه       | ۸۶      | شوندان      | ۷۳      | شروین         |         | ش              |
| ۹۵      | طخم       | ۱۱۶، ۷۳ | شهر         | ۶۶      | شریم          |         | ش (ضمیر) ۱۴۸   |
| ۹۵      | طخمورت    | ۷۳      | شهردار      |         | شست (نشست)    | ۷۱      |                |
| ۹۵      | طقو       | ۷۳      | شهرروا      | ۶۸      |               | ۷۲      | شا             |
| ۱۲۴، ۹۲ | طلا       | ۷۳      | شهرستان     |         | شستن (نشستن)  | ۷۲      | شاهش           |
| ۹۲      | طلق       | ۷۳      | شهروا       | ۶۸      |               | ۵۷      | شایانک         |
| ۹۵      | طمغ       | ۵۰      | شهره        | ۱۱۹     | شستن          | ۷۲      | شاپور          |
| ۹۵      | طوح       | ۷۳      | شهریار      | ۷۱      | شطرنج         | ۷۲      | شاد            |
| ۹۶      | طور       | ۷۳      | شهریر       | ۴۹      | شعاع          | ۷۲      | شادباش         |
| ۹۶      | طورانی    | ۷۳      | شهریور      | ۱۲۱، ۵۰ | شعر           | ۷۲      | شادی           |
| ۹۶      | طوری      | ۴۹      | شیده        | ۱۱۸     | شعر           | ۷۳      | شار            |
| ۹۵      | طهق       | ۴۹      | شیندر       | ۷۸      | شف            | ۱۱۸     | شارب           |
| ۹۵      | طهمورت    | ۴۹      | شیندیر      |         | • شفت الشمس   | ۷۳      | شارسان         |
|         | ع         | ۷۲      | شیر (جانور) | ۷۸      | شفق           | ۷۳      | شارستان        |
| ۳۶      | عاه       | ۷۲      | شیر         | ۱۰۷     | شفوده         | ۷۸      | شام            |
| ۵۳      | عام (سال) | ۷۲      | شیرین       | ۴۳      | شکم           |         | شان (ضمیر) ۱۴۳ |
| ۷۵      | عبد       | ۷۲      | شیون        | ۴۳      | شکبه          | ۷۱      |                |
| ۴۵      | مراده     | ۱۰۵     | شبثی        | ۷۷      | شما           | ۱۰۴، ۷۱ | شاه            |
| ۳۸      | مراق      |         | ص           | ۴۸      | شمار          | ۷۲      | شاهپور         |
| ۷۸      | عسکر      | ۹۰      | صاری        | ۴۸      | شماردن        | ۷۱      | شاهنده         |
| ۴۹      | علف       | ۸۹      | صاین        | ۴۸      | شماره         | ۱۰۴     | شاهنشاه        |
| ۳۶      | عمده      | ۱۰۷     | صد          |         | شمردن ۱۱۶، ۴۸ | ۷۱      | شاهیدن         |
| ۳۹      | عنا       | ۹۰      | صرد         | ۴۸      | شمرش          | ۷۱      | شاهیده         |
| ۳۷      | عباری     | ۹۰      | صرد         | ۸۴      | شنفت          | ۸۹      | شاهین          |
| ۳۹      | هب        | ۹۰      | صروود       | ۸۴      | شنوا          | ۷۱      | شایان          |



|           |             |        |           |             |             |     |             |
|-----------|-------------|--------|-----------|-------------|-------------|-----|-------------|
| ۸۰        | فکندن       | ۱۰۰    | فروده     | ۵۱          | فرازمان     | ۶۰  | عد          |
| ۷۶        | فور         | ۱۰۰    | فرودین    | ۹۹          | فرا سیاب    | ۱۳۲ | عین         |
| ۹۷        | فوله        | ۱۰۰    | فرورد     | ۴۲          | فرا کن      |     | ش           |
| ۹۸        | فیج         | ۶۴     | فرو هیده  | ۹۹          | فرا مش      | ۵۷  | ع.ا.ک       |
| ۹۸        | فیروز       | ۶۴     | فره       | ۹۹          | فرا مشت     | ۵۶  | ع.او        |
| ۷۸        | فیشفارج     | ۶۴     | فرهت      | ۹۹          | فرا موش     | ۵۸  | ع.اد        |
| ۹۸        | فیل         | ۹۹     | فرهخت     | ۳۵          | فرا هیختن   | ۵۶  | غبار        |
| ۹۸        | فیلبان      | ۹۹     | فرهختن    | ۱۲۱، ۱۰۱    | فر به       | ۵۶  | غمازه       |
|           | ق           | ۹۹     | فرهخته    | ۱۲۱، ۱۰۱    | فر بی       | ۱۱۹ | ع.ل         |
| ۵۵        | قابوس       | ۹۹، ۳۵ | فرهنج     | ۱۰۰         | فر جام      | ۵۷  | ع.ا         |
| ۱۲۰       | قارپوز      | ۳۵     | فرهجه     | ۴۳          | فر جد       | ۸۳  | عوش         |
| ۵۹        | قاف         | ۳۵     | فرهنجیدن  | ۱۰۱         | فرد         | ۵۶  | غوشاد       |
| ۱۲۳       | قیاب        | ۹۹، ۳۵ | فرهنگ     | ۳۶          | فرزانه      | ۴۷  | عوه         |
| ۵۸        | قیات        | ۹۹     | فرهنگستان | ۱۰۲، ۹۲     | فرزند       | ۵۶  | غبار        |
| ۵۸        | قباد        | ۶۴     | فرهی      | ۱۱۵         |             |     | ف           |
| ۵۸        | قباز        | ۹۹     | فرهیخت    | ۱۲۱، ۹۷     | فرس         | ۹۶  | فاوریدن     |
| ۵۹        | قبه         | ۳۵     | فرهیختن   | ۷۲          | فرستاندن    | ۹۶  | فانولیدن    |
| ۱۰۰       | قرض         | ۹۹     | فرهیخته   | ۱۰۱         |             | ۱۲۱ | فرس         |
| ۸۷        | قطر         | ۴۲     | فری       | ۷۲          | فرسته       | ۱۲۱ | * فرس       |
| ۶۷        | قفر         | ۸۵     | فریز      | ۷۲          | فرشته       | ۱۲۱ | فارسی       |
| ۵۹        | قفقاز       | ۴۲     | فریش      | ۴۲          | فرغانه      | ۴۰  | فر          |
| ۴۲        | قنات        | ۷۲     | فریشته    | ۴۲          | فرغن        | ۹۸  | وانه        |
| ۴۲        | قند         | ۴۳     | فزا یسته  | ۴۲          | فر کن       | ۵۵  | فتکر        |
|           | ک           | ۴۳     | فزون      | ۱۰۰، ۴۲     | فر کند      | ۷۴  | فخفور       |
| ۱۱۸، ۵۶   | کاد         | ۱۱۸    | فسان      | ۱۰۰         | فر کرد      | ۶۰  | فدا         |
| ۵۶ (جنگ)  | کار (جنگ)   | ۷۳     | فسردن     | ۶۷          | فر گفت      | ۵۵  | فدا کل      |
| ۵۵        | کار         | ۹۰     | فسره      | ۱۰۱، ۵۲، ۵۱ | فرمان       | ۱۲۵ | فدن         |
| ۵۵        | کار آگاه    | ۴۰     | فسوس      | ۱۰۱         | فرمانبرداری | ۶۰  | فدیه        |
| ۱۰۰       | کارد        | ۴۰     | فسوسیدن   | ۱۰۰         | فرمش        | ۹۹  | فر (پر)     |
| ۵۶        | کارزار      | ۷۴، ۴۴ | فخ        | ۱۰۱، ۵۲     | فرمودن      | ۶۴  | فر (فر)     |
| ۸۲        | کارنامه     | ۷۴     | فغستان    | ۱۰۰         | فرموش       | ۳۵  | فر (پیشوند) |
| ۵۶        | کارنامه     | ۷۴     | فغفور     | ۱۰۰         | فرموشیدن    | ۸۵  | فر          |
| ۵۵        | کاره        | ۷۴     | فغواره    | ۱۰۰         | فرو         | ۱۰۱ | فرا         |
| ۵۵        | کاری        | ۸۰     | فکانه     | ۱۰۰         | فروتن       | ۹۹  | فراخ        |
| ۵۶ (جنگی) | کاری (جنگی) | ۴۶     | فکر       | ۱۰۰         | فرود        | ۱۰۱ | فراز        |

|             |                |              |              |
|-------------|----------------|--------------|--------------|
| کاسنی ۱۲۳   | کردگار ۵۵      | کمینه ۵۷     | کوف ۵۹       |
| کاف ۵۹      | کردن ۱۵۹، ۵۵   | کن ۴۲        | کوفه ۵۹      |
| کاجار ۵۶    | ۸۵، ۸۰، ۶۱     | کن ۵۸        | کونسته ۵۲    |
| کام ۱۱۸، ۵۶ | کرز ۱۰۰        | کنار ۵۸      | کوه ۵۹       |
| کامروا ۵۶   | کرزم ۱۰۰       | کناره ۵۸     | کوهان ۵۹     |
| کامکار ۵۶   | کرزمان ۶۵      | کنانه ۵۸     | کوهه ۵۹      |
| کاه ۵۶      | کرزه ۱۰۰       | کنبیزه ۱۲۰   | که ۵۴، ۳۷    |
| کامیاب ۵۶   | کرزیم ۱۰۰      | کند ۴۲       | ۱۰۶، ۷۰      |
| کان ۴۲      | کرزین ۱۰۰      | کندن ۴۲، ۳۵  | کهان ۸۸      |
| کاوس ۵۵     | کرس ۸۵         | ۱۱۸، ۵۸      | کی ۵۴، ۳۹    |
| کبودر ۱۲۳   | کرسه ۸۵        | کنز ۳۶       | کی ۵۵        |
| کت ۱۴۲، ۳۶  | کرش ۸۵         | کنش ۵۸       | کیا ۵۵       |
| ۵۹          | کرشه ۸۵        | کنشت ۵۸      | کیاباد ۵۵    |
| کتاب ۱۱۸    | کس ۵۹، ۳۷      | کنشن ۵۸      | کیاخره ۵۵    |
| کته ۵۹      | کستیج ۵۸       | کنساج ۱۲۴    | کیاخوره ۵۵   |
| کت ۴۲       | کستی ۵۸        | کنسکاش ۱۲۴   | کیازند ۵۵    |
| کجا ۳۷      | کستیج ۵۸       | کنبز ۱۲۴، ۵۸ | کیان ۵۶، ۵۵  |
| کد ۵۹، ۴۲   | کسری ۴۹        | کنیزک ۵۸     | کیانا ۵۵     |
| کدام ۵۹     | کشاورز ۸۵      | کنیش ۵۸      | کیان خرم ۵۵  |
| کدخدای ۵۹   | کشت ۵۸         | کو ۳۷        | کیانستان ۵۵  |
| کده ۵۹، ۴۲  | کشتن ۵۷        | کواد ۵۸      | کیغسرو ۵۶    |
| کران ۵۸     | کشتی ۵۸        | کواز ۵۶      | کین ۵۷       |
| کرانه ۵۸    | کشخر ۵۶        | کواز ۳۹      | کین حوار ۴۶  |
| کرایه ۹۳    | کشمنج ۵۸       | کوازه ۵۶     | کین ور ۵۷    |
| کربز ۱۲۰    | کشمنج ۵۸       | کوازه ۳۹     | کینه ۵۷      |
| کرنزه ۱۳۲   | کشت ۸۴         | کوپ ۵۹       | کبوس ۵۵      |
| کرت ۶۸، ۵۳  | کشتن ۸۴        | کودک ۵۸      | کیهان ۸۸     |
| کرتم ۱۰۰    | کشور ۵۶        | کوردی ۵۸     | کف           |
| کرته ۱۰۰    | کم (غریبال) ۵۹ | کوردین ۵۸    | کار ۵۵       |
| کرد ۵۹، ۵۵  | کم ۵۷          | کوش ۵۷       | کام ۴۶       |
| کرد ۵۸      | کداس ۵۷        | کوشا ۵۷      | کاو ۵۹، ۵۶   |
| کرد ۱۰۰     | کداسی ۵۷       | کوشان ۵۷     | ۱۲۱          |
| کرد ۱۰۰     | کمان ۵۹        | کوشش ۵۷      | گاه (نفت) ۳۶ |
| کردار ۵۵    | کمانه ۵۹       | کوشك ۱۲۵     | گاه (وقت) ۶۱ |
| کردان ۵۸    | کمین ۵۷        | کوشنده ۵۷    | کپ           |





|            |            |             |         |            |
|------------|------------|-------------|---------|------------|
| گیره       | گیره       | گماشته      | گرمه    | گبنن       |
| گیلیارد    | گیلیارد    | گن -        | گرمی    | گدار       |
| گیو        | گیو        | گناه        | گرو     | گذاردن     |
| گیور       | گیور       | گنای        | گروس    | گذارش      |
| گیومرت     | گیومرت     | گنج         | گروه    | گذر        |
| گیهان      | گیهان      | گنجور       | گری     | گذشتن      |
| ل          | ل          | گنجه        | گریبان  | گر -       |
| لام لام    | لام لام    | گجینه       | گریختن  | گراز       |
| لشکر       | لشکر       | گنه         | گریز    | گرامی      |
| لك         | لك         | گو          | گریزیدن | گران       |
| لم         | لم         | گواز        | گریغ    | گرای       |
| للموم      | للموم      | گواز        | گریفتن  | گرختن      |
| م          | م          | گواژه       | گریگاه  | کرد (شهر)  |
| م (ضمیر)   | م (ضمیر)   | گوال        | گزاردن  | کرد (گیرد) |
| ما         | ما         | گوالیدن     | گزند    | کردا       |
| ماج        | ماج        | گور (شهر)   | گزیت    | کردان      |
| ماجه       | ماجه       | گور (گورخر) | گزید    | کردانیده   |
| ماد        | ماد        | گور         | گستاخ   | کردش       |
| مادر       | مادر       | گوسپند      | گستم    | کردنای     |
| مادندر     | مادندر     | گوش         | گسی     | کردنه      |
| ماده       | ماده       | گون         | کسیل    | کردوار     |
| مادیان     | مادیان     | گونا        | کشتاس   | کردیدن     |
| مادینه     | مادینه     | گونه        | کشتاسف  | کرز        |
| ماذی       | ماذی       | گوهر        | کشسر    | کرزمان     |
| ماذیه      | ماذیه      | گویا        | کشتن    | کرزه       |
| مار        | مار        | گویش        | کشسر    | کرس        |
| مار (شمار) | مار (شمار) | گوینده      | کشب     | کرفت       |
| مار (مادر) | مار (مادر) | که (وقت)    | کشن     | کرفتار     |
| مارسان     | مارسان     | کهان        | کشب     | کرفتن      |
| مار اسپند  | مار اسپند  | کمر         | کشنی    | کرم        |
| مار اسفند  | مار اسفند  | کیا         | گفتگو   | کرما       |
| مارستان    | مارستان    | کیانوج      | گفتن    | کرما به    |
| مارو       | مارو       | کیاه        | کل      | کرماوه     |
| ماره       | ماره       | کیتی        | کلغن    | کرمش       |
| ماری       | ماری       | کیر         | کمارده  | کرمك       |
| ماس        | ماس        |             |         |            |

|        |         |          |              |          |           |             |                |
|--------|---------|----------|--------------|----------|-----------|-------------|----------------|
| ۸۲۰۵۶  | امی     | ۱۰۳      | موق          | ۱۰۵      | مرغوا     | ۱۰۰۰۵۴      | مالیدن         |
| ۷۷     | مان     | ۱۰۵      | مویه         | ۱۰۴      | مرگ       | ۱۰۳         | مان            |
| ۸۸     | ناورد   | ۱۰۵      | موئیدن       | ۱۰۴      | مرگی      | ۵۱          | مانا           |
| ۸۸     | سرد     | ۱۲۲، ۱۰۵ | مه           | ۱۰۵      | مرو       | ۵۹، ۴۲      | ماندن          |
| ۸۸     | سردمه   | ۴۳       | مه (حرف نهی) | ۴۸       | مره       | ۱۰۳         |                |
| ۸۷     | نخند    | ۱۲۲، ۱۰۶ | مهنر         | ۷۸       | مریش      | ۵۱          | مانستن         |
| ۴۱     | نخس     | ۷۶       | مهر          | ۱۰۶      | مزگت      | ۷۵          | مانگ           |
| ۸۱     | نجز     | ۱۱۶      | مهر          | ۱۰۶      | مس        | ۵۱          | مانند          |
| ۸۱     | نجزی    | ۴۴       | مهر (مردن)   | ۱۰۶      | مست       | ۴۲          | مانیدن         |
| ۸۱     | نجزین   | ۵۷       | مهر اسفند    | ۱۰۵      | مست       |             | مانیدن (مانند) |
| ۱۲۰۰۸۱ | نخست    | ۱۰۶      | مهست         | ۱۰۵      | مستمند    | ۵۱          | بودن           |
| ۸۱     | نخستین  | ۱۰۵      | مهی          | ۱۰۵      | مسنه      | ۷۵          | ماه            |
| ۴۱     | نخش     | ۱۰۶      | مهین         | ۱۰۵      | مسنی      | ۱۲۳         | ماهی           |
| ۴۱     | نحص     | ۱۰۶      | می           | ۱۰۶      | مسجد      | ۵۳          | مای            |
| ۶۰     | ندو     | ۵۳       | می (همی)     | ۱۰۰      | مشتن      | ۵۳          | مایندر         |
| ۴۹     | نر      | ۱۰۳      | میان         | ۱۰۴      | مسی       | ۱۰۳         | مثل            |
| ۸۳     | نرد     | ۱۰۳      | میانه        | ۱۱۷، ۱۰۵ | مع        | ۱۰۳         | مثل            |
| ۸۳     | نردشیر  | ۱۱۸      | میدان        | ۴۳       | مگر       | ۷۵          | مچ             |
| ۴۹     | نرکان   | ۱۲۲      | میزان        | ۱۲۴      | ملخ       | ۱۰۵         | مجوس           |
| ۹      | نروك    | ۱۲۴      | مبک          | ۷۷       | من (ضمیر) | ۱۰۳         | منخط           |
| ۴۹     | نره     | ۱۲۴      | مبگو         | ۱۲۲      | من        | ۱۰۶         | مدهوش          |
| ۴۹     | نری     | ۱۰۴      | مینو         | ۱۰۳      | منتر      | ۱۰۶         | مدح            |
| ۴۹     | نریم    | ۴۰       | میواد        | ۵۲       | مند       | ۴۸          | مر             |
| ۴۹     | نریهان  |          | ن            | ۱۰۴      | مو        | ۷۷          | مراهق          |
| ۸۶     | نرار    | ۱۰۴      | ناب          | ۸۵       | موال      | ۶۴، ۴۸      | نرد            |
| ۸۶     | نزد     | ۵۵       | ناچار        | ۱۰۵      | موبد      | ۱۰۴         | مردانگی        |
| ۸۶     | نزدیک   | ۴۱       | ناسیون       | ۱۰۵      | موبد      | ۱۰۴، ۴۸     | مردم           |
| ۸۶     | نزدیکی  | ۶۱       | ناگاج        | ۶۴       | موت       | ۴۸          | مردمک          |
| ۹۲     | نواد    | ۶۱       | ناگاه        | ۱۰۳      | موزج      | ۴۸          | مردمه          |
| ۸۷     | نژد     | ۶۱       | ناگهان       | ۱۰۳      | موزه      | ۱۰۵، ۸۳، ۶۹ | مردن           |
| ۴۱     | نسا     | ۱۲۰      | نال          | ۱۰۵      | موز       | ۱۰۴         | مردی           |
| ۷۷     | نستور   | ۷۳، ۵۶   | نام          | ۱۰۵      | موزه      | ۱۰۰         | مرز            |
| ۴۱     | نسه     | ۷۴       | نامبردار     | ۱۰۵      | موش       | ۱۰۴         | مرزبان         |
| ۶۹     | نشاخت   | ۸۲، ۵۶   | نامه         | ۱۰۵      | موشکر     | ۸۳          | مرزنجوش        |
| ۶۸     | نشاخیدن | ۱۲۰، ۱۱۸ |              | ۱۰۵      | موغ       | ۱۰۵         | مرغ            |



|         |          |    |          |         |          |         |           |
|---------|----------|----|----------|---------|----------|---------|-----------|
| ۴۲      | ورنا     | ۸۲ | نیوشنده  | ۳۹      | نواختن   | ۶۸      | نشاستن    |
| ۸۳      | وزرگ     | ۸۲ | نیوشه    | ۸۵      | نوار     | ۷۲      | نشاط      |
| ۵۷      | وس       | ۸۳ | نیوشین   | ۳۹      | نواز     | ۸۴، ۴۱  | نشت       |
| ۵۷      | وسناد    |    | و        | ۸۵      | نورد     | ۶۸      | نشتن      |
| ۸۲      | وشاپور   | ۸۰ | و        | ۸۸      | نورد     | ۶۸      | نشتن      |
| ۸۴      | وشناسف   | ۴۰ | وا       | ۸۵      | نورده    | ۸۶      | نصبحت     |
| ۸۵      | وشتن     | ۷۷ | وا       | ۸۵      | نوردیدن  | ۴۱      | نعاس      |
| ۶۷      | وشکنه    | ۳۸ | واج      | ۸۲      | نوش      | ۴۱      | نفس       |
| ۵۷      | وشناد    | ۸۱ | واد      | ۸۵      | نوشتن    | ۴۱      | نعمش      |
| ۶۷      | وشنگه    | ۵۱ | وار      | ۸۷      | نوشتن    | ۸۲      | نفوشا     |
| ۴۴      | وقت      | ۸۵ | واردن    | ۸۳      | نوشین    | ۸۲      | نفوشاك    |
| ۸۱      | وقش      | ۵۴ | واره     | ۸۵      | نول      | ۸۲      | نفوشاكیدن |
| ۸۱      | ول       | ۳۸ | واژه     | ۸۵      | نون      | ۸۲      | نفوشه     |
| ۸۵      | وی       | ۸۱ | واش      | ۷۷      | نه       | ۸۲      | نفوك      |
| ۴۱      | ویژ      | ۴۷ | والفونه  | ۴۶      | نهاد     | ۴۲      | نقرین     |
| ۴۱      | ویژش     | ۴۰ | وام      | ۶۲      | نهاد     | ۸۳      | نکو       |
| ۴۰      | ویژه     | ۷۳ | وان      | ۴۶      | نهاد     | ۸۲، ۳۶  | نگاه      |
| ۸۲      | ویشه     | ۸۷ | وتر      | ۷۲      | نحال     | ۸۲      | نگاهمداری |
| ۵۲      | ویند     | ۸۷ | وتیره    | ۸۲، ۴۶  | نهان     | ۸۲      | نکر       |
| ۸۳      | ویونجهان | ۳۹ | وخشور    | ۷۲      | نهستن    | ۸۲      | نکران     |
| ۵       |          | ۹۰ | وذه      | ۷۲      | نهشتن    | ۸۲      | نکرستن    |
| ۴۴      | هار      | ۸۵ | ورج      | ۴۸      | نهمار    | ۸۲      | نکرش      |
| ۴۳      | هاروت    | ۸۱ | ورد      | ۴۶      | نهمیدن   | ۸۲      | نکریدن    |
| ۴۴      | هارون    | ۸۵ | وردنه    | ۱۲۰     | نی (نال) | ۸۲      | نکرستن    |
| ۴۴      | هارونیدن | ۸۵ | ورده     | ۷۷      | نی (نه)  | ۱۰۱     | نما       |
| ۹۶      | هاس      | ۸۵ | ورز      | ۸۰      | نیاکان   | ۸۶      | نماز      |
| ۷۲      | هال      | ۸۵ | ورزاو    | ۷۸      | نیست     | ۱۰۱     | نماك      |
| ۷۲      | هاله     | ۸۵ | ورزش     | ۸۳      | نیک      | ۱۰۱     | نمایان    |
| ۴۴      | هاله     | ۸۵ | ورزکار   | ۸۳      | نیکو     | ۸۲      | نمق       |
| ۳۶      | هام      | ۸۵ | ورزکاره  | ۸۳      | نیکی     | ۱۰۱     | نمودار    |
| ۱۱۷، ۳۵ | هارش     | ۸۵ | ورزگر    | ۱۰۱     | نیماد    | ۱۰۱، ۵۲ | نمودن     |
| ۱۱۷، ۳۵ | هارشت    | ۸۵ | ورزه     | ۱۲۱، ۸۳ | نیو      | ۱۰۱     | نمودج     |
| ۴۵، ۴۰  | هجیر     | ۸۵ | ورزه گاو | ۸۵      | نیوار    | ۱۰۱     | نمونه     |
| ۴۷      | هدیه     | ۸۵ | ورزی     | ۸۲      | نیوش     | ۸۶      | نمیدن     |
|         |          | ۸۵ | ورزبگر   | ۸۲      | نیوشان   | ۳۹      | نوا       |









## فهرست جزوه های ایران گوده

- شماره ۱ - در راه مهر : شبستان - کوی جان - دبستان ( ذ بهروز ) -  
نمونه ای از نوشته های هخامنشی ( محمد مقدم ) - ریشه  
واژه های فرهنگی زبان عربی ( محمد مقدم ) .  
۹۶ صفحه - قیمت ۶۰ ریال .
- شماره ۲ = دبیره : الفبا و آموزش اجباری - الفبا در ایران - الفبا در اروپا  
( ذ بهروز ) .  
۶۹ صفحه - قیمت ۳۰ ریال .
- شماره ۳ = واژه های محلی ایرانی در لغت فرس اسدی ( محمد صادق  
کیا ) . واژه های محلی ایرانی در برهان قاطع ( محمد صادق  
کیا ) - یادداشتی درباره زبان رازی و تهرانی ( محمد صادق کیا ) -  
بادهای گیلان ( منوچهر ستوده ) - یادداشتی درباره العبا  
روسی ( محمد مقدم ) - یک شعر روستائی از اوستا ( محمد  
مقدم ) - ریشه واژه کراوات ( محمد مقدم ) .  
۳۲ صفحه - قیمت ۲۰ ریال .
- شماره ۴ = چند نمونه از متن نوشته های فارسی باستان با شرح لغات  
( محمد مقدم ) .  
۶۰ صفحه - قیمت ۳۰ ریال .
- شماره ۵ = کشته دبیره ( محمد صادق کیا ) . ۲۰ صفحه - قیمت ۱۵ ریال .
- شماره ۶ = داستان جم : متن اوستا و زند با شرح لغات و ترجمه ( محمد  
مقدم و محمد صادق کیا ) . ۱۹۶ صفحه - قیمت ۵۰ ریال .
- شماره ۷ = چند نمونه از متن نوشته های بهلوی با واژه نامه  
و سه پیوست درباره آم دبیره و هزارش و رقمهای آم دبیره  
( محمد صادق کیا ) .  
۱۴۹ صفحه - قیمت ۷۰ ریال .
- شماره ۸ = خط و فرهنگ ( ذ بهروز ) . -



















۱۰+۱۱: ۱۲ یا ۱۳      ۱۴+۱۵: ۱۶ یا ۱۷      ۱۸+۱۹: ۲۰ یا ۲۱

—

فقط از راست به آن پیوسته میشود:

۱۰+۱۱: ۱۲ یا ۱۳      ۱۴+۱۵: ۱۶ یا ۱۷      ۱۸+۱۹: ۲۰ یا ۲۱  
۱۰+۱۱: ۱۲      ۱۴+۱۵: ۱۶      ۱۸+۱۹: ۲۰

)

از راست به آن پیوسته میشود:

۱۰+۱۱: ۱۲ یا ۱۳      ۱۴+۱۵: ۱۶ یا ۱۷      ۱۸+۱۹: ۲۰ یا ۲۱  
۱۰+۱۱: ۱۲      ۱۴+۱۵: ۱۶      ۱۸+۱۹: ۲۰  
۱۰+۱۱: ۱۲      ۱۴+۱۵: ۱۶      ۱۸+۱۹: ۲۰

از چپ به آن پیوسته میشود:

۱۰+۱۱: ۱۲      ۱۴+۱۵: ۱۶      ۱۸+۱۹: ۲۰  
۱۰+۱۱: ۱۲      ۱۴+۱۵: ۱۶      ۱۸+۱۹: ۲۰  
۱۰+۱۱: ۱۲      ۱۴+۱۵: ۱۶      ۱۸+۱۹: ۲۰  
۱۰+۱۱: ۱۲      ۱۴+۱۵: ۱۶      ۱۸+۱۹: ۲۰

۱

فقط از راست به آن پیوسته میشود:

۱۰+۱۱: ۱۲ یا ۱۳      ۱۴+۱۵: ۱۶ یا ۱۷      ۱۸+۱۹: ۲۰ یا ۲۱  
۱۰+۱۱: ۱۲      ۱۴+۱۵: ۱۶      ۱۸+۱۹: ۲۰  
۱۰+۱۱: ۱۲      ۱۴+۱۵: ۱۶      ۱۸+۱۹: ۲۰





۱۱

از راست به آن پیوسته میشود:

$۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$      $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$      $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$   
 $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$      $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$      $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$   
 $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$

از چپ به آن پیوسته میشود:

$۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$      $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$      $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$   
 $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$      $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$      $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$   
 $۱۱ + ۱۱ : ۱۱ + ۱۱$

۱۰

از راست به آن پیوسته میشود:

$۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$      $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$      $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$   
 $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$      $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$      $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$   
 $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$

از چپ به آن پیوسته میشود:

$۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$      $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$      $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$   
 $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$      $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$      $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$   
 $۱۰ + ۱۰ : ۱۰ + ۱۰$

۹

از راست به آن پیوسته میشود:

$۹ + ۹ : ۹ + ۹$      $۹ + ۹ : ۹ + ۹$      $۹ + ۹ : ۹ + ۹$   
 $۹ + ۹ : ۹ + ۹$      $۹ + ۹ : ۹ + ۹$      $۹ + ۹ : ۹ + ۹$   
 $۹ + ۹ : ۹ + ۹$

از چپ به آن پیوسته میشود:

$۹ + ۹ : ۹ + ۹$      $۹ + ۹ : ۹ + ۹$      $۹ + ۹ : ۹ + ۹$   
 $۹ + ۹ : ۹ + ۹$      $۹ + ۹ : ۹ + ۹$      $۹ + ۹ : ۹ + ۹$   
 $۹ + ۹ : ۹ + ۹$

$۱۴۵: ۱+۵$        $۱۴۵: ۱+۵$        $۱۴۵: ۱+۵$   
 $۱۴۵: ۵+۵$        $۱۴۵: ۵+۵$        $۱۴۵: ۵+۵$

فقط از راست به آن پیوسته میشود:

$۱۴۵: ۱+۵$        $۱۴۵: ۱+۵$        $۱۴۵: ۱+۵$   
 $۱۴۵: ۵+۵$        $۱۴۵: ۵+۵$        $۱۴۵: ۵+۵$   
 $۱۴۵: ۵+۵$        $۱۴۵: ۵+۵$        $۱۴۵: ۵+۵$

فقط از راست به آن پیوسته میشود:

$۱۴۵: ۱+۵$        $۱۴۵: ۱+۵$        $۱۴۵: ۱+۵$   
 $۱۴۵: ۵+۵$        $۱۴۵: ۵+۵$        $۱۴۵: ۵+۵$

از راست به آن پیوسته میشود:

$۱۴۵: ۱+۵$        $۱۴۵: ۱+۵$        $۱۴۵: ۱+۵$   
 $۱۴۵: ۵+۵$        $۱۴۵: ۵+۵$        $۱۴۵: ۵+۵$

از چپ به آن پیوسته میشود:

$۱۴۵: ۱+۵$        $۱۴۵: ۱+۵$        $۱۴۵: ۱+۵$   
 $۱۴۵: ۵+۵$        $۱۴۵: ۵+۵$        $۱۴۵: ۵+۵$   
 $۱۴۵: ۵+۵$        $۱۴۵: ۵+۵$        $۱۴۵: ۵+۵$











[illegible]















